



ماموریت

سر پرسی کاکس

در حوزه خلیج فارس و ایران

فیلیپ گریوز

مترجم: حسن زنگنه



شابک: ۹۶۴-۶۹۹۵-۶۶-۷
ISBN: 964-6995-66-7



فیلیپ گریوز

مأموریت سر پرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران

خلیج
فارس

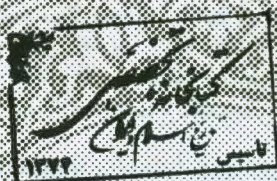
۱

۵

۷

بسم الرحمن الرحيم

اسکن شد



مأموریت

سرپرستی کاخ

در

خلیج فارس و ایران

ترجمه: حسن زنگنه

فلیپ گریوز

گریوز، فیلیپ
ماموریت سرپرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران / نوشته فیلیپ گریوز؛ ترجمه حسن زنگنه...
تهران: نشر به دید، ۱۳۸۰.
۲۷۲ ص: مصور.

ISBN 964 - 6995 - 66-7:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: The life of sir percy cox.

۱. کاکس، پرسی زاخاریا، ۱۸۶۸-۱۹۳۷، -- Cox, Percy Zachariah
سرگذشت نامه، ۲. خلیج فارس، منطقه -- روابط خارجی -- قرن ۱۳ ق، ۳. ایران --
روابط خارجی -- قرن ۱۳ ق. الف. زنگنه، حسن، مترجم، ب. عنوان.

گ ۲۵ ک ۱۴۷۴ / DSR ۹۵۵ / ۷۵۲

۱۳۸۰

۸۰-۱۴۹۲۷ م

کتابخانه ملی ایران



ماموریت سرپرسی کاکس در حوزه خلیج فارس ایران

فیلیپ گریوز

ترجمه: حسن زنگنه

اجرای جلد: مهدی احمدی

چاپ اول

۱۳۸۰

۳۳۰۰ نسخه

۱۵۰۰ تومان

لیتوگرافی مینا، چاپ سپید احرار

صحافی ایران زمین

شابک ۷-۶۶-۶۹۹۵-۹۶۴

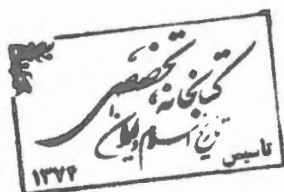
ISBN 964-6995-66-7



محسنان مردند و احسانها بماند
ای خنک آن را که این مرکب براند
مُرد محسن لیک احسانش نمرد
نزدِ یزدان دین و احسان نیست خُرد

هزینه چاپ این کتاب از محل وجوه خیریه زنده یاد مرحوم مغفور حاج محمد
صادق وطن دوست والد جناب آقای مهندس عبدالزهره وطن دوست - مدیر عامل گروه
صنعتی پلیمر بوشهر - تأمین گردیده است.

مترجم



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱	مقدمه مترجم
۱۱	فصل اول - مسائل خلیج فارس
۲۵	فصل دوم - مانور در مسقط
۴۱	فصل سوم - وظائف و مسؤولیت‌های نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس
۷۳	فصل چهارم - پرواز عقاب‌ها بر فراز خلیج فارس
	فصل پنجم - دوستان، دلبستگی‌ها و سرگرمی‌های دوستان، دلبستگی‌ها و سرگرمی‌های
۱۰۱	کاکس در خلیج فارس
۱۲۵	فصل ششم - خلیج فارس در آستانه جنگ بزرگ
۱۵۱	فصل هفتم - جنگ - ۱
۱۷۱	فصل هشتم - جنگ - ۲
۱۹۱	فصل نهم - کاکس در تهران

مقدمه مترجم

کتابی که اینک با عنوان «مأموریت سر پرسی کاکس در حوزه خلیج فارس و ایران» تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد ترجمه‌ای است از فصل‌هایی از کتاب «شرح حال سر پرسی کاکس» نوشته فیلیپ گریوز که در سال ۱۹۴۱ (چاپ دوم) در لندن منتشر شده است.^(۱)

این کتاب حاوی اطلاعاتی بکر و ارزشمند است که مترجم تنها فصل‌های مربوط به حضور کاکس در خلیج فارس و ایران را برای ترجمه برگزیده است. ماده خام فیلیپ گریوز برای تألیف این کتاب گزارش‌های سالانه‌ای است که سر پرسی کاکس برای مقامات مافوق خود به وایت هال (لندن) و سیملا (هند) ارسال می‌کرده است.^(۲)

سر پرسی کاکس در ایران و بخصوص در میان علاقمندان به تاریخ معاصر ایران نامی آشنا است و هرگاه که از قرارداد پراوازه ۱۹۱۹ میلادی سخنی به میان می‌آید،

1 - PHILIP GRAVES " THE LIFE OF SIR PERCY COX" SECOND IMPRESSION, HUTCHINSON & CO. LTD. LONDON AND MELBOURNE.

۲ - در مورد گزارش‌های کاکس ن.ک: «گزارش‌های سالانه سر پرسی کاکس سر کنسول انگلیس در بوشهر» (۱۹۱۱ - ۱۹۰۵ م ۱۳۲۹ - ۱۳۲۳ ه‍.ق) ترجمه حسن زنگنه به کوشش عبدالکریم مشایخی، مرکز مطالعات بوشهرشناسی، انتشارات پروین، بهار ۱۳۷۷.

بلافاصله نام کاکس و وثوق الدوله هم به ذهن متبادر می‌گردد. آمیختگی کاکس با قرارداد ۱۹۱۹ چنان است که گویی زندگی او تنها در این ماجرا است که با مسائل ایران پیوند می‌خورد، اما با مطالعه و بررسی زندگی سیاسی کاکس خلاف این تصور به اثبات می‌رسد. زیرا کاکس سالها پیش از آنکه به عنوان وزیر مختار بریتانیا در تهران منصوب گردد بیش از ده سال از عمرش را در بوشهر به عنوان سرکنسول بریتانیا در ایالات جنوبی ایران و رزیدنت سیاسی خلیج فارس، سپری کرده بود.

کاکس در بیستم نوامبر ۱۸۶۸ در هرون گیت (نزدیک شهرستان برنت وود) متولد شد و در بیستم فوریه ۱۹۳۷ در سن هفتاد و سه سالگی درگذشت. از سپتامبر ۱۹۱۸ تا ژوئن ۱۹۲۰ (نزدیک به دو سال) وزیر مختار بریتانیا در تهران بود و تقریباً یازده ماه پس از ورودش به ایران، یعنی در نهم اوت ۱۹۱۹، قرارداد مشهور ۱۹۱۹ را با صدر اعظم ایران، وثوق الدوله امضاء کرد.

کاکس تحصیلات متوسطه را در دبیرستان اشرافی هرو "HARROW" به اتمام رسانید و آنگاه در هیجده سالگی وارد دانشگاه افسری سند هرست* شد و بعد از دو سال با موفقیت با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل گردید. کاکس در مارس ۱۸۸۴ انگلستان را ترک کرد تا به واحد خود در شاه جهان پود (واقع در شمال هند) بپیوندد. در عرض ۵ سال بعدی او در سه ایالت مختلف هندوستان - کانپور در ۱۸۸۵، باریلی "BAREILLY" در ۱۸۸۶ و لکنهو در ۱۸۸۹ - خدمت کرد و زبان اردو را یاد گرفت و به دنبال آن شروع به آموختن زبانهای عربی و فارسی کرد. در ۱۴ نوامبر ۱۸۸۹ با لویسا بل هامیلتون "LOUISA BELLE HAMILTON" دختر ژنرال هامیلتون (از افسران ارشد بهداری ارتش بریتانیا) ازدواج کرد. در سال ۱۸۹۲ مأمور خدمت در سومالی شد و سه سال بعدی را در آنجا گذراند. زندگی در زیلا "ZEILA" بسیار مورد پسند و علاقه کاکس بود زیرا توانست بر روی جانوران بومی سومالی تحقیق کند و نمونه‌های زنده‌ای را به باغ وحش کلکته ارسال دارد. کاکس همچنین در سومالی به مطالعه تاریخ قبایل مختلف آنجا پرداخت و در سال ۱۸۹۴ موفق شد جدول وابسته به نسب‌شناسی (شجره نامه) قبیله‌های قدرتمند عیسی "ISA" و

گادابورسی "GADABURSI" را تألیف و به هزینه خود در عدن و بمبئی انتشار دهد. او در آنجا بیشتر اوقات خود را مصروف نسب‌شناسی، پرنده‌شناسی و حلزون‌شناسی می‌کرد. سپس در اکتبر ۱۸۹۵ به هندوستان برگشت و خدمات سابق خود را از سر گرفت^(۱).

نخستین مأموریت سیاسی کاکس در خلیج فارس که مایه ترقیات آینده‌اش شد از اول اکتبر ۱۸۹۹ آغاز گشت. لرد کرزن که در این هنگام نایب السلطنه هند بود و استعداد و لیاقت کاکس را در بخش سیاسی حکومت هند تشخیص داده بود او را به سمت کنسول و کارگزار حکومت بریتانیا در مسقط انتخاب کرد. انتخاب کاکس به این سمت ناشی از رقابت شدیدی بود که در آن موقع میان انگلستان و فرانسه در مسقط جریان داشت و سرگرد فاگان "MAJ. FAGAN" - نماینده سیاسی مقیم در آن بندر - به علت عدم تسلط به زبان عربی از عهده کارها بر نمی‌آمد. در مقابل فرانسوی‌ها مأمور زبردستی به نام اتاوی را به عنوان کارگزار خود در مسقط انتخاب کرده بودند که زبان عربی را خوب می‌دانست و استعداد بی‌نظیری برای انجام دسیسه‌های سیاسی داشت. نفوذ او در دربار مسقط (سلطان فیصل ابن تیمور) به درجه‌ای رسیده بود که توانست امتیازی را برای تأسیس ایستگاه زغال سنگ در بندر جیصه (واقع در ۵ مایلی جنوب شرقی مسقط) به نام فرانسویان بدست آورد. گرچه انگلیسی‌ها با اعزام کشتی جنگی به مسقط و دادن التیماتوم به سلطان او را مجبور به لغو این امتیاز کردند، ولی نایب السلطنه هشیار هند - که تشخیص می‌داد این موفقیت پایدار نیست - و اتاوی ممکن است فعالیت‌های ضد انگلیسی خود را از جایی دیگر آغاز کند، تصمیم گرفت مأموری لایق و مجرب و کاردان که قدرت در هم شکستن دسیسه‌های فرانسویان را داشته باشد به مسقط اعزام دارد و برای این کار از بین مأموران دایره سیاسی هند این افسر پرکار و خونسرد و جوان (ماژور پرسی کاکس) را برگزید و او را با آموزش‌های لازم به مسقط گسیل داشت. کاکس در انجام مأموریتی که کرزن به عهده‌اش واگذار کرده بود طوری موفق شد که توانست تعهدنامه کتبی از سلطان بگیرد که در آینده هیچگونه ایستگاه و انبار زغال سنگ را در اختیار هیچ دولت خارجی نگذارد، مگر اینکه قبلاً رضایت نایب السلطنه هند را جلب کرده باشد.

بنابر این موقعی که لرد کرزن در سال ۱۹۰۳ برای بازدید از مستملکات انگلستان در خلیج فارس وارد مسقط شد نفوذ بریتانیا در عمان به اوج خود رسیده بود. در ژانویه ۱۹۰۴ سمیت رزیدنسی بریتانیا در خلیج فارس - که مقر اداری اش در بندر بوشهر بود - به عهده پرسری کاکس سپرده شد.

«رزیدنت خلیج فارس» در واقع فرماندار کل و تام الاختیار خلیج فارس بود که بر تمام مستملکات ارضی و سرزمینهای تحت الحمایه انگلیس در داخل یا پیرامون خلیج فارس نظارت داشت. از سلطان نشین عمان که بگذریم (که خود رزیدنت جداگانه داشت) رزیدنت خلیج فارس بر تمام شیخ نشینهای کرانه متصالح (شارجه، ابوظبی، ام القوین، رأس الخیمه، فجیره، عجمان) و نیز بر بحرین، قطر، کویت و دیگر امیرنشینهای ساحلی نظارت داشت و از مصالح و منافع بریتانیا در این منطقه پاسداری می کرد. در عین حال، همین رزیدنت خلیج فارس - که مقر حکومت اش بوشهر بود - به عنوان سرکنسول بریتانیا در جنوب ایران بر امور کلیه کنسولگریهای انگلیس در ایالت فارس و خوزستان و بنادر ساحلی (بوشهر، بندرعباس، بندر لنگه و غیره) نظارت و رسیدگی می کرد. لذا اهمیت مقامی را که اکنون به پرسری کاکس واگذار شده بود نباید دست کم گرفت و دارنده آن را به چشم یکی از مأموران عادی مستعمراتی نگاه کرد. حتی مسائل مربوط به حجاز و نجد و روابط حکومت هند با ابن سعود رانیز همین رزیدنت خلیج فارس (پرسی کاکس) رسیدگی و حل و فصل کرد^(۱).

در نخستین مسائلی که کاکس پس از مستقر شدن در بوشهر با آن مواجه شد تعیین تکلیف جزایر تنب و ابوموسی بود که ایرانیان - به دلایل محکم و متقن تاریخی - از مدتها پیش ادعای مالکیت آن را داشتند.

در اوایل ۱۹۰۴ - اندکی پس از انتصاب کاکس به عنوان رزیدنت خلیج فارس - میان او و مستشاران بلژیکی - که در استخدام گمرکات ایران بودند - اصطکاک شدیدی در همین باره رخ داد. در این ماه (آوریل ۱۹۰۴) مسیو دامبرن مدیرکل گمرکات ایران شخصاً از جزایر تنب و ابوموسی دیدن کرد و با اطلاعی که از سوابق تاریخی حاکمیت ایران بر این

۱ - دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی «سیمای احمد شاه قاجار» جلد یکم، نشر گفتار، ۱۳۶۸ و فیلیپ گریوز (شرح حال سرپرسی کاکس).

جزایر داشت، دستور داد که پرچم شیخ شارجه را از مقابل اسکله ابوموسی بردارند و بجای آن پرچم سه رنگ ایران را نصب کنند. این دستور فوراً اجرا شد و کاکس جریان امور را بی درنگ به نایب السلطنه هند - لرد کرزن - گزارش داد و در پایان گزارش خود چنین نوشت:

«.... آثار و علائم بشمارى در دست است که اگر ما بگذاریم ایران جای پایى را که در این جزایر ایجاد کرده، مستحکم کند دیرى نخواهد گشت که با دعاوى بزرگتر این دولت نسبت به مناطقى که مرکز صید مروارید خلیج فارس است (یعنی مجمع الجزایر بحرین) روبرو خواهیم شد در حالى که حفظ مناطق اخیر یکی از ارکان اصلی سیاست ما در خلیج فارس است.....»^(۱).

حکومت هند در بدایت امر قضیه را بسیار جدی گرفت اما سرانجام بر آن شد تا نخست اقداماتی را از مجاری دیپلماتیک بوسیله سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران، صورت گیرد. متأسفانه دولت وقت ایران و پادشاه (مظفرالدین شاه) ضعیف تر از آن بودند که بتوانستند از حقوق و منافع حقه ایران، چنانکه باید و شاید، دفاع کنند و عکس العمل مناسب نشان دهند. زیرا ایران قوه بحریه در اختیار نداشت و لذا آنها تسلیم فشار وزیر مختار انگلستان گردیدند و به مأموران اعزامی دستور دادند که پرچم ایران را موقتاً از جزایر مزبور بردارند، مشروط بر اینکه شیوخ شارجه و رأس الخیمه هم عین این کار را کرده و پرچم خود را جانشین پرچم ایران نسازند. اما کاکس که تعمد داشت هم دولت ایران را تحقیر کند و هم قدرت و عظمت انگلستان را به رخ شیوخ این منطقه - که تحت الحمایه انگلستان بودند - بکشد پس از تبنانی قبلی با شیخ شارجه (رئیس قبیله جواسم) پرچمهای شارجه و رأس الخیمه را در این جزایر برافراشت و به تصرف عدوانی در خاک دیگران ادامه داد^(۲).

مأموریت کاکس در خلیج فارس درست ده سال طول کشید (۱۹۱۴ - ۱۹۰۴) و چنانکه اشاره رفت او در این مدت بر تمام کنسولگریهای بریتانیا در مناطق جنوبی ایران -

۱ - اسناد و مراسلات دیوانی هند (در وزارت امور هندوستان) نامه مورخه نوزدهم اوت ۱۹۰۴ کاکس به نایب السلطنه هند (لرد کرزن) به نقل از دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی «سیمای احمد شاه قاجار» جلد یکم، نشر گفتار، ۱۳۶۸.

۲ - دکتر جواد شیخ الاسلامی - همان مأخذ.

مخصوصاً فارس و خوزستان - نظارت داشت. این دوره دهساله مقطع حساسی از تاریخ معاصر ایران و پراز وقایع تاریخی است. در سال ۱۹۰۷ نخستین چاه شرکت نفت داری (واقع در مسجد سلیمان) به منبع عظیم نفت رسید و سیاست انگلستان را در جنوب ایران به کلی دگرگون ساخت. همچنین در همین دوره استثنایی بود که انقلاب مشروطیت ایران با تمام وقایع بعدی اش (عقد قرارداد ۱۹۰۷، کودتای نظامی ۱۹۰۸ و خلع محمد علیشاه از سلطنت در سال ۱۹۰۹) اتفاق افتاد و در سرنوشت سیاسی کشور اثری عمیق بجای گذاشت. لذا مأموریت و مسؤولیت سیاسی کاکس در این دوره فوق العاده عظیم و سنگین و دشوار بود. از لحظه ای که ذخایر عظیم نفت در منطقه خوزستان کشف شد، انگلیسی ها طبق آن روش و سنت دیرینه اشان که بر اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» استوار است، وارد عمل شدند تا مصالح آتی کشورشان را در این منطقه حساس و نفت خیز حراست کنند^(۱).

بنابر این مأموریتی که اکنون بر عهده کاکس واگذر شده بود خیلی پیچیده تر و دشوارتر از مأموریت پیشین اش بود زیرا کار عمده وی در مسقط مبارزه با فعالیت ها و دسیسه های مسیو اتاوی (کنسول فرانسه) بود در حالی که در سمت کنونی اش با حریفانی زرنک تر از فرانسوی ها سر و کار داشت. در حوزه مأموریت جدید کاکس افزون بر فرانسوی ها قدرتهای روس و آلمان نیز دارای منافع و مصالح مهمی بودند که اغلب با مصالح حیاتی انگلستان در این منطقه تعارض پیدا می کرد و مبارزه با فعالیت های سیاسی و اقتصادی این سه قدرت بخشی از مهمترین وظایف کاکس در بوشهر را تشکیل می داد که شرح مفصل آن در این کتاب آمده است.

در عرض این دوره دهساله بود که کاکس با سه تن از امرای با نفوذ عرب در حوزه خلیج فارس - شیخ مبارک - امیر کویت - شیخ خزعل - امیر محمره (خرمشهر) - و امیر عبدالعزیز ابن سعود - امیر حجاز - گرمترین روابط دوستی برقرار کرد و با استفاده از نفوذ و قدرت محلی آنها توانست نفوذ بریتانیا را به اوجی برساند که تا آن تاریخ بی سابقه بوده است. تقریباً نه ماه پیش از شروع جنگ جهانی اول (هشتم دسامبر ۱۹۱۳) کاکس مجدداً

ارتقاء مقام یافت و به سمت ریاست دپارتمان امور خارجی در تشکیلات اجرایی نایب السلطنه هند برگزیده شد. او تا این تاریخ پانزده سال تمام در آب و هوای سوزان خلیج فارس از مقر حکومت خود در بوشهر از منافع انگلستان در جزیره‌ها و کرانه‌های خلیج فارس حراست کرده و حریفان خطرناک کشورش را (فرانسوی‌ها، روس‌ها و آلمانها) یکی پس از دیگری از صحنه رقابت بیرون رانده و توانسته بود آن مأموریت اساسی را که نایب السلطنه امپریالیست هند (لرد کرزن) به عهده‌اش واگذار کرده بود - یعنی تبدیل خلیج فارس به یک دریاچه انگلیسی - با موفقیتی چشمگیر به پایان رساند^(۱).

با شروع جنگ جهانی اول (اوت ۱۹۱۴ م / ۱۳۱۳ ه. ق) بار دیگر وی که در عرض سالیان گذشته در خلیج فارس تجربیات ارزشمندی بدست آورده بود در اواخر سال ۱۹۱۴ م / ۱۳۱۳ ه. ق به عنوان مشاور سیاسی در دستگاه فرماندهی کل قوای انگلیس در عراق تعیین گشت. در مدت چهار سال جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) سرپرسی کاکس وظیفه اساسی خود را با لیاقت و کاردانی به انجام رسانید. با پایان یافتن جنگ جهانی اول کاکس سفری به انگلستان کرد و به هنگام مراجعه به هندوستان در ژوئیه ۱۹۱۸ میلادی به عنوان وزیر مختار انگلستان در تهران، گمارده شد.

همانگونه که جناب دکتر جواد شیخ الاسلامی می‌نویسد، سرپرسی کاکس مأمور مجرب و کارکشته انگلیس در خلیج فارس در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران به عنوان وزیر مختار بریتانیا در تهران برگزیده شد تا نقشه‌های دوست دیرینه خود لرد کرزن را برای قبضه کردن امور ایران و سپردن زمام امور به دست مستشاران انگلیسی، تحقق بخشد اما بیداری شهید سید حسن مدرس و شیخ محمد خیابانی همگام با دیگر وطن‌دوستان ایرانی، ترفندها و نقشه‌های این شخصیت سیاسی انگلیس را نقش بر آب ساخت و قرارداد تحت الحمایگی ایران در سال ۱۹۱۹ میلادی / ۱۲۹۸ شمسی که در زمان کابینه وثوق الدوله به امضاء رسیده بود، با شکست مواجه ساخت. سرپرسی کاکس از اوت ۱۹۱۸ تا اکتبر ۱۹۲۰ قریب به دو سال وزیر مختار بریتانیا در تهران بود. به دنبال شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، دولتهای انگلیس و فرانسه براساس قرارداد «سایکس و

پیکو» وزرای خارجه انگلیس و فرانسه، خاورمیانه را میان خود تقسیم کردند و عراق تحت سیطره انگلیس در آمد. کاکس که از شخصیت‌های با تجربه استعمار انگلیس بود به عنوان حاکم سیاسی عراق تعیین گردید و کلیه اختیارات قانونگذاری و اجرایی عراق از طرف دولت انگلیس به او واگذار شد. مردم عراق که در سال ۱۹۱۷ با نیروهای اشغالگر انگلیس جنگیده بودند بار دیگر به سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ه. ش به رهبری آیت‌اله میرزا محمد تقی شیرازی مرجع تقلید شیعیان جهان به جهاد علیه اشغالگران پرداخته و انگلیسی‌ها که با انقلاب مردم عراق در شهرهای کربلا و نجف و دیگر شهرها مواجه شده بودند با استقلال عراق و تشکیل حکومت ملی مردم این سرزمین توافق کردند و از آنجایی که عده‌ای از مردم با امیر فیصل فرزند امیر حسین (شریف مکه) بیعت نمودند، فیصل را به پادشاهی عراق منصوب ساختند. انقلاب اسلامی عراق در سال ۱۹۲۰ م/ ۱۲۹۹ ه. ش پایان دوران مأموریت سرپرسی کاکس در خاور میانه بود.

در خاتمه وظیفه خود می‌دانم که از محقق و دانشمند بزرگوار، دوست ارجمندم جناب آقای کاوه بیات که متن اصلی را در اختیارم گذاشت و در طول ترجمه کریمانه به یاریم شتافت و از برادر عزیزم آقای فرخ انصاری که با شور و علاقه کار حروفچینی، صفحه‌آرایی، غلط‌گیری و همچنین تهیه فهرست اعلام را به عهده گرفتند کمال تشکر و امتنان را دارم. همچنین باید با کمال فروتنی از جناب آقای مهندس عبدالزهره وطن دوست مدیر عامل محترم گروه صنعتی پلیمر بوشهر که از روی فرهنگ دوستی و معارف پروری امکانات مادی و کلیه هزینه چاپ این کتاب را فراهم آوردند، نهایت قدردانی و سپاسگزاری کنم. امیدوارم این خدمت ناچیز مورد توجه محققین و علاقمندان به مسایل تاریخ معاصر کشور عزیزمان ایران واقع شود.

حسن زنگنه

تابستان ۱۳۸۰

بندر بوشهر



سر پرسی کاکس

فصل اول

مسائل خلیج فارس

در این فصل از داستان زندگی سرپرسی کاکس "SIR PERCY COX"، ضروری است خواننده را به گشت و گذاری کوتاه - از نظر جغرافیایی - به خلیج فارس برده و شرح داده که به چه دلیل لرد کرزن به حفظ نفوذ انگلستان در این آبراه عموماً و در بندر مسقط خصوصاً، اهمیت زیادی می داده است. خلیج فارس بازویی از اقیانوس هند است. قسمت بیرونی این آبراه به خلیج عمان شهرت دارد که در تنگه هرمز پایان می پذیرد و پهنای آن در این نقطه چنان کم عرض می شود که به زحمت به ۳۰ مایل دریایی می رسد. بعد از عبور از این تنگه عرض این شاهراه دریایی پهن تر گشته و خود خلیج فارس را تشکیل می دهد.

درازای خلیج فارس از رأس مسندام، در ضلع عربی تنگه، تا دهانه اش دراروند رود - رودخانه ای که از تلاقی رودخانه های فرات، دجله و کارون بوجود آمده است - تقریباً به ۵۰۰ مایل دریایی می رسد.

کناره های خلیج فارس عمدتاً خشک و نازا است و آب و هوای آن در زمستانها فرح بخش و در تابستانهای گرم و بلند، سوزان و نفرت انگیز می باشد. در سال ۱۸۹۹ چیزی که مورد نیاز دنیای خارج باشد نه در کناره ها و نه در تپه های زیر آبی و جزایر کوچک این آبراه به بار نمی نشست مگر مروارید - زیرا تنها حرفه ساکنان منطقه غواصی بود. با وجود این، خلیج فارس مسیری بود برای فرستادن کالاهای تجارتی به جنوب

ایران و عراق - بویژه برای هند - و انگلیسی‌ها نیز به عنوان سوداگرانِ عمدهٔ دریاهای مشرق زمین به گونه‌ای حیاتی به امنیت و گسترش تجارت خود در این آبراه، بسیار علاقمند بودند. اگر کشورهای ساحلی خلیج فارس بنحوی قابل قبول متشکل و سازمان یافته بودند احتمالاً دولت انگلستان و حکومت انگلیسی هند تنها به انعقاد قراردادهای تجارتی و دریانوردی بسنده می‌کردند و حفاظت خلیج فارس و نواحی آن و نیز مساحی (TOPOGRAPHY) و نقشه‌برداری این آبراه، به دست آنان می‌سپردند، اما از اواسط قرن ۱۸ چنین قدرتی در آنجا وجود نداشت.

کرانه‌های شمالی خلیج فارس به ایران تعلق داشت که در آن زمان آوردگاهی بود برای نمایندگان سیاسی روسیه و بریتانیای کبیر و این در حالی بود که حکومتی خودکامه و رو به زوال هم بگونه‌ای سرسری بر آن حکومت می‌راند. رأس خلیج فارس در حیطهٔ اقتدار ترک‌ها قرار داشت اما امپراتوری عثمانی بسیار تنگدست بود و از طرفی مرکز نظامیش هم برای رئیس روحانی اکثریت مسلمانان و قدرتمندترین سلطان جهان اسلام چنان دور دست بود که او نمی‌توانست بر کشورهای عربی واقع در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، بطرزی چشمگیر اعمال قدرت کند. این کشورهای بزرگ و کوچک بطور یکسان نمونه‌هایی از نهاد کهن پادشاهی مشرق زمین بودند که در آن حکمران قدرتمند به افکار عمومی چندان توجه نمی‌کرد و به بیان علمای دین، نخبگان، بازرگانان و سران ایلات و عشایر، اصولاً شانس نیز برای بقاء نداشتند.

سران این حکومت‌ها برای دفاع از خود در قبال بستگان، عموهای حسود، برادران سرکوب شده و حتی فرزندان - خسته از انتظار مرگ پدر - به شیوه‌ای خطرناک زندگی می‌کردند.

سه سال قبل از اعزام کاکس به مسقط، شیخ مبارک بن صباح برادر خود حکمران شهر و ایالت کویت را به قتل رسانده بود و دولت بریتانیا با دشواریهایی چند موفق شد او را از کور کردن سایر بستگانی که مدعی قدرت بودند، باز دارد. در سال ۱۸۹۵ اوضاع مسقط به علت جنگ داخلی که سلطان زنگبار علیه پسر عمیش، سلطان فیصل، راه انداخته بود، بسیار آشفته بود.

در بین تمامی این کشورها مسقط بیشترین وسعت را دارا بود، اما ادعای سلطان آنجا

که خود را «امام» تمام خاکِ عمان می‌دانست هرگز از منطقه‌ای محدود، فراتر نرفت. رؤسای قبایل با دیدی غیرتمندانه به حکومت خود مختار خود نگاه می‌کردند که در نتیجه آن رئیس صوری و ظاهریشان، پیش از آنکه بتوانست از باج و خراج آنها بهره‌مند شود در برابر حمله و هجوم آنها از خود دفاع می‌کرد^(۱).

با وجود این اوضاع آنجا به مراتب بهتر از هرج و مرجی بود که سه نسل قبل، در آن خطه حاکم بوده است. اعراب ساکن در خلیج فارس مردمانی تهیدست و از دیر باز شیفته دزدی دریایی بودند و زمانی که وهابی‌های خشکه مقدس، احساسات مذهبی‌اشان را خشمگینانه و با هیجان به دریاها کشانیدند، انگیزه دینی هم برای دزدی دریایی، بوجود آمد و در نتیجه کشتیرانی و دریانوردی برای همه غیر وهابی‌ها - اعم از عرب، هندی و اروپایی - خطرناک گردید.

سرانجام نیروی دریایی حکومت هند موفق شد بگونه‌ای همه جانبه ضربه‌ای کشنده و مهلک به راهزنی دریایی وارد آورد. شیوخ «ساحل دزدان دریایی» PIRACY "COAST" به موجب قرارداد عمومی‌ای که در سال ۱۸۲۰ با یکدیگر و با دولت انگلستان منعقد کردند مجبور شدند دزدی دریایی را ممنوع اعلام کنند و این از نخستین قراردادهایی بود که بمنظور تأمین امنیت در خلیج فارس، به امضاء رسید^{*}. به دنبال عملیات نظامی که علیه سران دزدان دریایی انجام گرفت، نیروی دریایی هند و انگلیس مساحی و نقشه‌برداری قسمتی از کرانه‌ها، آب‌ها و جزایر خلیج فارس را نیز، انجام داد.

گفتنی است افرادی که از کارهای شرارت‌آمیز مورد علاقه خود منع می‌شدند، عموماً شیوه‌اشان این بوده که به بدترین کارهای بعدی کشیده می‌شدند. بنابر این فرزندان و نوه‌های دزدان دریایی به محض اینکه پی بردند پیشه اجدادیشان خطرناک شده و برایشان همواره پرمنفعت نیست، با شور و شوقی فزاینده به تجارت برده روی آوردند که ملاحظات سودجویانه آمیخته با اندیشه‌های سنت‌گرایانه از جمله انگیزه آنها، برای رویکرد به این تجارت بود. اعراب خلیج فارس که دریانوردانی ماهر و سوداگرانی پرتلاش

1 - HOGARTH, PENETRATION OF ARABIA, P. 229.

* - جهت کسب اطلاعات بیشتر ن. ک: دونالد هاوولی، دریای پارس و سرزمینهای سواحل متصالح، ترجمه حسن زنگنه، مؤسسه فرهنگی همسایه با همکاری مرکز بوشهرشناسی، ۱۳۷۷.

بودند، آفریقای شرقی را شکارگاه خود کرده و شکارشان ساکنان سیاهپوست آنجا، بود*.
این سیاهپوستان بینوا از خیلی از مخلوقات دیگر سیاه روزتر بودند، زیرا قوانین و مقررات ممنوعیت صید در بعضی از فصول سال، شامل آنها نمی‌گردید.

البته این را هم باید پذیرفت که اگر چه شکار بردگان و انتقالشان به عربستان با بدرفتاریهای سنگدلانه و دهشتناک همراه بود، اما زمانی که آنها پایشان به آنجا می‌رسید فرصت زیادی برای پیشرفت و ترقی نصیبشان می‌گردید، زیرا شریعت اسلامی حقوق ویژه‌ای به بردگان داده و آنان که به دین اربابان خود ایمان می‌آوردند - که اغلب هم ایمان می‌آوردند - می‌توانستند آزادی خود را بدست آورند و در قرآن (مجید) تصریح شده که آزادی اینگونه بردگان، موجب خشنودی خداوند است^(۱).

هر ساله تعداد زیادی برده آزاد شده و در میان ساکنان محلی مستحیل می‌شدند. تبعیض نژادی در بین آنها وجود نداشت و آنهایی هم که به صورت برده باقی می‌ماندند ارباب‌های آنها کارهایی به آنها می‌سپردند که لازمه‌اش امانتداری بود. با وجود این تعداد زیادی برده توسط عرب‌های تنگدست بدوی بطرزی سفاکانه به بیگاری کشیده می‌شدند. انگلستان که از دیرباز از هر نوع برده‌داری بیزار بود [!] به عنوان محافظ خلیج فارس تمام تلاش خود را برای متوقف کردن آن بکار می‌بست.

اما در این راستا حتی صمیمی‌ترین دوستان هم به انگلیس کمک نکردند زیرا هر مسلمانی که برای خواست کافران و بی‌دینان از فعالیت‌های همکیشان خود، در امر تجارت برده، برده بر می‌داشت، مورد سرزنش افکار عمومی قرار می‌گرفت، با وجود این تعدادی از حکمرانان در این باره قراردادهایی را با انگلستان امضاء کردند. حتی در سال ۱۸۷۳ سلطان مسقط قول داد که من بعد کلیه بردگانی که وارد قلمروش گردند، آزاد کند. در سال ۱۸۵۶ شیوخ متصالح موافقت کردند که آنها نیز مثل شیوخ بحرین، هر

* - ن. ک. توماس. ام. ریکس و جی. بی. کلی، «اعراب و تجارت برده در دریای پارس»، ترجمه حسن زنگنه، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۰.

۱ - قرآن (مجید) سوره ۱۰۰.

توضیح اینکه مؤلف به دلیل عدم آشنایی با قرآن مجید در مورد این سوره مرتکب اشتباه شده است چه سوره ۱۰۰ در قرآن سوره مبارکه والاعادیات است که بحثی درباره بردگی ندارد. مترجم.

برده‌ای که وارد سرزمینشان شود، به انگلستان تحویل دهند. اما چون هیچ یک از آنها نتوانست موافقت کند که کار سرکوب برده به آنجا نکشاند - که بی درنگ منجر به به آشوب و بلوا نشود - واردات برده نیز کماکان ادامه یافت.

برده‌هایی که به کشتی‌ها یا کنسولگریهای انگلستان پناهنده می شدند به مالکان آنها تحویل داده نمی شدند و شناورهای انگلیسی، جهازات بومی حامل برده را مصادره می کردند با وجود این از مقامات انگلیسی بطور مؤکد خواسته می شد تا موضوع برده‌داری محلی را با فرمانروایان مستبد محل در میان نگذارند و این در حالی بود که حکومت هند همواره اکراه داشت تا بیش از بایگانی قطعنامه‌های انجمن‌های مذهبی و یا انسان دوست - که از وایت هال "WHITHALL" به کلکته فرستاده می شد - کار دیگری را انجام ندهد. در واپسین سالهای قرن ۱۹ دشواری خطرناک دیگری نیز در خلیج فارس پدید آمد و آن تجارت اسلحه بود.

تجارت اسلحه در دهه هشتاد قرن ۱۹ بگونه‌ای آرام و بیصدا در بوشهر پا گرفت و در پایان دهه قرن ۱۹ این تجارت چنان گسترش یافت که هر یک از افراد قبایل جنوب ایران، عراق و عربستان مرکزی توانستند برای خود قبضه‌ای تفنگ و دست کم قطاری فشنگ، دست و پا کنند.

تجارت اسلحه در آغاز در دست تجارتخانه‌های انگلیسی بود و با وجودی که این تجارت تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران را به خطر می انداخت، مع الوصف دولت انگلیس به آرامی در کار بازرگانان انگلیسی مداخله می کرد - زیرا وظیفه دولت شاه بود که گام نخست را در این راستا بردارد - و در صورتی که انگلستان یک جانبه آن را ممنوع اعلام می کرد این تجارت بسادگی به دست تجارتخانه‌های فرانسوی و آلمانی می افتاد. سرانجام دولت ایران به خطرهای این تجارت پی برد.

در همین موقع مسقط، مرکز عمده تجارت اسلحه بود. دولت ایران در سال ۱۸۹۸ تجارت اسلحه را غیرقانونی اعلام نمود و مقادیر زیادی جنگ افزار که در انبارهای بازرگانان بوشهر وجود داشت مصادره کرد و در این مورد با بریتانیا و سلطان مسقط قراردادهایی را، منعقد ساخت.

اما در پی سیاستی که دولت فرانسه در پیش گرفته بود و مبادرت به اعطای پرچم و

صدور گواهی نامه دریانوردی به شناورهای بومی و کارکنان آن به عنوان اتباع صوری خود می‌کرد، تلاش‌های سلطان مسقط و اقدامات کارسازتر دولت انگلستان به بن بست رسید، زیرا کارکنان شناورهای بومی که تحت حمایت دولت و پرچم فرانسه قرار داشتند از دستورات سلطان مسقط سرپیچی می‌کردند و در مقابل مداخلات مقامات رسمی انگلستان در خشکی و شناورهای جنگی آن در دریا، پایداری می‌نمودند. لرد کرزن، که از دیرباز بر سلطه و سیادت انگلستان در خلیج فارس پافشاری می‌کرد، می‌دانست که مسقط از موقعیتی مهم برخوردار است و باید قاطعانه از آن در برابر هرگونه تجاوز خارجی، دفاع کرد. کرزن در اثر ماندگار خود* - راجع به ایران - اظهار عقیده کرده که مسقط به صورت دوفاکتو "DEFACTO" تحت‌الحمایه انگلستان است و می‌نویسد:

«ما به حکمرانان مسقط کمک و سیاست آن را دیکته می‌کنیم، در نتیجه هیچ گونه مداخله خارجی را نمی‌توانیم در آنجا تحمل کنیم». این گفته، گفته‌ای دلیرانه بود اما متأسفانه به موجب بیانیه مشترک ۱۸۶۲ فرانسه - انگلستان، مسقط به عنوان کشوری مستقل شناسایی شده و دو قدرت امضاءکننده بطور دو جانبه موافقت کرده بودند که به استقلال و حاکمیت زنگبار و مسقط، احترام بگذارند. حکومت هند که بطریقی حیرت‌انگیز تا سال ۱۸۷۲ از این پیمان ناآگاه بود، هنگامی که از آن با اطلاع گشت، سرخورده شد. در سال ۱۸۹۱ که آثار و پیامد فعالیت‌های فرانسه در مسقط آشکار گشت حکومت هند نیز بجای قرارداد ۱۸۳۹، یک قرارداد دوستی، بازرگانی و دریانوردی با سلطان سید فیصل منعقد کرد. این قرارداد هم مانند قراردادهای پیشین متضمن شرایطی بود که قدرت مالی سلطان را محدود می‌کرد.

به دنبال این قرارداد حکومت هند قرارداد محرمانه دیگری با سلطان امضاء کرد که به موجب آن سلطان خود و جانشینانش متعهد شدند که:

«.... بجز به دولت انگلستان، قلمرو مسقط و عمان و مضافات آن، به هیچ وجه به قدرتی واگذار نکنند، بفروش نرسانند، در رهن نگذارند و یا بهر طریق در اختیار کشوری، برای فعالیت نظامی، قرار ندهند».

* - این اثر کرزن یعنی «ایران و قضیه ایران» در دو جلد توسط غ. وحید مازندرانی به زبان فارسی ترجمه و بوسیله مرکز انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی «چاپ اول ۱۳۴۹ و چاپ دوم ۱۳۶۲» منتشر شده است. مترجم.

فرانسوی‌ها نمی‌توانستند به سیادت انگلستان در خلیج فارس تن در دهند، زیرا حادثه فاشودا "FASHODA INSIDENT" آنها را سخت به خشم آورده بود. از سویی فرانسوی‌ها متعهد شده بودند تا حدودی به متحد خود، روسیه در خاور میانه از نظر دیپلماتیک پشتیبانی کنند و جناح مستعمراتی در «مجلس نمایندگان» از حمایت وزیر امور خارجه ام. دلکاسه "M. DELCASSE" برخوردار بود. فرانسوی‌ها در سال ۱۸۹۴ در مسقط کنسولگری دایر کردند و آقای ام. اتاوی "M. OTTAVI" که در فرهنگ و زبان عربی چیره دست و در توطئه چینی توانمند بود به عنوان نماینده کنسولی خود در آنجا، انتخاب کردند.

اتاوی برای به زیر سلطه در آوردن سید فیصل هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. حکمران مسقط و بخشی از عمان هم که از اوضاع جهان بی‌خبر بودند، زود تحت تأثیر او قرار می‌گرفتند.

سلطان مسقط در سال ۱۸۹۵ به قیمت اعتبار و حیثیت خود توانست از شورشی جان سالم بدر برد و انگلستان زمانی در این جریان دخالت کرد که شورشیان به غارت تجارت انگلیسی - هندی، پرداختند. انگلیسی‌ها به سلطان توصیه کردند تا با مخالفانش کنار آید اما او تنها با پرداخت رشوه و دادن این قول که خیانت آنها را نادیده خواهد گرفت، می‌توانست این کار را انجام دهد. پیامد این رویداد ادعای خسارت از سوی انگلستان بود و حکمران بینوا در مواجهه با آن، به کندی عمل می‌کرد.

حکمران در صدد برآمد تا با بستن مالیات بر اتباع انگلستان - که مغایر با قرارداد ۱۸۹۱ بود - هزینه‌های خود را جبران کند، اما بلافاصله با اعتراض انگلستان روبرو شد. ضمناً در سال ۱۸۹۸ حکومت هند کمک‌های سالیانه‌اش را به او قطع کرد، لذا او رفتاری ضد انگلیسی در پیش گرفت.

اتاوی هم با او همسویی و همدلی می‌کرد. اتاوی فردی به نام عبدالعزیز که بخاطر توطئه علیه انگلیس از زنگبار اخراج شده بود، به استخدام خود در آورده بود. عبدالعزیز به عنوان منشی و نماینده سرّی او انجام وظیفه می‌کرد. اگر از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۱^(۱) در مکاتبات

حکومت هند با ایندیا آفیس "INDIA OFFICE" با هر معیار از توان و استعداد او اشاره شده باشد او می‌بایست خیلی ماهرانه عمل می‌کرده است، چه در این نگارشات آمده است: «دیری نباید که عبدالعزیز به عنوان مشاور سرّی سلطان عمل می‌کرد و نامه‌هایش را می‌خواند و پیش نویس‌ها هم خود تهیه می‌کرد. به توصیه این شخص که دارای سمتی دو جانبه بود امور مسقط در مسیری مخالف با منافع ما تغییر جهت می‌داد». لذا نفوذ و اعتبار اتاوی افزایش یافت. اتاوی با لباس عربی به داخله عمان سفر می‌کرد، با دشمنان سلطان ملاقات می‌کرد و به آنها و نیز به سلطان چنین حالی می‌کرد که او از حمایت کامل دولت متبوع خود برخوردار است. ضمناً چون سلطان پیش‌بینی می‌کرد که احتمالاً حمایت فرانسه از اتباع خود در دریا به خشکی هم سرایت خواهد کرد، لذا او بابت اعطای پرچم فرانسه و توزیع اوراق دریانوردی به مالکان شناورهای عمانی توسط کنسول فرانسه در عدن و زنگبار به دولت بریتانیا شکایت کرد. انگلیسی‌ها نیز تنها این دلگرمی را به او دادند که این اقدام فرانسه تأثیری علیه او نداشته و سلطان می‌تواند هر طور که بخواهد با شناورهای عمانی در آبهای مسقط برابر اختیارات قانونی خود عمل کند. اما او مایل نبود که موجبات ناخشنودی فرانسوی‌ها و شورش اهالی بندر سور "SUR" که فعالانه تحت حمایت پرچم فرانسه مبادرت به ورود برده‌های آفریقایی می‌کردند، فراهم آورد.

در این گیر و دار سلطان بن فیصل به این فکر افتاد که فرانسه تنها قدرتی است که او می‌تواند به آن اعتماد کند. اتاوی نیز در مارس ۱۸۹۸ سلطان را تشویق کرد تا یک باب انبار زغال سنگ در بندر جیسه "JISSEH" - خوری کوچک در ۵ مایلی جنوب شرقی مسقط که به سادگی هم تأسیس استحکامات نظامی در آن شدنی بود - به دولت فرانسه اجاره دهد. نشریه ژورنال دوبات "JOURNAL DES DEBAT" در شماره بیستم نوامبر خود موضوع این اجاره را فاش ساخت. ضمناً ام. دلکاسه با آرامی و ملایمت به سفیر انگلستان در پاریس اطلاع داده بود که در این باره او ناآگاه است.

جای بسی شگفتی است که نماینده انگلیس در مسقط هم از این جریان بی‌اطلاع بود. اما در ژانویه ۱۸۹۹ که سلطان برای اولین بار در روز نخست سال نو پرچم انگلستان را به اهتزاز در نیاورد و از ادای احترام به علیاحضرت ملکه انگلستان قصور ورزید و بدینوسیله احساساتش را آشکار ساخت، درستی این خبر را با اکراه به اطلاع نماینده

سیاسی انگلستان در مسقط رسانید. اکنون حکمران مسقط با گرفتاریهای سنگینی مواجه شده بود.

سرهنگ دوم مید "LT. COL. MEADE"، نماینده سیاسی انگلستان در خلیج فارس با یک فروند ناو جنگی به شتاب از بوشهر رهسپار مسقط شد چه حکومت هند به او دستور داده بود تا ضمن درخواست الغای مورد اجاره درباره سایر موارد و از جمله اخراج عبدالعزیز از خدمات دولتی نیز، با سلطان وارد مذاکره شود. لرد سالیسبوری که در آن هنگام نخست وزیر و وزیر امور خارجه بود بر دادن اولتیماتوم به سلطان - بخاطر نقض قرارداد ۱۸۹۱ - تأکید کرد، اما با درخواست ابطال مورد اجاره موافقت نکرد چه توجه داشت که فرانسه به موجب قرارداد ۱۸۴۴ با مسقط، این حق را دارا بوده است که اینک انگلستان هم از همین حق قانونی برای اجاره انبار زغال سنگ در مسقط، استفاده کرده بود. از سویی او در آن هنگام با فرانسوی ها راجع به حل و فصل مسائل مختلف آفریقا وارد مذاکره حساسی شده بود و نمی خواست آنها را آزوده سازد. از این رو او مراتب اعتراض خود را درباره شرایط مندرج در اولتیماتوم تلگراف کرد. اما دیگر دیر شده بود چه سرهنگ مید که از پشتیبانی آدمیرال فرماندهی ناو گروه هند شرقی برخوردار نبود از چارچوب دستورالعمل لرد کرزن پا فراتر نهاده و به سلطان اولتیماتومی داده بود که براساس آن سلطان می بایست مورد اجاره را آشکارا ابطال و از پذیرش عبدالعزیز، به عنوان نماینده کنسولی فرانسه، خودداری کند. در روز ۱۶ فوریه ۱۸۹۶ سلطان به ناو سرفرماندهی اکلیپس "ECLIPSE" - که در حوالی بندر مسقط لنگر انداخته بود - فراخوانده شد و این در حالی بود که توپخانه اکثر واحدهای شناور جمعی این ناو گروه، قصر سلطان را نشانه گرفته بودند. لذا زمانی که سلطان پا بر عرشه ناو سرفرماندهی گذاشت موافقت کرد که شرایط اولتیماتوم را بپذیرد. به دنبال این رویداد بین حکومت هند، وایت هال "WHITEHALL" و نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس، تلگراف های پرهیجانی رد و بدن گردید.

بنابر این به سرهنگ مید دستور داده شد تا خواسته هایش را تعدیل کرده و بر ابطال مورد اجاره پافشاری نکند و در ضمن به او اطلاع داده شد که درخواست نپذیرفتن نماینده خارجی از سلطان، مغایر با مفاد بیانیه ۱۸۶۲ است. دولت فرانسه بابت این رویداد

خشمگین شده بود. لرد سالیسبوری هم که از این جهت برآشفته شده بود اقدام نمایندۀ سیاسی مقیم را «اشتباهی قلمداد کرد که پیامدش بروز دردهای زیادی است». در ضمن لرد سالیسبوری در ۲۷ آوریل بعد از مطالعه گزارش حکومت هند در این باره دیدگاه خود را این گونه بیان کرد:

«در ارتباط با موضوع بین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت فرانسه نماینده سیاسی انگلستان نباید بدون کسب تکلیف از دولت متبوع خود قاطعانه و بطور رسمی پیشنهادی را ارائه دهد که احتمالاً موجب رنجش دولت فرانسه شود. ضمناً این اقدام بسیار دردسر آفرین است که اطلاع و آگاهی از چنین یادداشتی توسط ایشان نوشته شود حال آنکه سفیر فرانسه در انگلستان باید در این باره نخست با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مکاتبه کند».

با وجود این، این اولتیماتوم اهداف و خواسته‌های لرد کرزن را از هر نظر تأمین کرد زیرا اعتبار و حیثیت انگلستان افزایش یافت و خطر بازی با آتش را به سلطان گوشزد نمود. اما نایب السلطنه به این اولتیماتوم به عنوان یک پیروزی قاطع و سرنوشت ساز نگاه نمی‌کرد و همین امر نیز موجب شد تا او با تصمیمی راسخ‌تر کاکس را به عنوان نمایندۀ سیاسی در مسقط منصوب کند زیرا او بر این باور بود که کاکس موفق‌تر از سلف خود می‌تواند از عهده سلطان بر آید.

ضمناً نایب السلطنه دلوپس اوضاع مخاطره‌آمیز آفریقای جنوبی هم بود. علاوه بر آن در حالی که در آن موقع انگلستان بطور جدی سرگرم یک رشته لشکرکشی‌های استعماری بود دولت‌های فرانسه، آلمان و روسیه برای بدست آوردن جای پای محکم در خلیج فارس، سخت به تلاش افتاده بودند.

بنابر این انتصاب یک نفر نمایندۀ سیاسی قابل اعتماد در مسقط ضمن اینکه گرانی‌های نمایندۀ سیاسی مقیم در بوشهر بر طرف می‌کرد، حکومت هند را هم از دلوپسی‌های بی‌شمارش آسوده خاطر می‌ساخت.

کاکس می‌توانست هر چه زودتر برای گذران مرخصی خود عازم انگلستان شود اما چون احساس می‌کرد تعهداتش را باید نسبت به دونالد سان اسمیت "DONALD SMITH" انجام دهد، لذا در سر راه خود به انگلستان مسؤولیت شناورهای تدارکاتی هند - که عازم

بندر عدن بودند - به عهده گرفت.

بنابر این، کاکس خود با یک فروند شناور کوچک به راه افتاد و از همسرش خواست تا با کشتی مسافری در پی او، رهسپار عدن گردد. حدوداً در ۸۰ مایلی شرق عدن کشتی حامل کاکس دچار طوفانی سهمناک شد، طوری که شناور نتوانست آنطور که باید و شاید حرکت کند و زمانی هم که نیمه راه را طی کرده بود ذخیره زغال سنگ چنان کاهش یافت که ناخدای کشتی نتوانست به مسیر خود ادامه دهد. کشتی بوضوح در معرض خطر بود و ناخدا به کاکس اطلاع داد که می خواهد بمنظور یافتن پناهگاه، مسیرش را به کرانه عربستان تغییر جهت داده و برای دریافت کمک، قایقی را در امتداد ساحل، به عدن اعزام کند. ملوانان هندی سراسیمه و وحشت زده شده بودند و ناخدا هم نمی توانست به همراه قایق اعزامی، یک نفر افسر انگلیسی اعزام کند. بنابر این چنان آشفتگی بر اوضاع مستولی شد، که ناخدا می بایست از تصمیم خود دست بکشد.

امام کاکس که می توانست به زبان ملوانان هندی تکلم کند و با شیوه و فرهنگ آنها آشنا بود داوطلب شد تا به همراه این ملوانان، با قایق رهسپار عدن گردد. ملوانان هندی سپاسگزارانه پیشنهاد کاکس را پذیرفتند و حضور او چنان آنها را دلگرم کرد که توانستند استعداد دریانوردی و روحیه بردباری دریایی اشان را دوباره باز یابند.

قایق مزبور در امتداد ساحل و در مسیری کم ژرفا به حرکت در آمد و بعد از ۲۴ ساعت تلاش و مبارزه با امواج سهمگین و در حالی که همه سراپا خیس شده بودند، کاکس وارد عدن شد و مسؤولان آنجا بلافاصله کمک های لازم را به کشتی فرستادند. در آنجا کاکس به همسرش - که دلواپس اخبار اندوهبار جزیره قرنطینه بود - ملحق شد و چند روز بعد با کشتی رهسپار انگلستان گردید. مرخصی کاکس خیلی کوتاه بود. در اوائل ماه اوت یکی از دوستان دیرینه کاکس در بمبئی - آقای لی وارنر (بعدها سر ویلیام) - که اکنون وزیر اداره امور هند بود به او دستور داد تا برای کسب دستورالعمل لازم خود را آماده برگشت به هند نماید. لذا کاکس در ۲۵ اوت انگلستان را به مقصد سیملا "SIMLA"، ترک کرد.

نایب السلطنه در ۱۹ سپتامبر به لرد جورج هامیلتون، وزیر امور خارجه هند، نوشت:

«در سیملا، کاکس نزد من بود و با دقت او را راجع به امور هند تعلیم دادم.

توصیه‌های من به کاکس همراه با حکم مأموریت او بطور خلاصه چنین است: «به سلطان هشدار بده که ملاحظه سیاسی، دوراندیشی، تجارب گذشته و امید به آینده او را بر آن می‌دارد تا جانب ما را بگیرد و لزوماً این بدان معنی نیست که او علیه دیگری دست به اقدام خصمانه بزند، بلکه در نظر داشته باشد که منافع او در وفاداریش به بریتانیای کبیرگه خورده است».

سرانجام کاکس در روز یکم اکتبر مسئولیت خود را به عنوان نماینده سیاسی و کنسول انگلستان در مسقط، آغاز کرد.

فصل دوم

مانور در مسقط

شخصیت نماینده سیاسی جدید در مستط ساکنان سرکش این بندر را تحت تأثیر قرار می داد. کاکس که در عنوان جوانی بود، قدی بلند و اندامی لاغر، مویی طلایی و چشمانی آبی و بینی ای دراز و کشیده و تا حدودی خمیده - ولینگتون* گونه - داشت که همین ناموزونی بینی، نظر بیننده را جلب می کرد. حرکات بدن کاکس نرم و انعطاف پذیر بود و شق و رق گام بر می داشت. او می توانست اسبی چموش و شتری سرکش را رام کند. با وجود این کاکس دریانوردی قابل و شناگری ماهر هم بود و گرما و تشنگی را با توان و شکیبایی شرفی، تحمل می کرد. افزون بر مزیت های جسمانی کاکس فردی بود با انصاف، ذاتاً با وقار و متواضع و در عین حال صبور و بردبار - که کسل کننده ترین روده درازپها، او را از کوره به در نمی برد. درباره سکوت و خاموشی او - که عرب ها آن را تمجید کرده و بعضی موقع به آن رشک می ورزیدند - مطالب زیادی قلمی شده است.

آنگونه که از دوران کودکیش بر می آید کاکس ذاتاً از پرحرفی بسیار بیزار بود، لذا اوقات خود را به بیهودگی نمی گذراند و به کارهای مبتذل نمی پرداخت. او زمانی که حرفی برای گفتن نداشت به سخنان کسانی گوش می داد که سخنی برای گفتن داشتند یا به مطالعه موضوع های مورد علاقه خود چون سفرنامه، جغرافیا، تاریخ و جانورشناسی می پرداخت.

او با دوستان اروپایی و شرقی خود آزادانه و بی تکلف گفتگو می‌کرد و صحبت‌هایش واضح و روشن و در عین حال بجا و مربوط به موضوع بود. سوءظن و بی اعتمادی همیشگی کلیسای انگلیس از عقاید کاتولیکی کلیسای روم مانع از آن نمی‌شد که کاکس بین پیروان این فرقه دوستانی نداشته باشد، کما اینکه او در میان مسلمانان هم دوستان بیشماری داشت.

او هم مانند خیلی از انگلیسی‌های هم سنخ و هم طبقه خود بیشتر ترجیح می‌داد اعمال و فرایض دینی‌اش را انجام دهد تا درباره آن به گفتگو نشیند. نخستین وظیفه کاکس در مسقط این بود که با حکمران آنجا روابطی شخصی و دوستانه برقرار کند. او پرونده رخدادهای اخیر مسقط را مطالعه کرده بود و مقامات رسمی اداره امور سیاسی در سیملو و بمبئی نیز آماده بودند تا دیدگاه‌هایشان را درباره شخصیت و اهداف سلطان با او در میان بگذارند، اما آنچه موجب شگفتی آنها شد این بود که کاکس از شنیدن نظریات آنها سرباز زد و کاکس همانگونه که به لرد کرزن گفته بود به آنها هم گفت که دوست دارد با ذهنی باز وارد مسقط شود و با قوه مشاهده خود به نقطه نظریاتی راجع به سلطان دست یابد، نه اینکه تحت تأثیر گفته‌های به ظاهر موجه دیگران قرار گیرد، اما این بدان معنی نبود که او استنتاج‌های دقیق اهل سیاست یا گزارشات افراد قابل اعتماد را مورد توجه قرار ندهد. هدف بعدی او این بود تا حتی المقدور با تعدادی از افراد سرشناس عمان و همچنین ام. اتاوی - رقیب فعال و ماهر فرانسویش - آشنا گردد. با همه مشکلات و گرفتاریها سمت جدید برای کاکس، مزایایی هم در بر داشت. در قاره آسیا شهری گرمتر از مسقط وجود ندارد، در عین حال شهرهایی که از آن تماشایی‌ترند تعدادشان انگشت شمار است.

شکاف باریکی که در دیواره سنگی خارا، پرتگاهی را بوجود آورده، گذرگاهی را به درون خلیجی ژرف و کوچک می‌گشاید که تقریباً به اندازه یک مایل - شمال و جنوب - و پهنای نیم مایل، بطرف خشکی کشیده شده است. ضمناً صخره‌ها و پرتگاههای بسیار بلند کرانه غربی این خلیج کوچک را تشکیل می‌دهد و جزیره سنگلاخی خشک و نازای کوچکی هم - که فاصله‌ای به پهنای ۱۸۵ متر آن را از سرزمین اصلی جدا می‌کند - قسمت شرقی آن را در بر می‌گیرد. در رأس این خلیج کوچک و بر روی جلگه‌ای باریک در دامنه رشته کوهی با شیب تند و در میان دو قلعه کهنسال پرتغالی‌ها، شهر مسقط واقع شده و این

دو دژ بر آن مشرف است.

شایان ذکر است حصارِ مسقط را از ناحیه خشکی محافظت می‌کند. در نیم مایلی به طرف خشکی، چاه‌های آب شیرین - که تنها وسیله تأمین آب مسقط است - قرار دارد و در فراسوی آن گردنه‌ای شیب‌دار بر روی پشته‌های مرتفع کشیده شده و تنها راه اتصال مسقط به نواحی پربار داخلی را تشکیل می‌دهد. کاخ سلطان درست در وسط شهر و روبه دریا واقع است.

منزل مسکونی نماینده سیاسی نیز در منتهالیه شرقی بندر مسقط قرار داشت. این بنا عمارتی نوساز و دارای این امتیاز بود که در مسیر نسیم خشک شمال قرار داشت و همین ویژگی در تابستانهای مسقط - تابستانی که روزها دمای حاصل از تابش آفتاب از ۸۲ درجه تجاوز می‌کرد و عرب‌ها و اروپایی‌ها با خشم و ناسزاگویی آن را توصیف می‌کردند - موجب تسکین و آرامش خانواده کاکس بود. عبدالرزاق، عالم جغرافیا، با گزافه‌گویی می‌نویسد که در روزهای تابستان شکار، کاری بس آسان بود چه دشت‌ها مملو از آهوان بریان شده بود!

جمعیت مسقط و بندر همجوارش «مطرح» جورواجور بود زیرا بخش عمده‌ای از تجار و کارکنان آنها هندی، انگلیسی و از جمله هندوها - که در خلیج فارس به «بانیان» شهرت دارند - بودند. حضور تعداد زیادی کشتی انگلیسی در مسقط و رفت و آمد شناورهای تجارتی به آن بندر موجب می‌شد تا کنسول افزون بر وظائف سیاسیش، به کارهای دیگری نیز بپردازد. علاوه بر این هندوها، بلوچ‌ها، ایرانی‌ها و تعداد زیادی آفریقایی - برده و حر (آزاد) - جمعیت مسقط را تشکیل می‌داد.

جمعیت مسیحی مسقط کم بود. دکتر کانتین "DR. CANTINE" - مبلغ مذهبی آمریکایی، مردی مهربان و دانشمند و از دوستان کاکس - و نیز جناب کشیش دکتر ساموئل زویمر "SAMUEL ZEWEMER" که در زبان و علوم عربی عالمی برجسته و عضو میسیون مذهبی هلند - آمریکا بود و مدت‌ها در مسقط می‌زیست - از جمله این مسیحیان بودند. ضمناً سرهنگ آ. اس. جی. جایاکار، افسر پزشکی هندی و جمعی کنسولگری انگلیس هم از جمله این مسیحیان بود که در یادگیری لهجه‌های محلی عربی و علوم طبیعی فردی ممتاز و مورد علاقه و احترام کاکس، بود. سرهنگ جایاکار در نخستین دیدار



دروازه مسقط

با اهمیت کاکس با سید فیصل، او را همراهی کرد. در ماه سپتامبر به علت شیوع وبا، روزانه تعداد زیادی از ساکنان مسقط، جان می‌باختند. جایا کار زبان محلی را به خوبی تکلم می‌کرد اما کاکس با وجود تسلط فوق‌العاده‌اش به زبان ادیبانه عرب (که سلطان با آن آشنا نبود) برای مکالمه زبان عربی، فاقد اعتماد به نفس بود. جدا از تسلط جایا کار به زبان عربی حضور او برای مذاکره پیرامون مسائل قرنطینه و سایر تدابیر ایمنی، امری الزامی بود زیرا این موضوع مورد علاقه حکومت هند بود - کاکس در خلال این دیدارها به زودی دریافت که سلطان، آنگونه که عموماً تصور می‌شود، فردی ضد انگلیسی نیست. بی تردید کاکس پی می‌برد که سلطان نسبت به اهداف انگلستان بدگمان است، اما بنظر نماینده سیاسی علت این سوءظن، بیسوادی سلطان بود.

سلطان بر افراد قبایل - که از او بیسوادرتر بودند - با موفقیت حکومت کرده بود، اما قادر نبود وظائف حکمرانی مسقط و انجام مذاکره با رقیب‌های متعهد به استقلال آنجا، به عهده گیرد.

کاکس در ۲۳ اکتبر در این باره نوشته بود:

«فراموش نباید کرد که سلطان جز امضای اسم خود و تکلم به لهجه محلی عربی، کاری از او ساخته نیست. همه چیز باید برایش ترجمه و توضیح داده شود و هرگاه پیام مهمی دریافت می‌کند، به منظور ترجمه و اظهار نظر، این پیام بین افراد دست به دست می‌گردد. از مجموع ده مورد از نه مورد آن به آسانی می‌توان فهمید که بعضی کلمات و جملات تحریف شده... و مفاهیمی انتقال داده که هرگز منظور نظر فرستنده پیام نبوده است.»

در روز ۲۳ اکتبر بعد از پایان مذاکره کاکس و جایا کار با سلطان راجع به بیماری وبا، سلطان با تردید از کاکس پرسید: «از پاداش سرکار چه خبر؟» این سؤال اشاره‌ای بود به کمک‌های قطع شده دولت انگلستان به سلطان. در پاسخ کاکس به او توضیح داده بود که موضوع انبار زغال سنگ فرانسوی‌ها، موجب بدگمانی انگلستان شده است. بنابر این آنها به طرح مسائل سیاسی پرداختند و کاکس پی برد که سلطان به چه دلیل پیشنهاد انگلستان بکار نبسته که از او خواسته بود تا جهازاتش، بجای پرچم ستاره و هلال ترک‌ها، از پرچم خاص خود استفاده کنند.

دولت انگلستان این حرکت را ناشی از همدستی و تبانی او با فرانسوی‌ها راجع به موضوع پرچم قلمداد می‌کرد، اما توضیحات سلطان بگونه‌ای ساده قانع‌کننده بود چه او بر این باور بود که اگر جهازاتش پرچم جدیدی به اهتزاز در آورند احتمالاً موجب سوء تفاهم افراد ناآگاه خواهد شد و آنها او را به بی‌دینی و خدانشناسی متهم خواهند کرد و افزون بر این اگر این شناورها مصادره و به پرچم او اهانت شود، چون توان دفاع از خود را ندارد، اعتبار و حیثیت او در میان افرادش، از دست خواهد رفت. در مورد کمک مالی، سلطان برای جبران آن ادعای اخلاقی نمی‌کرد اما همانطور که کاکس نوشته‌ است از «دیدگاهی عملی» بدان می‌نگریست. او در صدد برآمده بود تا با اجاره بندر جیصه به فرانسوی‌ها، درآمدی مناسب بدست آورد اما چون تسلیم فشار انگلیسی‌ها شد آن را نیز از دست داد و این در حالی بود که انگلستان هم کمک‌های مالی خود را به او را قطع کرد که بی‌تردید این امر موجب رنجش سلطان شده و عذر موجه‌ای بود تا رفتاری ضد انگلیسی در پیش گیرد. در ماه نوامبر بیماری وبا - بعد از فروکشی فریبنده‌اش - دوباره شیوع یافت و در سرتاسر کشور شدت گرفت و تلفات جانی سنگینی را به بار آورد. لذا مقررات قرنطینه که سید فیصل آن را لغو کرده بود ظاهراً می‌بایست دوباره اجرا شود که در نتیجه صدمه‌هایی به تجارت وارد می‌آمد. به همین دلیل سلطان مشکلات خود را در این مورد با نماینده سیاسی انگلستان در میان گذاشت.

معمولاً سلطان عایدات گمرک را به یک نفر هندو - که روزانه هزینه زندگی حکمران را می‌پرداخت و بقیه را خود به جیب می‌زد - اجاره می‌داد. اما اکنون مقاطعه‌کار هندو سوگند می‌خورد که اگر مقررات قرنطینه اجرا شود او نمی‌تواند چیزی را به سلطان پرداخت کند.

بنابر این کاکس متعهد گردید تا بمنظور کمک مالی به سلطان، ماهانه مبلغ ۷۲۰۰ روپیه به عنوان مساعده به او پرداخت کند و در این باره از حکومت هند هم درخواست تصویب آن را نمود.

بعدها، سلطان با مشورت کاکس تصمیم گرفت که اداره گمرک را خود به دست گیرد و مسؤولیت اداری و سازمانی آن را به دو نفر مسلمان هندی - که در بمبئی تعلیم دیده باشند - بسپارد که بهر حال تجربه‌ای موفق بود. در ماه ژانویه، حکومت هند با از سرگیری

کمک مالی به سلطان - قابل پرداخت از ماه اکتبر - موافقت کرد که موجب خرسندی سید فیصل گردید. ظاهراً انتصاب و حضور کاکس در مسقط، خوش یمن بود و آن دو به توافقی ارزنده دست یافتند. سرهنگ دوم مید در نوشته‌هایش اشاره دارد که در نوامبر ۱۸۹۹ که به اتفاق نماینده سیاسی در مسقط از سلطان دیدار کرد متوجه شد که کاکس و سید فیصل با هم به زبان گجراتی - زبان اکثر تجار هندی - تکلم می‌کنند. کاکس نخستین مقام رسمی انگلیسی بود که دریافت سلطان زبان گجراتی را به خوبی صحبت می‌کند! سلطان بعدها همراه با پسران خردسالش به دیدار کاکس در دفتر نمایندگی سیاسی می‌رفت و با او چای صرف می‌کرد. بی تردید او به توصیه و پشتیبانی کاکس نیازمند بود. در ژانویه بیماری وبا بعد از اینکه در سرتاسر خاکِ عمان ۱۲۰۰۰ نفر را از پای درآورد، فروکش کرد و به دنبال آن طاعون از هند و یا آفریقا به عمان سرایت کرد و به مدت پنج ماه از پایتخت و بندرهای این کشور قربانیهای بیشماری گرفت. از طرفی آنفلونزای مُسری و نوعی تب مالاریای شگفت‌انگیز تعداد مرگ و میر را در آنجا افزایش داد. جدا از این بلایای آسمانی، روابط سلطان با اتباع خود و فرانسویها حسنه نبود. آقای اتاوی بطور مستقیم یا از طریق عبدالعزیز با سران زیادی از قبایل، بویژه ساکنان سرکش بندر سور - واقع در جنوب شرقی بندر مسقط - در ارتباط بود.

در بندر سور، گروه سیاسی هیناوی بخاطر تسلط سیاسی بر عمان با گروه غفیری در حال کشمکش بود و شورش ۱۸۹۹ را پشتیبانی می‌کرد و بسیار هم قدرتمند بود*. کوشش‌های مستمر اتاوی برای اجاره یک ایستگاه زغال سنگ جداگانه به مراتب کمتر از اقدام او در زمینه اعطای پرچم فرانسه و توزیع اوراق دریاوردی به جهازات سوری - سید فیصل را به زحمت می‌انداخت. سلطان تنها در یک مورد نسبت به حمایت انگلستان خاطر جمع بود و در حالی که کاکس راجع به سایر موارد پرشوق بود و حکومت هند هم آن را استقبال می‌کرد، اداره امور هند نسبت به آن بی تفاوت و وزارت امور خارجه، رفتارش تقریباً سرد و غیردوستانه بود. وزارت امور خارجه بر این اعتقاد بود که سلطان

* - ساکنان سواحل متصالح در جنگهای داخلی عمان که در اوایل قرن ۱۸ روی داد نقش عمده‌ای را ایفا نمودند. علت وقوع این کشمکش‌ها موضوع جانشینی مقام امامت بود که سبب شد اهالی به دو گروه سیاسی غفیری و هیناوی تقسیم شوند. مترجم.

خود باید از طریق مذاکره با فرانسه به توافق برسد زیرا انگلستان مایل نبود در این مناقشه پیشقدم شود و مشکلات را افزایش دهد - آنگونه که دیپلماسی انگلستان در پی جنگ جنوب آفریقا با آن مواجه شد و احتمالاً به «بحران مسقط» دیگری دامن زند.

مسأله ایستگاه زغال سنگ فرانسه - بعد از اینکه کاکس مانع شد تا اتاوی بتواند «روایم» و بعدها «خور کلبا»، خارج از بندر مسقط - اجاره کند بین لندن و پاریس بطور مسالمت آمیزی حل و فصل شد و انگلستان موافقت کرد که فرانسه از انبار زغال سنگ آن کشور، واقع در خور ماکالا، استفاده کند. رفتار سلطان در این جریان بسیار مناسب و سودمند بود و کاکس بعد از افزودن نقطه نظرات نهایی در متن قرارداد، رسماً توسط حکومت هند و وزارت امور خارجه اطلاع یافت که با عملکرد نماینده سیاسی موافقت شده است. در همین گیرودار کاکس سرگرم موضوع ارتباطات تلگرافی هم بود. او در اوایل سال با ارسال یادداشتی به مید در بوشهر، به تأخیرات و مشکلات ناشی از فقدان ارتباط مستقیم تلگرافی با هند، یادآور شده بود.

نماینده سیاسی در خلیج فارس در فصل‌هایی که هوا خنک بود اغلب به مناطقی که از محل مأموریتش بسیار دور بود، مسافرت می‌کرد لذا نماینده انگلیس در مسقط هرگز برایش قطعیت نداشت که چه موقع و در کجا می‌تواند به ایشان دسترسی پیدا کند. بنابر این پافشاری کاکس بر مزایای کابل‌های زیر آبی بود که مسقط را به شبکه تلگراف هند و اروپا در جاسک - واقع در ساحل ایران - متصل کند. نظر کاکس مورد استقبال حکومت هند قرار گرفت^(۱).

سالیسبوری هم با آن موافقت کرد. افزون بر این، کاکس از این فرصت سود جست و به اهمیت برقراری ارتباط مستقیم با بوشهر - که بتوان حمل اسلحه را به موقع اطلاع داد - اشاره کرد. درست موقعی که ناو سلطنتی اسفینکس مسقط را به مقصد جاسک ترک می‌کرد و کاکس با آن به دیدار مافوق خود می‌رفت، دو فروند شناور کوچک بدون مجوز با محموله‌ای شامل ۱۵۰ قبضه تفنگ، مسقط را ترک کرده بود^(۲).

کاکس، سلطان را قانع کرده بود تا به تمامی اتباع خود که به تجارت اسلحه

1 - G. OF. INDIA, TO INDIA OFFICE, 10, VII, 1900.

2 - I-G. XII, 1899.

می پرداختند دستور دهد که گزارش هفتگی و سایر جزئیات این تجارت را به او ارسال دارند تا در دسترس نماینده انگلستان قرار گیرد.

با وجود این هنوز هم تحت پوشش پرچم فرانسه و ستاره و هلال ترک‌ها معاملات غیرقانونی اسلحه ادامه داشت. در این موقع آقای اتاوی که در سال ۱۸۹۹ به مقام کنسول ارتقاء یافته بود، از همکاری دستکاری کارساز برخوردار شد. نام این شخص گوگایر بود که یکی چند سال بعد، اقداماتش سلطان را به هراس افکند و موجب شگفتی و اعتراض انگلستان شد و فرصتی بدست فرانسه داد تا در پاسخ به استعلام‌های انگلستان، بی اطلاعی مقامی مسؤول را، آشکار کند. کاکس گزارش کرده بود که در موارد مختلف بطرزی نادرست او را به عنوان تاجر مروارید، بازاریاب منسوجات پنبه‌ای و جاسوس روسیه، معرفی کرده‌اند. اما در واقع او سوداگر اسلحه بود که با توصیه و اصرار آقای اتاوی با نشریه ویدوموستی "VIEDOMOSTI" چاپ سن پترزبورگ همکاری می‌کرد و با نویسنده اعلامیه‌هایی که به زبان عربی علیه سلطان و انگلستان تبلیغ می‌کردند، در ارتباط بود. گوگایر دسیسه‌های ضد انگلیسی که طراحش کنسول فرانسه بود به راه می‌انداخت چه آقای.... به شخصه نمی‌توانست هویت خود را در اینگونه موارد، آشکار سازد^(۱).

کاکس هر وقت یکی از نشریات فرانسوی دیدگاههای جناح استعماری را در مجله نمایندگان عمده می‌کرد و سیاست او را [کاکس] همچون بینی‌اش کج و ناموزون نشان می‌داد، به خنده می‌افتاد. اما زمانی که اعلامیه‌های ناسزاگو او را به عنوان حامی سوداگران برده متهم می‌کردند و نشریه «مورنینگ لیدر»^۲ از اهمال و کوتاهی انگلستان، در سرکوب تجارت برده در خلیج فارس، انتقاد می‌کرد به حق برآشفته می‌شد و بیهوده به دست و پا می‌افتاد تا رسماً اجازه یابد، اطلاعات دقیقی را در این مورد در اختیار مطبوعات لندن قرار دهد. این اتهامات بی اندازه برایش آزار دهنده بود زیرا کاکس از خیلی از مقامات رسمی انگلستان در خاور نزدیک و میانه نسبت به عرف و اساس برده‌داری ناشکیباتر بود و آنگونه که از یادداشت‌های روزانه‌اش بر می‌آید، او تلاش می‌کرده تا به بردگانی که درخواست حمایت می‌کردند یاری رساند و حتی زمانی که پی می‌برد با آنها بدرفتاری می‌شود

1 - COX TO G. OF I., 2, VII, 1900.

۲ - MORNING LEADER

آزادیشان را با پول خود می‌خرید یا پیشنهاد خرید آنها را می‌داد. حقیقت امر این است که فرانسوی‌ها نقشه این حملات و انتقادات را از موضع دفاعی طراحی می‌کردند تا بدینوسیله اذهان عموم از سوء استفاده سوداگران برده در بندر سور از پرچم فرانسه، منحرف کرده باشند.

آقای اتاوی هر سال که به بندر سور می‌رفت عبدالعزیز هم او را همراهی می‌کرد. اتاوی او را به کشتی‌هایی می‌فرستاد که به مالکان آن پرچم و اوراق فرانسه اعطاء شده بود و خود بر روی این شناورها پا نمی‌گذاشت و احتمالاً پیاده شدن بردگان را هم نمی‌دید، زیرا معمولاً آنها در خوری واقع در چند مایلی بندر سور، پیاده می‌کردند و در واقع این عبدالعزیز بود که راجع به این موضوع، اوضاع را عادی گزارش می‌کرد. گزارش ۱۸ ژوئن ۱۹۰۰ کاکس نشان می‌داد که آقای اتاوی - آنگونه که از نماینده کشور امضاء کننده پیمان بروکسل انتظار می‌رفت - اقدامات و مراقبت‌های لازم در مورد سرکوب تجارت برده آفریقایی، انجام نمی‌داده است.

کاکس گزارش خود را که به زبانی بی‌روح و اداری بیان شده بود پایان داده و خبری ارسال کرده بود مبنی بر اینکه عرضه و تقاضا برای برده در بازار عمان در سال ۱۹۰۰ موضوعی عادی است و اطفال حدوداً به مبلغ ۱۵۰ دلار و دختران بالغ به گرانترین قیمت و متناسب با سرو وضع آنها بین ۲۰۰ الی ۳۰۰ دلار، به فروش می‌رسند.

گزارش افشاگرانه کاکس، لرد کرزن و وزارت امور خارجه را تحت تأثیر قرار داد. کاکس آنگاه با استفاده از اظهارات مشابه گروهی از تجار هندی مقیم در بندر سور - که داوطلبانه آن را بیان کرده بودند - صحت این گزارش را به اثبات رسانید. سلطان به زحمت می‌توانست شریک در احساسات کاکس - در تجارت برده - شود اما مطمئن بود که فرانسوی‌ها بخاطر جانبداریش از انگلیسی‌ها دست به تلافی خواهند زد و با افراد تحت‌الحمايه خود در بندر سور - که مخالف با تأسیس و توسعه گمرک محلی بودند - گروه قدرتمندی تشکیل خواهند داد تا با توطئه و تبانی با گروه هیناوی، از زیر سلطه حکمران خارج شوند.

یادآوری می‌گردد بعد از ورود کاکس به مسقط سلطان به او پیشنهاد کرده بود تا کتاً از دولت انگلستان درخواست کند تا از طرف سلطان، راجع به موضوع پرچم، با فرانسه

مذاکره شود.

اما وزارت امور خارجه انگلستان مایل نبود تا فراتر از اعتراضات دوستانه با وزارت امور خارجه فرانسه به مذاکره پردازد، لذا در ماه ژوئن، سلطان تصمیم گرفت که خود جسورانه با این خطر مواجه شود. بنابر این سلطان با ناو سلطنتی اسفینکس رهسپار بندر سور شد و پرچم و اوراق فرانسوی سه فروند شناور از مالکان آنها را گرفت و بقیه هم متعهد گردیدند تا آنها نیز پرچم و اوراق فرانسوی کشتی های خود را به کنسول فرانسه، عودت دهند. سید فیصل به محض اینکه به مسقط مراجعت کرد اوراق یاد شده را به اتاوی عودت داد ولی او از دریافت آن، خودداری کرد. ضمناً در همین گیرودار سلطان به موجب فرمانی اتباع خود را از قبول تحت الحمایگی فرانسه در قلمرو خشکی و دریایی اش منع کرد و در ۱۵ ژوئن کنسول های خارجی را از این اقدام، آگاه ساخت.

مسئلاً گزارش کاکس در مورد تجارت برده، وزارت امور خارجه را قانع کرده بود تا فرمان سلطان را تأیید کند - مشروط بر اینکه عطف به ماسبق نشود بلکه از تاریخ صدور، این فرمان قابل اجرا باشد.

مع هذا فرمان سلطان این خطر را پیش می آورد که بحران مسقط دیگری، بوجود آید. گفتنی است در روز ۲۵ ژوئن سفیر فرانسه در لندن آقای کامبون به لرد سالیسبوری اطلاع داد که این ماجرا کشمکش است بین فرانسه و سلطان مسقط و دولت فرانسه بر اعاده اوراق و پوزش خواهی سلطان، پافشاری می کند و روز بعد از دولت انگلستان درخواست کرد تا به کاکس دستور داده شود، نامبرده سید فیصل را به پیروی از خواسته فرانسه، تشویق کند. لرد سالیسبوری ضمن تأکید بر بی اعتبار بودن ادعای فرانسه، در تحت الحمایه در آوردن اتباع کشور دیگر، راجع به محترم شمردن حقوق و احساسات فرانسه هم اعلام آمادگی کرد و پیشنهاد نمود که آقای اتاوی بجای دیگری، انتقال یابد و بدینوسیله جواب دندان شکنی به سفیر فرانسه داد. اداره امور هند نیز - بعد از مکاتبات زیاد - به حکومت هند دستور داد تا موکداً از سید فیصل بخواهد در این باره خویشان داری بیشتری نشان دهد.

ضمناً اصرار جورج هامیلتون این بود که خلاف ها و بی نظمی هایی که در پی اعطای

پرچم فرانسه بوجود آمده، به اطلاع دولت فرانسه رسیده شود^(۱).

اما فرانسوی‌ها نمی‌توانستند کاری به کار سلطان نداشته باشند زیرا در روز ۱۸ اوت ناو جنگی فرانسوی دروم "DROME" در آبهای مستط ظاهر شد و فرمانده‌اش از سلط، خواست تا اوراق فرانسوی مصادره شده را به مالکان شناورها، عودت دهد. آنگاه این شناور جنگی راه را بر جهازات سوری - که به مستط می‌آمدند تا اوراق یاد شده را به حکمران خود تسلیم کنند - بست و از آنها خواست تا به رغم میل سلطان، اوراق جدیدی را برای شناورهای خود، از اتاوی دریافت کنند.

هشدار کرزن به موقع بود، زیرا از کاکس خواست تا به سلطان توصیه کند که از مذاکره پیرامون موارد مشکوک خودداری نورزد و در عین حال از فرانسوی‌ها بخواهد تا موارد ادعای خود را بطور کتبی اعلام کنند. سلطان این توصیه را بکار بست، اما اتاوی با خودداری از اعلام کتبی، از این دام گریخت. اتاوی در ۳۰ اوت خط مشی ستیزه‌جویانه جدیدی را در پیش گرفت و از سلطان خواست تا عبدالعزیز را به عنوان نماینده رسمی و قانونی کنسولگری فرانسه در مستط بپذیرد، اما سلطان که از عواقب استخدام مترجم سابق خود خاطرات دردناکی داشت از قبول آن سر باز زد. لذا در چهارم سپتامبر، اتاوی همراه با فرمانده کشتی دروم از سلطان دیدن کرد و به کاربرد قوه قهریه او را تهدید نمود. سلطان فیصل زیر بار نرفت و از نماینده سیاسی انگلستان تقاضای کمک کرد. کاکس برای انجام هر کاری در این مورد از سلطان مدارک و دلایل بارز و روشن طلب می‌کرد که آن هم آقای اتاوی برایش بوجود آورد چه نامبرده با سلطان مکاتبه کرده و از رفتار و شیوه بیان او، لب به شکایت گشوده بود. نوشته‌های اتاوی نشان می‌داد که او برای تحمیل عبدالعزیز به سلطان تهدید به اعمال زور کرده است. سلطان مکاتبات و نگارشات اتاوی را در اختیار کاکس قرار داد و نماینده انگلستان از این فرصت سود جست و نامه‌ای به اتاوی نوشت و طی آن ضمن اینکه به شکایات و اعتراضات سلطان اشاره کرد تصریح نمود که :

«ضمن ارسال این یادداشت اعلیحضرت سلطان مستط مؤکداً نظرشان این است که جدا از رعایت اصول مبادی آداب، اقدامات سرکار بطور کلی مغایر با استقلال کشور معظم له

است.... لذا افتخار دارم توجه جنابعالی را به مفاد بیانیه مشترک مارس ۱۸۰۲ که به موجب آن نمایندگان دولت متبوعمان متعهد شده‌اند استقلال سلطان را محترم شمارند، جلب نموده و به استحضار می‌رسانم که به نظر اینجانب اقدامات سرکار به منظور تحمیل عبدالعزیز نامی به سلطان با اعمال زور.... مغایر با استقلال اعلیحضرت سلطان است که بدینوسیله مراتب اعتراض خود را تسلیم می‌دارم».

بنابر این کشتی جنگی دروم آبهای مسقط را ترک کرد. ام. اتاوی چیز دیگری عنوان نکرد و عبدالعزیز از فضولی‌ها و دخالت‌هایش دست کشید. ضمناً اداره امور هند طی تلگرافی به لرد کرزن بر اقدامات کاکس صحنه گذاشت و وزیر امور خارجه رفتار و عملکرد او را تمجید کرد و اظهار امیدواری نمود که حکومت هند از سلطان بخاطر شیوه‌ای که در این ماجرا در پیش گرفته بود، قدردانی کند (۱۱ اکتبر ۱۹۰۰).

لذا در همان روز حکومت هند به نماینده سیاسی خود در مسقط اختیار داد تا ضمن پرداخت کمک‌های معوقه به سلطان از ایشان، سپاسگزاری کند. بهر حال، کاکس در نخستین جنگ دیپلماتیک خود پیروزمندانه از میدان بیرون آمد و از آن زمان به بعد به رغم رفتار ستیزه جویانه ام. اتاوی، تلاش فرانسوی‌ها در مسقط مذبح‌خانه بود.



در دوم ماه مه ۱۹۰۴، کاکس بعد از توقفی کوتاه در مسقط به منظور بسته‌بندی اسباب و اثاثیه و نیز تودیع با دوستان سمت جدیدش را در دست گرفت. او ایام مرخصیش را صرف این کرده بود تا اطلاعات و توصیه‌هایی به دست آورد که برای قبول مسئولیت سنگین خود در بوشهر نیاز داشت. کاکس در بوشهر هم مانند مسقط در قبال دو مافوق جوابگو بود.

در سمت نمایندگی سیاسی مقیم در خلیج فارس، به عنوان نماینده حکومت هند انجام وظیفه می‌کرد و به عنوان ژنرال کنسول جوابگوی وزارت امور خارجه، از طریق وزیر مختار در تهران، بود و نمایندگی پادشاه انگلستان را در ایالات فارس، خوزستان و لرستان، ناحیه لنگه و بنادر و جزایر خلیج فارس را در دست داشت.



سلطان سید فیصل امام مسقط

فصل سوم

وظائف و مسؤولیت‌های نماینده سیاسی
مقیم در خلیج فارس

اوضاع ایران در سال ۱۹۰۴ و نیز سالها بعد می‌توان به سالهایی آشفته و پر آشوب توصیف کرد. بیشتر نواحی واقع در ایالات جنوبی که کاکس به عنوان سرکنسول نماینده کشورش در آنجا بود، به علت راهزنی و اغتشاش دچار بلا و مصیبت شده بود. تنگچی‌ها یا به اصطلاح سربازان، از آموزش نظامی بی بهره بودند، مستمری ناچیزی دریافت می‌کردند و فرماندهی‌اشان به عهده افسران تعلیم دیده نبود تا آنها بتوانند راهزنان را به هراس اندازند یا از دیگری - بجز شهروندان آرام و صلح جو - زهر چشم بگیرند. حکام و حکمرانان کل اکثراً افرادی کم تحرک و نالایق بودند و آنها هم که بطور استثنایی فعال و پر جنب و جوش بودند برای جلوگیری از دسیسه و شیطنت دشمنان خود در دربار ایران، با دنیایی از مشکلات دست به گریبان بودند. مقامات رسمی عموماً افرادی پولکی و رشوه‌خوار بودند چه یا حقوقی دریافت نمی‌کردند یا مستمریشان بسیار ناچیز بود. افراد قبایل کوچنده تا دندان مسلح بودند و رؤسایشان از دستورات دولت سرپیچی می‌کردند و از همه جز حکمرانان قدرتمند باج سبیل می‌گرفتند. و بازرگانان و روستاییان را می‌چاپیدند و راه را بر عبور تجار و مسافرانی که نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند عوارض راهداری بپردازند، می‌بستند. این باج‌گیرها و از همه مهمتر شور و شوق بیش از حد و در عین حال بی تناسب تشکیلات دوباره سازمان یافته گمرک، برای انجام وظایف، به تجارت هند و انگلستان آسیب فراوان وارد می‌آورد. تا

پیش از سال ۱۸۹۹ دریافت عوارض گمرکی به مقاطعه داده می‌شد اما در این سال گمرکات زیر نظر بلژیکی‌ها به مدیریت آقای نوز و با همکاری هموطنانش تشکیلاتی اروپایی مآبانه شد و کارایی آن بطرزی چشمگیر رو به فزونی نهاد. اما متأسفانه گمرکچی‌های بلژیکی همواره از تدبیر و سلیقه بی‌نصیب بودند و به ندرت به عرف محل و مشکلات منطقه‌ای توجه می‌کردند و با اجرای دقیق و موشکافانه آئین‌نامه‌های گمرکی که با اوضاع ویژه خلیج فارس هماهنگ نبود، برای تجار انگلیسی و خارجی دردسرهای زیادی بوجود می‌آوردند. بلژیکی‌ها با وجودی که روش‌های جاری گمرک را سامان بخشیدند و درآمدهای گمرکی را افزایش دادند، در جلب رضایت ایرانیان ناکام ماندند.

از طرفی باور عمومی این بود - البته دلایل محکمی هم وجود داشت - که مدیر گمرکات آقای نوز، یهودی بسیار مستعدی است که از هواداران پر و پا قرص روس‌ها می‌باشد. روس‌ها سرزمین‌های پربار و حاصلخیزی را از چنگ ایرانیان بیرون آورده بودند و از این روی ایرانیان این تجاوز را نمی‌بخشیدند. از طرفی قاچاقچی‌ها، مقاطعه‌کاران - که اکنون بلژیکی‌ها جای آنها را گرفته بودند - و تجار، که پیش از این با پرداخت مبلغی ناچیز و به ضرب رشوه کالاهایشان را از گمرک ترخیص می‌کردند، با بلژیکی‌ها مخالف بودند. افزون بر این، بعضی از ایرانی‌ها که نسبت به ارمنی‌ها رشک می‌ورزیدند - و آنها اکنون به خاطر مهارت و تسلط شان به زبان خارجی به عنوان کارمند و حسابدار در گمرکات استخدام می‌شدند - با بلژیکی‌ها عناد می‌ورزیدند.

کاکس هم در بوشهر و هم در خلال نخستین مسافرتش به تهران در سال ۱۹۰۴ بسیار تلاش کرد تا بلژیکی‌ها را تشویق کند که چندان خشک و مقرراتی عمل نکنند، بلکه بیشتر رفتاری معقول و پسندیده داشته باشند - که بسیار هم کارساز بود. اما آنگونه که کاکس خود اذعان می‌کرد، ناامنی که زاییده هرج و مرج است، به مراتب بیشتر از مقررات دست و پاگیر اداری، برای تجارت انگلستان و هند، مشکل‌آفرین بوده است. کنسول‌های خارجی تقریباً در همه جای ایران مورد حمله قرار می‌گرفتند، حتی موقعی که محافظان شان آنها را اسکورت می‌کردند. مسافران عادی و تجار خارجی هم از ایرانیان بینوا، امنیت بیشتری نداشتند. لر‌ها، سرهنگ دوگلاس - وابسته نظامی هیئت سیاسی انگلستان در تهران - و آقای لورمیر - نایب کنسول انگلیس در خوزستان - را مورد حمله قرار دادند که در این



افسر سواره نظام هندی در رزیدنسی بوشهر

حادثه دوگلاس به شدت زخمی شد. چند روز بعد کردها هم به سرگرد گاف کنسول انگلیس در ارومیه هجوم بردند. در گزارش‌های سالیانه کاکس ارسالی از بوشهر بین سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ به موارد زیادی از به غارت رفتن کالاهای تجار انگلیسی، اشاره رفته است. در این گزارش‌ها آمده است که افراد قبایل و یا مأمورین لابیالی پاسگاههای راهداری، انگلیسی‌ها را در بین راه متوقف می‌نموده و بعضی موقع هم آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌داده‌اند.

رفتار پاسگاههای راهداری در پس کرانه‌های بوشهر و سایر باجگیرهای بین راه موجب می‌گردید که کرایه حمل کالا بطرز بی‌سابقه‌ای افزایش یابد. کسانی که از پرداخت عوارض راهداری خودداری می‌کردند خیلی شانس می‌آوردند - به رغم اینکه کالاهایشان به غارت می‌رفت - که خود مورد ضرب و شتم قرار نگرفته یا لختشان نمی‌کردند.

این اوضاع بطور کلی مأیوس‌کننده، تجار ایرانی را بسیار به زحمت می‌انداخت و اوقات کاکس و زیردستانش بیشتر صرف این می‌شد تا دربار ایران را به رسیدگی به شکایات انگلیسی‌ها، تشویق کند - که اغلب هم ناکام می‌ماند.

تجارتخانه‌های انگلیسی و هندی در جنوب ایران عموماً اعتباراتی دراز مدت در اختیار مشتریانشان قرار می‌دادند، اما این سبب نمی‌گردید که بسیاری از بدهکاران در بازپرداخت بدهیهای خود، کوتاهی نکنند. در سال ۱۹۰۵ هیئت نمایندگی سیاسی انگلستان در ایران بنا به شرایطی که دولت ایران با آن دست به گریبان بود به این نتیجه ناخوشایند رسید تا «اصول اخلاقی تجارت جهانی که به موجب آن برات‌های قبولی باید بدون چون و چرا، به عنوان یک اصل متعارف تجارتي، پذیرفته شوند»، نادیده انگارد.

در سال ۱۹۰۴ با نظارت اتاق‌های بازرگانی هند علیا و بنگال و نیز شرکت سس چای هند "INDIAN TEA CESS COMPANY" یک هیئت بازرگانی به منظور مطالعه اوضاع جنوب ایران، به این کشور اعزام گردید.

گزارش این هیئت که به نام تهیه‌کننده‌اش به «گزارش گلیدونیوکامن»^{*} شهرت دارد در سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید. در این گزارش بطور تأسف آمیز آمده بود که تحت شرایطی که

* - این گزارش با عنوان «اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم» توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بنیاد مستضعفان و جانبازان (پاییز ۱۳۷۶) ترجمه و به چاپ رسیده است. مترجم.

در آن زمان حاکم بود، ایران را نمی‌توان به عنوان کشوری نظام‌مند، قلمداد کرد. در گزارش فوق با مسرت زیاد از خدمات کاکس به تجارت انگلستان قدردانی شده بود اما وزارت خارجه بخاطر اینکه مدام کارمندان کنسولی را تغییر می‌داده - در ظرف چهار سال تعداد چهار نایب کنسول در بندرعباس تغییر کرده بودند - و نیز به سبب اینکه حقوق و فوق‌العاده ناچیزی به مقامات رسمی خود در خلیج فارس می‌پرداخته است، مورد انتقاد واقع شده بود. افزون بر این در این گزارش پیشنهاد شده بود که با انتزاع ایالت کرمان از قلمرو وظایف اداری و سیاسی کاکس باید سنگینی مسئولیت او را سبک کرد. ضمناً در این اثنا مسؤولین ایرانی و رقبای آنها علمای سخت‌گیر مذهبی کمترین فرصتی را برای تشویق مردم جهت ابراز احساسات ضد اجنبی و گهگاه ضد مسیحی و ضد یهودی، از دست نمی‌دادند. این روش دریچه اطمینان‌کارسازی بود برای ایجاد نارضایتی عمومی - در گذشته حکومت‌های اروپایی هم همین شیوه را بکار می‌بستند. ایرانیان که می‌دیدند نگهبانان نظامی هندی از نمایندگی سیاسی مقیم حفاظت می‌کنند و قزاق‌ها هم کنسول روس را سواره همراه می‌نمایند، احساساتشان جریحه‌دار می‌گردید چه تصور می‌کردند کشورشان به عنوان کشوری نظام‌مند، تلقی نمی‌شود، با وجود این چندان نمی‌اندیشیدند که این وضع صرفاً ناشی از ضعف و قصور حکومت خودشان است که قادر نبوده نظم و قانون برقرار کند تا روس و انگلیس مجبور نشوند، بر این امتیاز پافشاری کنند. ایرانی‌ها بعضی موقع بگونه‌ای موفقیت‌آمیز می‌کوشیدند تا از قدرتی علیه قدرت دیگر و به سود خود، سود جویند و گاه هم دیده می‌شد حکام محلی و حتی حکمرانان کل، تحت نفوذ روس‌ها در آمده‌اند. هر چند که این دوره برایشان ماه عسل کوتاهی بیش نبود و اکثراً ایرانیان از آنها متنفر بودند. در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ ادعای مالکیت ایران بر تعدادی از جزایر خلیج فارس، مشکلاتی برای کاکس بوجود آورد و اداره گمرک با مداخله در جزیره هنگام حکومت هند را به هراس افکند. تشکیلات تلگراف هند و اروپا وابسته به حکومت هند در این جزیره ایستگاه مخابراتی، تأسیس کرده بود. جزیره هنگام متعلق به دولت ایران بود اما ساکنان آن همچون تمامی ساحل نشینان جنوب ایران آمیزه‌ای از ایرانی‌ها و عرب‌ها بوده که پذیرفته بودند حکومت هند صرفاً از آن به منظور ایستگاه تلگراف استفاده کند. کوشش ایرانیان برای تأسیس گمرک خانه و استقرار نیروی نظامی در

آنجا عرب‌ها را به وحشت انداخته بود و ظاهراً چون بیم آن می‌رفت که نزاعی رخ دهد و پای تلگرافچی‌های انگلیسی نیز به میان کشیده شود، لذا کاکس با ایرانی‌ها و عرب‌ها رفتاری محتاطانه و ملاحظه‌کارانه در پیش گرفت و از طرفی آمادگی حکومت هند برای شناسایی حاکمیت ایران بر این جزیره موجب شد که دولت و شاه راضی شوند، ساکنان جزیره را به حال خود رها کنند. اما در همان سال در بندرعباس - که اداره تلگراف هند و اروپا، ایستگاه جدیدی برای نگهداری کابل‌های زیر دریایی بین این بندر و جزیره کشیده بود - اغتشاشاتی رخ داد و کاکس با دلایلی که در دست داشت معتقد بود که آقای آوسی نکو "M. OVSYENKO" کنسول روس در بندرعباس، محرک آن بوده است.

ضمناً مسئولین گمرک ایران با تحریک آوسی نکو به تأسیس اداره تلگراف جدیدی. در چند یاردی اداره تلگراف سابق و درست به موازات خط تلگراف انگلیسی‌ها مبادرت کردند که بنا به درخواست کاکس، هیئت سیاسی انگلستان اعتراض شدیدی تسلیم دولت ایران کرد و بدینوسیله به این کارشکنی‌های بیهوده خاتمه داده شد.

در مورد اداره پست هم مشکلاتی وجود داشت. در سال ۱۸۶۴ که در ایران بطور رسمی اداره پست تأسیس نشده بود، خدمات پستی بین بمبئی و بنادر هر دو کرانه خلیج فارس و جنوب بین‌النهرین توسط حکومت هند انجام می‌گرفت و محمولات و مرسولات پستی توسط خط کشتیرانی بریتیش ایندیا* - که شناورهایش بین بنادر خلیج فارس و بصره تردد می‌کرد - ارسال می‌گردید و این در حالی بود که حکومت هند در کنسولگری‌ها و نمایندگی‌های سیاسی انگلیس در ایران نیز، سیستم پست زمینی دایر کرده بود و از تمبرهای هند استفاده می‌کرد.

در سال ۱۸۷۷ که ایران به اتحادیه جهانی پست پیوست، ادارات پست در ایران بصورت منشأ بروز اختلاف بین انگلیس و ایران در آمد، چه طبیعتاً دولت ایران، سیستم پستی انگلیس را نابهنجار قلمداد می‌کرد.

در دوره تصدی کاکس نیز در این مورد مشکلات جزئی زیادی بوجود آمد، اما کاکس دست بالا گرفت و اظهار داشت که ایرانیان قبل از اینکه انتظار تمکین از حکومت هند

داشته باشند نخست خود باید سیستم ایمن تر و کاراتری، بوجود آورند. از سوی دیگر مخالفت‌هایی که علیه استخدام کارمندان قرنطینه در ایران وجود داشت عامل آن ایرانیان نبودند زیرا دولت ایران در سال ۱۸۹۸ موافقت کرده بود که پزشکان و افسران بهداشت انگلیسی قرنطینه را اداره کنند چه ایرانیان از بیماری‌های واگیر، می‌ترسیدند. این گونه مخالفت‌ها عموماً توسط کنسول‌های روس صورت می‌گرفت که به هر حال بعد از امضای قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان - روسیه، اینگونه مشکلات هم از بین رفت. از دیگر علل گرفتاری‌ها، شیفته‌گی ایرانیان به رعایت اصول تشریفات بود که هم دربار و هم تمامی بلند پایگان ایرانی تقریباً از صمیم قلب و با دقت تمام به آن اهمیت می‌دادند و در این رهگذر نیز برای تحقیر کردن خارجی‌ها، فرصت‌های زیادی بدست می‌آوردند.

برای ملاقات‌های کنسولی تشریفات و مقررات رسمی وجود نداشت بنابراین اگر مقامات محلی می‌توانستند یک نفر کنسول اروپایی را بطرزی ماهرانه برای نخستین بار وادار به دیدار از یک مقام محلی دون پایه کنند و یا با ترفند او را به بازدید از این مقام وادارند، چنان می‌پنداشتند که به بزرگترین و پراوازه‌ترین پیروزی سیاسی، دست یافته‌اند. کاکس نخستین بار در سپتامبر ۱۹۰۴ - که از طریق شیراز عازم اصفهان بود - این شیوه را تجربه کرد. نمایندگان مقیم - مستقر در بوشهر - تابستانهای گرم را، اگر اوضاع سیاسی خلیج فارس مناسب بود، در شیراز می‌گذرانند. پیش از این نمایندگان مقیم به عنوان وظیفه اداری از حکمران ایالت فارس، ساکن در شیراز، دیدار می‌کردند که به دیدار آنها هم پاسخ داده می‌شد.

در این هنگام حکمران کل فارس، شعاع السلطنه، دومین فرزند بیمار و سنگدل شاه بود که چون عضو خاندان سلطنتی بود خود نمی‌توانست این گونه دیدارها را پاسخ گوید، لذا ارشدترین شخصیت حکومت محلی به نمایندگی خود می‌فرستاد. این بار شعاع السلطنه طی نامه‌ای پرخاشگرانه به کنسول انگلیس در شیراز اطلاع داد که دیدار کاکس را امری درست و بجا می‌داند اما برای بازدید ایشان خود را ملزم نمی‌داند نماینده‌ای را اعزام دارد تا چه رسد به اینکه شخصی را بدین منظور برگزیند. کاکس نیز از شاهزاده حکمران درخواست کرد، چون کنسول گراهام در این باره در حال مکاتبه با هیئت سیاسی انگلستان است، اجازه فرمایند افتخار این شرفیابی به وقت دیگری موکول یابد. بنابراین بعد از ۹ روز

از توقف کاکس، در روز پنجم اکتبر گراهام از آقای اولین گرانت دوف "EVELYN GRANT-DUFF"، کاردار سفارت انگلستان، تلگرافی دریافت کرد دایر بر اینکه کنسول شیراز باید ترتیبی دهد که در پاسخ به نخستین دیدار کاکس از شاهزاده، کارگزار شیراز از او بازدید کند. این گزینشی ناگوار بود چه این کارگزار بخصوص شخصی معتبر به شمار نمی‌آمد و مستمریش هم ناچیز بود. کاکس چون تنها سمت سرپرستی نمایندگی مقیم را داشت، مایل نبود بر مقام خود پافشاری کند، لذا تقاضای شرفیابی کرد که بنحوی شایسته هم مورد پذیرایی قرار گرفت و دیدارش نیز توسط یکی از شاهزاده‌های ارشد، که ریاست اداره تلگراف محلی را به عهده داشت، پاسخ داده شد.

گرانت دوف که از رفتار مقامات ایرانی برآشفته شده بود گزارشی همراه با بیست برگ مدارک مربوط به این موضوع، به وزارت امور خارجه فرستاد و اصرار ورزید که اکنون زمان آن است تا راجع به دیدار کنسول‌ها، با دولت ایران توافقی بدست آید. گرانت دوف بر این باور بود که با این توافق می‌توان هم در بودجه صرفه‌جویی کرد و هم «خنده‌دارتر اینکه از نامه‌نگاریهای بیهود جلوگیری نمود». بهر حال بعد از چند سال دولت ایران توانست برای اینگونه ملاقاتها مقرراتی را تدوین کند. ضمناً دلبستگی به رعایت تشریفات مانع از آن نمی‌گردید تا حکومت ایران را از تحمل شگفت‌انگیزترین موارد ناهمخوان در مجالس رسمی، باز دارد.

در ژوئیه ۱۹۰۵ شاهزاده عزت الدوله، بانویی که چهار بار ازدواج کرده و شخصیتی قدرتمند بود، روی در نقاب خاک کشید. کاکس می‌گفت که در مراسم تشییع جنازه، زمانی که تابوت را بلند کرده تا به گورستان ببرند، آهنگی فضا را پر کرده بود که درست آهنگ مشهور تشییع جنازه جان براون* را تداعی می‌کرد. دولت انگلستان و حکومت هند از تمامی مناطق تحت نظارت کاکس، به دو منطقه توجه ویژه مبذول می‌داشتند. یکی از آنها مکران ایران بود - ناحیه‌ای نیمه بیابانی که عمدتاً بلوچ‌ها در آن ساکن بودند. رؤسای این ناحیه عملاً مستقل بوده و به مقامات ایرانی چندان اعتناء نمی‌کردند، اغلب در حال جنگ

* - مبارز آمریکایی مخالف برده‌داری (۱۸۵۹ - ۱۸۰۰) به علت اینکه می‌خواست در ویرجینیا اسلحه در اختیار سیاهپوستان قرار دهد به اعدام محکوم شد. هواداران او در موقع تشییع جنازه‌اش با خواندن آهنگ "JOHN BROWN'S BODY" او را پر آوازه ساختند. مترجم.

و گهگاه دست به شورش می‌زدند و به قاچاق اسلحه می‌پرداختند. افغانها در گذشته هرگاه برای تجارت پر سود اسلحه فرصتی می‌یافتند بطور فصلی و با هماهنگی نمایندگان وارد کننده اسلحه، به کرانه‌های این ناحیه رفت و آمد می‌کردند و با سران بلوچ نیز به توافق رسیده بودند تا از سرزمین آنها عبور کنند و چون علی‌القاعده از طرف دولت ایران مخالفتی نمی‌شد، آنها در ساحل و کنار جهازات مسقطی اسلحه تحویل گرفته و با شترهای خود به مناطق داخله حمل می‌کردند.

حکومت هند نسبت به واردات نامحدود جنگ‌افزارهای مدرن و نهایتاً به خطر افتادن امنیت مرزهای شمال غربی هند، به هراس افتاده بود. منطقه دیگری که بریتانیا، کبیر بطور ویژه‌ای بدان توجه داشت محمره [خرمشهر] واقع در جنوب ایالت خوزستان بود. حکمران آنجا، شیخ خزعل پسر حاجی جابر خان با استفاده از خشونت، قدرت را به دست گرفته بود. برادرش در این ماجرا به قتل رسیده بود اما خزعل از آن زمان به بعد با قدرت و لیاقت بر منطقه حکم می‌راند. شیخ بر تعدادی از قبیله‌های عرب یعنی قبیله خودش محسین، کعب، باوی و دیگر قبایلی که برکناره کارون و شرق اروند رود سکونت داشتند بطرزی مورد پسند ریاست می‌کرد. بعضی از شیوخ، طرز حکمرانی هوشیارانه او را آزار دهنده می‌پنداشتند با وجود این از او بیمناک بودند چه خزعل از نیرویی مسلح - که از قوای اغلب حکمرانان شایسته‌تر بود - برخوردار بود. روابط خزعل با حکومت ایران همچون رابطه یک شاهزاده‌ای نیمه مستقل بود. او ضمن اینکه ملقب به «سردار ارفع» بود، حاکم اهواز را تعیین می‌کرد و در سرکوب دزدان دریایی در اروند رود و تأمین امنیت در راههای خوزستان و نیز کشتیرانی در کارون، کارهای اساسی و عمده بسیاری انجام می‌داد. خزعل از سال ۱۹۰۰ به بعد اقتدار و سلطه خود را در امتداد ساحل بطرف شرق و نیز بر قبیله‌های عرب، ساکن در مناطق داخله گسترش داد. در سال ۱۹۰۴ نایب کنسول انگلیس در خرمشهر گزارش کرده بود که اندک نشانه‌ای از سلطه مستقیم دولت ایران بر نواحی بین «بند قیر» - برکناره کارون و در ۱۲۰ مایلی خرمشهر - و مرز ایالت فارس وجود ندارد. افزون بر این خزعل اقتدار خود را بر تعدادی از اعراب که در قلمرو عثمانی و مرز بین النهرین می‌زیستند نیز گسترش داده و املاک فراوانی هم در سرزمین ترک‌ها، بدست آورده بود. او به عنوان فردی خشن و سفاک که رفتارش هم اغلب منطقی و عادلانه بود،

همواره با درایت و زیرکی بر مردمانی سرکش حکم می‌راند و دارای دشمنان زیادی بود. در مناطق کوهستانی واقع در شمال قلمرو خزعل، لرها سکونت داشتند که روابطشان با شیخ خصمانه بود. در شمال شرقی قلمرو شیخ قبیله دیگری یعنی بختیارها، می‌زیستند.

بختیارها قبیله‌ای کوچنده و دامپرور و نیز مسلح و شجاع بودند که تعدادی خان - که عموماً با هم در حال جنگ اما علیه حکومت مرکزی با هم متحد بودند - بر آنها حکمرانی می‌کردند. در سال ۱۹۰۴ روابط خوانین بختیاری و خزعل تیره شده بود. اشاره می‌گردد، شیخ با وجودی که زنان زیادی را به همسری گرفته بود تنها یکی از آنها فارس بود که آن هم بچه‌هایش همه تلف شده بودند. شیخ از همان موقع ترجیح می‌داد از طریق پیوند زناشویی روابط دوستیش را با رؤسای خُرد عرب، استحکام بخشد. کاکس در سال ۱۹۰۵، بعد از پایان دیدارش از ایالت خوزستان و ملاقات با خزعل رهسپار کوه‌های بختیاری شد و اختلافات بین خوانین و شیخ را بطور موقت حل کرد.

سال بعد دوباره بین آنها جنگ در گرفت اما به رغم زد و خوردهای جزئی، این رویارویی هرگز به مرحله‌ای حاد و خطرناک نرسید. منافع و علائق خزعل در حوزه رود کارون بود اما بختیارها که چشم به مناطق شمالی داشتند، به زودی در انقلاب مشروطیت ایران، نقشی اساسی ایفا کردند.

منافع انگلستان در قلمرو خزعل از هر دو سرچشمه سیاست و اقتصاد، نشأت می‌گرفت. خرمشهر، مقر حکمرانی شیخ خزعل، در کرانه راست رودخانه قابل کشتیرانی کارون و حدوداً در یک مایلی محل تلاقی آن با اروند رود، قرار داشت. بازرگانان خرمشهر با تجارتخانه‌های انگلیسی و هندی دارای روابط تجارتي بودند و کشتی‌های خط بریتیش ایندیا "BRITISH INDIA" هفته‌ای یکبار از این بندر دیدن می‌کرد. لذا خرمشهر بصورت ترمینال راه‌های کاروان روکه به داخله ایران راه می‌یافت، در آمده بود و تجارتخانه برادران لینچ "LYNCH" - تجارتخانه عمده انگلیسی - کشتی‌های رودخانه رو را در کارون سرپرستی می‌کرد و در عین حال قراردادی هم به امضاء رسانیده بود تا جاده‌های مال رو، برای خوانین بختیاری بسازد. تجارت انگلستان در خوزستان به علت دشمنی شیخ و خوانین آسیب می‌دید و اگر ایرانیان نیز از روس و یا دولت آلمان حرف شنوی می‌نمودند به همان اندازه به علائق سیاسی انگلستان در خلیج فارس، صدمه وارد می‌آمد. گفتنی

است هر دو قدرت روس و آلمان، عثمانی‌ها را وادار کرده بودند تا کویت را مورد تهدید قرار دهند و احتمالاً شاه را نیز تشویق می‌کردند تا خزعل را، از این حالت نیمه مستقلی خود، محروم کند.

در سال ۱۹۰۲ خزعل با بی میلی پذیرفت تا به خواسته ایران، مبنی بر اینکه گمرک خرمشهر به کنترل بلژیکی‌ها در آید، احترام گذارد - گمرک خرمشهر توسط اسلاف شیخ برای دو نسل به مقاطعه داده بودند. در همین اثنا خزعل به دولت انگلستان فشار آورد تا به او قول و اطمینان دهد که اگر حکومت شاه از اجرای تعهدات خود به او، سر باز زد یا کشوری خارجی با کمک یا بدون کمک ایرانیان علیه او متوسل به زود شد، از شیخ پشتیبانی کند. انگلستان نیز از طریق وزیر مختار خود در تهران به خزعل قول داد که آن کشور در برابر حمله نیروی دریایی هر کشور خارجی از او پشتیبانی خواهد کرد و به علاوه تا زمانی هم که شیخ به حکومت شاه وفادار است و رهنمودهای انگلستان را بکار می‌بندد از او حمایت کرده، مساعی جمیله‌اش را ادامه خواهد داد. خزعل هم مانند شیخ مبارک، امیر کویت - که بعدها با او دوستی صمیمانه‌ای برقرار کرد - به این نکته پی برده بود که در آینده‌ای نزدیک خواهی نخواهی سرزمینهای تحت سلطه‌اش تحت تأثیر تعهدات کلان خارجی، قرار خواهد گرفت.

در حالی که مبارک پیشرفت پروژه راه آهن بغداد را زیر نظر می‌گرفت، خزعل به طرح جاه‌طلبانه آبیاری دلتای کارون - که نخست مورد حمایت دولت هلند بود - با دلواپسی نگاه می‌کرد. ضمناً دولت انگلستان هم با بدگمانی به این طرح، می‌نگریست. انگلستان دلواپس بود که مبدا منافع آلمانها به گونه‌ای مستحکم در خرمشهر گسترش یابد چه با اطلاع شده بود هلندیها - که در تلاش کسب این امتیاز بودند - در صدد بر آمده تا آلمانها - دارنده امتیاز بغداد - آن را به اجرا در آورند.

روند اعطای امتیاز با آهنگی کند پیش می‌رفت و شایعه اعطای امتیاز نیز نادرست از آب در آمد، بنابر این سر سیسیل اسپرینگ رایس "SIR CECIL SPRING RICE"، وزیر مختار انگلیس در تهران با ارسال یادداشتی به وزیر امور خارجه ایران قاطعانه اعلام نمود که بدون مشورت با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، هیچ اقدامی در این باره نباید به عمل آید. کاکس در ژانویه ۱۹۰۸ به وزارت امور خارجه گزارش کرد که خزعل بیمناک حمله احتمالی

عثمانی‌ها است.

ترک‌ها در مرز مشترک خود با ایران چنان جسورانه و بی پروا عمل می‌کردند که ترس و نگرانی خزعل طبیعی می‌نمود، اما سر ادوارد گری از آقای چارلز مارلینگ، کاردار سفارت انگلستان در تهران، خواست تا به اطلاع کاکس برساند که مادام که دولت انگلستان حمله قریب الوقوعی را در حوالی خرمشهر پیش بینی نمی‌کند شیخ خزعل نیز باید بداند باشد که انگلستان اوضاع را کاملاً زیر نظر دارد. وزیر امور خارجه به سفیر انگلستان در قسطنطنیه یادآور شد که انگلستان با وجودی که حفاظت از مرزهای ایران علیه تهاجم ترک‌ها در شمال را به عهده دولت روسیه سپرده است با وجود این اگر ترک‌ها بسوی خرمشهر پیشروی کنند اوضاع بطور اساسی دگرگون خواهد شد و انگلستان بجز مرزهایی که در سال ۱۸۹۳ با پایمردی خود تعیین شده است، هیچ مرزی را به رسمیت نخواهد شناخت، و در ضمن به این اقرار وزیر امور خارجه عثمانی به سال ۱۸۹۳ که «دولت متبوعش هیچ ادعایی بر محمره (خرمشهر) ندارد»، تصریح و تأکید کرد. وزیر امور خارجه بریتانیا خاطر نشان می‌ساخت که هرگونه تغییر و تحول در وضع حاضر "STATUS QUO" بر منافع انگلستان تأثیر گذاشته و موجب دخالت فعالانه این کشور خواهد شد. بنابراین کنسول‌های انگلستان در بین النهرین موظف شدند تا هرگونه تهاجم ترک‌ها را، زیر نظر داشته باشند.

کاکس هم گزارش کرده بود که خزعل امیدوار است، دولت انگلستان بهره‌مندی او و جانشینانش را از شرایط کنونی تضمین کند. در این مورد ادوارد گری باورش این بود که در شرایط کنونی با دوراندیشی و نگرشی محتاطانه باید به این موضوع پرداخته شود. ضمناً در راستای تحقق بخشیدن به آنچه که در آینده می‌بایست برای انگلستان در جنوب ایران کاری بس کلان و تهورآمیز باشد، اقداماتی انجام می‌گرفت. در سال ۱۹۰۱ دولت شاه برای حفاری و اکتشاف نفت در مرکز و جنوب ایران، امتیازی را به آقای داری داری اعطاء کرده بود. هیئت اکتشاف داری بعد از حفاریهای آزمایشی در قصر شیرین، واقع در مرز عثمانی به اکتشافاتی دست یافت اما اوضاع سیاسی و جغرافیایی منطقه برای اجرای عملیات مساعد نبود. لذا داری سندیکای جدیدی را تشکیل داد و عملیات حفاری را در «میدان نفتون» آغاز کرد. با وجود توافق و قرار و مدار سندیکا با سران بختیاری، افراد قبایل

همواره گرفتاریهایی را برای حفران انگلیسی و کانادایی، بوجود می‌آوردند. مسلماً اشخاص ستیزه‌جو و آزمند این افراد را تحریک می‌کردند اما به دنبال انعقاد موافقت‌نامه ۱۹۰۷ انگلیس - روس موجی از احساسات ضد اجنبی در کشور بوجود آمده بود که در دامن زدن به این خصومت‌ها، بی‌تأثیر نبود. اکنون باید به انقلاب مشروطیت ایران و روند پیشرفت آن بپردازیم.

انقلاب در سال ۱۹۰۵ آغاز شد و آن زمانی بود که به علت ظلم و بیدادگری حاکم تهران گروهی از مردم ابتدا در مسجد شاه که در آنجا تعدادی از روحانیون بلند مرتبه هم به آنها ملحق شدند و سپس در زیارتگاهی مشهور [شاه عبدالعظیم] به بست نشستند. بست نشینی در مسجدها، زیارتگاهها و در بعضی موارد، در ساختمان هیئت‌های سیاسی خارجی و کنسولگریها در ایران، شیوه‌ای متداول بود که به منظور اعتراض از بدرفتاریهای دولت‌ها، آن را بکار می‌بستند. بست نشینی گهگاه مورد سوء استفاده هم واقع می‌شد، اما بست نشین‌ها عموماً افرادی محترم بودند که تنها می‌توانستند با این شیوه آشکارا خلاف کاریها و بی‌عدالتی‌ها - که اساساً شرم‌آور بودند - را محکوم کنند.

این بار منظور بست نشین‌ها این بود که بیزاری و نفرتشان را از صدر اعظم و داماد شاه، عین‌الدوله، که مسؤول دیون خارجی ناپسند و بسیاری از اعمال ظالمانه و چپاول‌ها بود، به ظهور رسانند. بست نشین‌ها بر این باور بودند که دسیسه‌هایی در کار است تا مظفرالدین شاه، پادشاه بیمار و علیل را از اریکه سلطنت پایین کشیده و فرزندش، شعاع السلطنه، که در ایران بخاطر اخاذی و بی‌عدالتی زبانش خاص و عام بود به سلطنت رسانند^(۱).

بست نشین‌ها از تفرقه شدن خودداری کردند و شاه هم نتوانست آرامشان کند مگر زمانی که به آنها قول داد که صدراعظم را از کار برکنار کرده و عدالتخانه را تأسیس خواهد کرد.

تا این زمان نه موضوع مشروطیت عنوان شده و نه شاه به وعده‌هایش عمل کرده بود. در مه ۱۹۰۶ شاه سکنه مغزی کرد و عین‌الدوله مصمم گردید تا با قدرت، حاکمیت را

در دست گیرد. لذا بعد از شورش و مبارزات بسیار، مجتهدین در ماه اکتبر تهدید کردند که از ایران خارج خواهند شد و از کلیه معاملات و عقود شرعی و قانونی در بازار، دست خواهند کشید.

در همین گیر و دار ۱۴۰۰۰ نفر در باغ بزرگ سفارت انگلستان در تهران به بست نشستند که سرانجام شاه مجبور شد نخست عین‌الدوله را از کار برکنار کرده و آنگاه به اعطای مشروطیت تن در دهد. لذا در روز هفتم اکتبر، مجلس ملی تشکیل شد و اصول مشروطیت را - که شاه و فرزند و وراث او آن را امضاء و تأیید کرده بودند - به تصویب رسانید. در روز هشتم ژانویه شاه روی در نقاب خاک نهاد. جانشین او، محمد علی شاه، که مستبدی کودن، نادرست، پرخاشگر و آزمند بود بعد از قبول اصول مشروطیت، اتابک اعظم (علی اصغر خان) که مظفرالدین شاه او را از صدر اعظمی برکنار کرده بود، دوباره بر سرکار آورد.

صدر اعظم جدید تصورش این بود که از او انتظار دارند که به اربابش باید کمک کند، اما خزانه مملکت تهی شده و شیرازه امور بیش از پیش از هم پاشیده بود لذا او در صدد برآمد تا مشروطه طلبان میانه رو را با دریافت وام خارجی با خود همراه کند تا بدینوسیله ضمن نجات مملکت از این اوضاع آشفته، به شاه هم یاری رساند. اما دیری نپایید که صدر اعظم به دست صراف‌ی وابسته به یکی از انجمن‌های غیررسمی - که در همه جا تشکیل شده و اعضایش هم اکثراً انقلابی‌های دو آتشه بودند - از پا درآمد.*

صدر اعظم بعدی** فردی درستکار بود که تلاش می‌کرد تا با کاهش و حذف هزینه‌های غیرضروری اوضاع اقتصادی مملکت را سامان بخشد. در حالی که شاه مصمم شده بود به اصول مشروطیت ضربه وارد آورد، در روز ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ برای چهارمین بار سوگند وفاداری به قانون اساسی و اصول و مبانی مشروطیت، یاد کرد. با وجود این شاه در ۱۵ دسامبر قزاق‌های ایرانی، تنها نیروی نظامی کارآمد کشور و

- منظور عباس آقا تبریزی عضو انجمن آذربایجان است که در شامگاه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ ق اتابک را در صحن مجلس شورای ملی به قتل رساند - مترجم.

*** - منظور ناصرالملک فراگوزلو است که با لرد کرزن در یک دانشگاه در انگلستان درس خوانده بود - مترجم.

هوادارانش را فرا خواند و گروه زیادی از اوباش و ارازل را هم مسلح ساخت - اما کاری از پیش نبرد. در پی این حادثه گروهی از مردم داوطلبانه وارد پایتخت شدند و با مداخله انگلستان صدر اعظم - که شاه او را زندانی و تهدید کرده بود - آزاد گردید و برخورد و رویارویی به تعویق افتاد. اما دیری نگذشت که شاه در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ دست به کودتازد و سرانِ عمدهٔ ملیون را به قتل رساند یا به اسارت در آورد، که در نتیجه انقلاب و خیزش عمومی کشور را در بر گرفت. انقلاب در تبریز آغاز و به اصفهان و رشت نیز کشیده شد و دست آخر به علت بی تدبیری شاه - که بی جهت با صمصام الدوله (نجف قلی خان)، از سران بزرگ بختیاری، یکی به دو می کرد، پای بختیارها را هم به این نهضت کشیده شد. محاصرهٔ تبریز مانع از آن شد که شاه بتواند در اصفهان کاری از پیش برد و لذا موج توفندهٔ انقلاب تمام خاک ایران را فرا گرفت. متأسفانه به علت ساده دلی و زودباوری مردم جنوب ایران، نهضت ملی مشروطه خواهی از همان روزهای آغازین به دست افرادی فاسد و نالایق افتاد*.

بنابر این باج گیری و به زور ستانی رو به فزونی نهاد، راهها بسیار ناامن شد و خزانه ایالتی تهی تر گردید. گزارش آقای کاکس در سال ۱۹۰۸ - ۱۹۰۷ راجع به اوضاع خلیج فارس، خواندنی است. در اکتبر ۱۹۰۷، کاکس از شیراز رهسپار بوشهر بود که در بین راه یکی از قشقای ها، اسکناسهای ایرانی او - تقریباً معادل ۳۵۰ لیره - را به سرقت برد و او جریان این سفر را اینگونه به رشته تحریر در آورده است:

«نماینده مقیم حتی زمانی هم که سواره نظامهای او را اسکورت می کردند باز هم در این مسیر با مشکلات و درد سرهای زیادی دست به گریبان بود. ظاهراً تمامی ساکنان روستاهای همجوار در این مسیر با هم دشمن بودند و هیچکس جرأت نمی کرد شی را در خارج از منزل بسر برد.... در زمین های مزروعی کشت و زرعی به عمل نمی آمد چه در موقع برداشت محصول، امنیت وجود نداشت و سرنوشت منطقه عمدتاً در دست قانون سستیزترین عناصر روستایی قرار داشت».

* - خوانندگان آگاه و فهیم بخصوص آنان که با نهضت جنوب ایران علیه استعمار آشنایند بخوبی می دانند که داوری مؤلف در باب رهبران جنبش مشروطه طلبی در جنوب ایران مغرضانه و کینه توزانه است و ناشی از ضربات مهلکی است که در این هنگام توسط احرار جنوب ایران به قوای اجنبی (انگلستان) وارد آمده بود - مترجم.

در کرمانشاه تلاش‌های شتابزده و اقدامات نابهنگام سالارالدوله - یکی از برادران شاه - برای سرنگون ساختن حکومت ملیون در ژوئن ۱۹۰۷ به جنگی شدید منجر گشت و او و همراهانش شکست خورده و به کنسولگری انگلیس پناهنده شده و از آنجا با اسکورت به تهران فرستاده شدند. در شیراز اوضاع وخیم‌تر شده بود زیرا قتل قوام‌الملک، ایلخانی پنج قبیله عرب در فارس به یک سری قتل‌های تلافی جویانه و ایجاد بلوا و آشوب انجامید تا اینکه در اوایل سال ۱۹۰۸، ظل‌السلطان، عموی شاه و بلاي جان اشرار، به عنوان حکمران کل فارس، منصوب شد. در خلال این سال شیراز، سه مرحله حکومت، سوء حکومت و بی حکومتی را از سر گذراند. ظل‌السلطان که مدعی بود بگونه‌ای «خود جوش و خود انگیزخته تنها شاهزاده مشروطه خواه» در تاریخ است برای مدتی نظم و آرامش برقرار ساخت، ولی مرتکب اشتباهی هم گردید و آن این بود که اداره امور قبایل عرب ساکن در جنوب شیراز را، به فردی بنام «محمد دیوان» - که مورد انزجار مردم بود - سپرد.

محمد دیوان با تعدادی از افراد طوایف رفتاری آشتی جویانه در پیش گرفت و سپس با تبانی و همدستی با ۸۰۰ نفر از آنها، سایرین را تحت فشار قرار داد و مالیاتهای سنگین مطالبه کرد. در راه اصفهان یکی از رؤسای عرب بنام «اصغر خان» - که سوگند خورده بود به تلافی قتل قوام‌الملک او را به هلاکت رساند - پس از اینکه از او به گرمی استقبال و خوش آمد گفت، او را از پشت هدف گلوله قرار داد. ظل‌السلطان هم در همین گیر و دار - به سبب دسیسه‌های تعدادی از هوادارانش، به یکباره از چشم شاه افتاد. اصغر خان، بعد از ارتکاب این قتل، بطور زودگذر قدرتمند گردید و بنا به گزارش کنسول انگلیس در شیراز، او به دنبال این رویداد مستمراً در مسیر اصفهان به عملیات چپاولگرانه دست می‌زد، طوری که به «اصغر شاه» شهرت یافت! در این میان آصف‌الدوله که فردی مذهبی، یکدنده و بدرد نخور بود، بجای ظل‌السلطان، منصوب شد. او در سال ۱۹۰۲ ضعف و ناتوانی خود را در امر حکمرانی ایالت فارس نشان داده بود و «انتصاب او با ریشخند و تمسخر مردم روبرو شد و ورودش به ایالت فارس بی تفاوتی ساکنان را در پی داشت و هیچکس هم به دستوراتش با حرمت و احترام نگاه

نمی‌کرد»^(۱). در زمان حکمرانی او ایالت فارس بدتر از گذشته دچار آشفتگی و نابسامانی گردید. پناهندگان در سرتاسر سال در کنسولگری به بست می‌نشستند و آقای کاکس با خونسردی گزارش کرده بود که: «قشقای‌ها در کارِ راهزنی، سالِ بسیار خوبی را پشت سر گذاشتند». کرانه‌های جنوب ایران اوضاعی بهتر از مناطق داخلی نداشت. به مدیران بلژیکی گمرک که تا این اواخر بطور معقول و منطقی عمل می‌کردند، دستور داده بودند تا روشی «پول آور» در پیش گیرند. بنابراین آنها نیز، مقررات و تعرفه‌های گمرکی را بگونه‌ای خشک و سخت گیرانه که کلاً با شرایط بنادر خلیج فارس، همسویی نداشت، تفسیر و بکار می‌بستند. در لنگه فردی بنام «علاء السلطان» از «حزب ایران جوان» که به عنوان نایب حکمران محلی برگزیده شده بود، به تمام معنی به صورت عنصری نامطلوب برای تجار انگلیسی هند در آمده بود و بگونه‌ای سخت گیرانه و پرخاشگرانه تبلیغات ضد انگلیسی راه می‌انداخت تا اینکه در پی اقدامات کاکس، مدیران بلژیکی گمرک و هیئت نمایندگی سیاسی انگلستان، موجبات اخراج او را فراهم آوردند.

دزدی دریایی نیز به شدت از سر گرفته شد. در حوالی تاونا "TAONA" - در ۱۹۰۳ جنایتی هولناک رخ داد و اعراب ایرانی، تمام سرنشینان یک فروند جهاز متعلق به امارات متصالحه (ابوظبی) را به جز پسر بچه‌ای که او را هم زخمی کرده و به دریا انداخته بودند^(۲)، به هلاکت رساندند. دسته‌ای از ساکنان خرمشهر راه را بر یک کشتی کویتی بسته و ملوانان و ۲۵ مسافر - که تعدادی زن هم در میانشان بود - به قتل رساندند.

کاکس موفق شده بود مرتکبین این جنایت مخوف را شناسایی کرده، بدام انداخته و آنگاه به اربابشان شیخ خزعل تحویل دهد، که او نیز آنها را به حبس ابد محکوم کرد. در همین موقع راهزنی‌های دریایی دیگری هم بین بوشهر و بندرعباس، گزارش شده بود. مکران ایران کما فی السابق در حال هرج و مرج بود. در سال ۱۹۰۷ گروهی از نظامیان انگلیسی در جاسک پیاده شدند تا دسته‌ای از افغانها را که در آنجا به قاچاق اسلحه می‌پرداختند، از این بندر بیرون رانند. در بهار سال بعد جهازی که حامل ۱۵۰۰ قبضه تفنگ و ۲۵۰/۰۰۰ فشنگ بود به دام ناو جنگی «پروزرپین» "PROSERPINE" افتاد. اما در روز ۲۰

آوریل موقعی که قایق‌های این ناو جنگی دو فروند کشتی مشکوک را در اطراف بانجی "BANJI" - واقع در نزدیکی جاسک - بازرسی می‌کردند، به یکباره زیر آتش افغانی‌ها - که در آن حوالی به کمین نشسته بودند - قرار گرفته و دو نفر ملوان انگلیسی از پای در آمدند. با شروع فصل بهار اوضاع در شهرهای ساحلی پراشوب گردید و این در حالی بود که اقدامات چپاولگرانه در مناطق داخلی نیز رو به فزونی نهاده بود.

حکمران بوشهر شخصی به نام دریابگی بود که همزمان فرماندهی ناوگان دریایی ایران - که متشکل بود از شناور توپدار پرسپولیس و تعدادی موتور لنج بخاری - نیز به عهده داشت. دریابگی فردی تنومند، اما مسؤولی فاسد و دارای تفکراتی کهنه بود که تنها زمانی می‌توانست نظم و آرامش برقرار کند که سودی برایش در پی داشته باشد. او در سال ۱۹۰۷ به عنوان حکمران کل بنادر منصوب شد اما مستمراً به علت مشکلات از کار برکنار و دوباره به این سمت فراخوانده می‌شد. دریابگی - آنگونه که به آقای کاکس گفته بود - از آن زمان به بعد هرگز فرصتی به دست نیاورد تا بتواند نظم و آرامش برقرار کند. با وجودی که او در این باره چیزی با آقای کاکس در میان نگذاشته بود، دریابگی برای اینکه حتی بتواند برای خود سرمایه‌گذاری پرسودی هم بکند، فرصتی به دست نیاورد. دلقک بازیها و رفتارهای عجیب و غریب انجمن‌های محلی و افسارگسیختگی‌های جراید سبب شده بود تا آقای کاکس - که امیدوار شده بود انقلاب مشروطیت اوضاع را سامان بخشد - از آن بیزار گردد*.

کاکس در گزارش خود اشاره کرده بود که اوضاع سیاسی محل به صورت نمایشی گم‌دی آمیخته با دسیسه کاریها، کشمکش‌های کودکانه و اعلامیه‌های ناسزاگویانه، درآمده بود. با این حال استقرار هزاران راهزن روستاهی و افراد مسلح ایلات و عشایر - در مجاورت بنادر خلیج فارس - یادآور این نکته بود که ممکن است روزی این نمایش گم‌دی به یک تراژدی مبدل شود.

کاکس در ماه مارس از بوشهر عازم خرمشهر گردید زیرا مسائل شیخ خزعل و نیز اوضاع بختیارها، ایجاب می‌کرد که او در آنجا حضور یابد. ملیون از شیخ خزعل خواسته

* - طبیعی بود که آقای کاکس از انقلاب مشروطیت بیزار گردد. - مترجم.

بودند تا گمرک خرمشهر را مصادره کند، اما او بنا به توصیه و صلاحدید دولت انگلستان - که با شرکت فعالانه شیخ در انقلاب ایران مخالف بود - از این کار سر باز زد. در سال ۱۹۰۸ ملاقاتی بین شیخ خزعل و سه نفر از خوانین بختیاری در خرمشهر صورت گرفت. آنها در خلال مذاکرات پرتنش خود قراردادی به شکل اتحاد دفاعی برای جلوگیری از اقدامات خصمانه دولت ایران، امضاء کردند و به موجب آن متعهد گردیدند تا به افراد متمرّد و شورشی طرفین، یاری نرسانند.

در مارس ۱۹۰۹ سردار اسعد (حاجی علی قلی خان) از قدرتمندترین سران بختیاری که دوران تبعیدش را در اروپا سپری کرده بود به ایران مراجعت کرد تا علیه شاه در خیزش ملیون شرکت کند. نامبرده پیش از پیوستن به ایل خود به توافقی خصوصی با خزعل دست یافت و بر اساس آن متعهد شد که به محض تشکیل حکومت مشروطه، بی طرفیش را اعلام کند - به عبارتی موردی باقی نماند که خزعل از آن بیمناک باشد. شیخ هم موافقت کرد تا در این مبارزه به ملیون کمک مالی رساند و این باور بوجود آمده بود که او مبلغی بالغ بر ۲۵۰۰ پوند به سردار اسعد پرداخت کرده است.

از دیگر موارد مهمی که کاکس می بایست با شیخ خزعل گفتگو کند موضوع آبیاری دره کارون بود. هیئت سیاسی انگلستان در ماه ژانویه با اطلاع شده بود که سندیکای هلند تشکیل شده است تا در صورتی که با مساعی جمیله سعدالدوله امتیاز آن را به دست آورد، آبیاری دره کارون را اجرا کند. یادآوری می گردد سعدالدوله بعد از شش ماه تحصن در سفارت هلند، اکنون وزیر امور خارجه بود. بنابر این دولت انگلستان به سعدالدوله اطلاع داد چون به تذکرات انگلستان توجه نگردیده و در این باره با آن مشورت نشده است، اکنون خود را محق می داند، تا راجع به این طرح اعتراض کند. با وجودی که دولت هلند به انگلستان اطلاع داد که این موضوع مطلقاً از چارچوب بحث و گفتگو فراتر نرفته است، مع الوصف این اطمینان خاطر نه شدت نگرانی دولت انگلستان را کاهش داد و نه به دلواپسی های خزعل خاتمه بخشید. ضمناً پیش از ورود کاکس به خرمشهر، شیخ خزعل به او نامه ای نوشته و پافشاری کرده بود تا نماینده مقیم برای پرداخت وام برای طرح های آبیاری نه چندان جاه طلبانه - که اجراکننده اش هم یک سندیکای انگلیسی دلخواه باشد - مقامات مسؤول را تحت فشار قرار دهد. احتمالاً سر ویلیام ویلاکس "SIR WILLIAM

"WILLOCKS" که در ماه مارس از دره کارون دیدن کرده، به او این پیشنهاد را داده بود. کاکس متوجه شده بود که خزعل راجع به انقلاب ملیون - که اکنون هم روز به روز پایه‌هایش مستحکم می‌گشت - نگران و دلوپس شده است. چه شیخ از دولت انگلستان می‌خواست به او اطمینان خاطر دهد و در ضمن خود هم پیشنهاد کرد که اگر دولت ایران برای ساختن سدی بر کارون، در اهواز امتیازی به او داد به هیچ خارجی بجز انگلیسی‌ها، سهمی از این امتیاز را ندهد و از طرفی تنها متخصصان انگلیسی را هم به استخدام در آورد. خزعل ترجیح می‌داد طرح‌های کوچک آبیاری را به عنوان کارهای محلی - که به تصویب دولت ایران نیاز نداشت - به عهده گیرد.

او همچنین به کاکس گفته بود که اگر برای اینگونه طرح‌ها به سرمایه خارجی نیاز باشد، ترجیح می‌دهد با سندیکا‌های انگلیسی - که هیئت سیاسی انگلستان آن را معرفی کند - وارد مذاکره شود.

توقف کاکس در خرمشهر کوتاه بود زیرا اشغال بنادر خلیج فارس توسط ملیون، او را وادار به مراجعت به بوشهر کرد. اما دنباله مذاکرات کاکس با خزعل - راجع به اینکه انگلستان به او تضمین و اطمینان خاطر دهد - در اینجا نشان داده شده که خالی از لطف نیست. شیخ خزعل در ماه آوریل از کاکس خواسته بود که دولت انگلستان به او تضمین دهد که ضمن اینکه به دولت ایران اجازه نخواهد داد تا وضع موجود را به هم بزند خود نیز به چنین اقدامی دست نزده و دیگران هم از انجام آن باز خواهد داشت و دست آخر اینکه این ضمانت شامل جانشینانش هم گردد. کاکس در روز ۱۶ ماه مه در پاسخ به او گفته بود که تضمین دولت انگلستان، ورثه و جانشینان او را هم شامل خواهد شد اما از آنجایی که انگلستان به موجب قراردادی با روسیه متعهد شده است که از استقلال و تمامیت ارضی ایران پشتیبانی کند، لذا بخودی خود این امر، وضع موجود را حفظ خواهد کرد که در نتیجه خود مختاری شیخ هم ادامه خواهد یافت. ضمناً هرگونه تجاوز خارجی، تجاوز به تمامیت ارضی ایران تلقی خواهد شد. شیخ ضمن قدردانی از دولت انگلستان اشاره نمود که تصورش این است که تنها زمانی موقعیت او محفوظ است که استقلال ایران حفظ می‌شود، بنابر این از دولت انگلستان خواست تا به او قول داده شود که در صورت از بین رفتن استقلال ایران، باز هم او مورد حمایت قرار خواهد گرفت.

خزعل همچنین مردد بود که آیا این قول و قرارهای انگلیس شامل تجاوز دولت مشروطه ایران به حقوق او می‌گردد یا خیر. بنابراین از کاکس خواسته شده بود تا به خزعل پاسخ دهد که چون دولت‌های انگلستان و روس تعهد کرده‌اند تمامیت ارضی ایران را محترم شمارند، لذا برای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان معقولانه و منطقی نیست تا آنچه را که شیخ احتمال وقوعش را می‌دهد، تضمین کند، اما اگر به احتمال بسیار کم چنین اتفاقی روی دهد قول‌هایی را که دولت انگلستان به او داده است پیش از پیش به قوت خود باقی خواهد ماند و هر دولتی هم که در ایران بر سرکار آید، او براساس قول‌های سال ۱۹۰۲، مورد پشتیبانی قرار خواهد گرفت. با وجود این خزعل هنوز راضی نبود و می‌خواست که در این قول و قرارها به جمله «ورثه و جانشینان» تأکید و تصریح شود و حکمرانی منطقه تنها در خاندان خودش محدود گردد، لذا از دولت انگلستان درخواست می‌کرد تا پشتیبانی از خاندان او را به مدت یکصد یا حتی یکصد و پنجاه سال، تضمین کند!

طبیعتاً دولت انگلستان از متعهد نمودن خود برای چنین مدتی خودداری کرد و کاکس با وجودی که چک و چانه‌زدنهای خزعل را می‌ستود اما چشم داشت‌اش برای تضمین یک قرن حمایت، امری محال می‌دانست. اکنون به اوضاع بوشهر می‌پردازیم. در ماه مارس اخلا لگری به نام سید عبدالحسین [لاری]^{۱*} که ظل السلطان او را از شیراز اخراج کرده بود در بندرعباس مردم را به مصادره گمرک تشویق می‌کرد که در نتیجه در روز ۱۷ مارس گمرک به دست مردم افتاد. ۵ روز بعد دست نشانده او، سید مرتضی [اهر می]^{۲*} میلیون بوشهر را نیز در اشغال گمرک رهبری کرد. مقاومتی در کار نبود و دربابگی

* - آیت اله سید عبدالنبی لاری آغازگر جنبش مشروطیت در منطقه لارستان بود که همزمان با به توپ بستن مجلس در جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ ق علیه حکومت مستبدانه محمد علیشاه قاجار در منطقه فارس قیام کرد. سید با همکاری نیروهای مشروطه خواه لارستانی، قشقایی، اصناف، بازاریان و انجمن‌های اسلامی نیروهای محمد علیشاه را در منطقه فارس شکست داد، تا آنجا که اخبار پیروزی میلیون لارستان در بندرعباس و بندر بوشهر نیز باعث تهییج و ترغیب انقلابیون آن مناطق گردید و مردم کرانه‌های خلیج فارس از بندرعباس تا بندر بوشهر به طرفداری از آرمانهای مشروطه خواهی بپا خاستند و لذا موضع‌گیریهایی سید علیه منافع انگلیسی‌ها در منطقه خلیج فارس از دلایل اصلی ضدیت آنها با این سید بزرگوار است. در این زمینه ن. ک: کتاب آبی به کوشش احمد بشیری، نشر نو، جلد سوم، ۱۳۶۳. - مترجم.

** - سید مرتضی مجتهد اهر می ملقب به علم الهدی از جمله شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود که پس از رسیدن به ادامه پاورقی در صفحه بعد

که بر روی شناور پرسپولیس و در خارج از بندر بسر می‌برد بدون کمترین تقلا و تلاشی آنجا را ترک و سرنوشت بندر را به دست سید و یارانش داده بود. کاکس دو سال پیش از آن، زمانی که سید اعتصاب کارکنان گمرک، علیه مدیران بلژیکی را سامان می‌داد، او را فردی ناآگاه توصیف کرده بود که امید نداشت از این تحولات اداری چیز درست و حسابی، حاصل شود.

کاکس دریافته بود که تجار و کارمندان شان که قسمت عمده ساکنان بنادر خلیج فارس را تشکیل می‌دادند، مانند برخی از انقلابیون شمال ایران تصویر مشخص و قاطعانه‌ای از باورهای دموکراتیک در سر ندارند و تنها آنچه را که می‌خواهند و خوشحالشان می‌کند، دولتی منصف و منطقی بوده تا بتوانند در فضایی آرام و بدون دغدغه خاطر، حرفه بازرگانی‌اشان را دنبال کنند. در میان روستاییان هم روحیه ملی‌گرایانه وجود نداشت اما تبلیغات ملیون - که آمیزه‌ای از اندرزهای مذهبی بود - بویژه مادام که اساس این تبلیغات و باورها بر عدم پرداخت مالیات و توانگر شدن از طریق راهزنی و یا غارت گمرک استوار باشد - بیشتر خوشایند طبع خودسر و ستیزه‌جوی روستایی قرار می‌گرفت، بنابر این، این بود اوضاع بوشهر در سال ۱۹۰۹.

شایان ذکر است، تمام گمرکات بنادر خلیج فارس - که سید مرتضی آن را مصادره کرده بود - وثیقه وامی بود که دولت انگلستان در اختیار شاه ایران، گذاشته بود. کاکس به سید مرتضی توضیح داده بود چون ملیون شمال، دعاوی مالی روسیه را به رسمیت شناخته‌اند، لذا دولت انگلستان از ملیون جنوب هم انتظار دارد که همین شیوه منطقی را دنبال کنند. سید مرتضی کاری به این کارها نداشت چه او هم از دستورات سید

ادامه پاورقی از صفحه قبل

درجه اجتهاد به بوشهر بازگشت. سید از رهبران جنبش مشروطیت در بوشهر علیه استبداد محمد علیشاهی است که همگام با رئیس‌علی دلواری در سال ۱۹۰۹ م / ۱۳۲۷ هـ ق بوشهر را از تصرف نیروهای دولتی بیرون آورد و با تصرف گمرک بوشهر منافع دولت بهیبه انگلیس را به خطر انداخت. کاکس که نمایندگی سیاسی کنسولگری انگلیس در بوشهر به عهده داشت علیه سید مرتضی و نیروهای مشروطه خواه توطئه کرد و با همکاری احمد خان دریابگی - حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس - زمینه‌های شکست قیام ملیون را در بوشهر فراهم نمودند. گزارش‌های کتاب آبی مؤید خصومت و دشمنی جنرال کنسول انگلیس و نیروهای مرتجع دولتی با سید مرتضی و مشروطه خواهان بوشهری است. در این زمینه ن.ک: گزارش‌های سالانه سرپرسی کاکس سرکنسول انگلیس در بوشهر، ترجمه حسن زنگنه، به کوشش عبدالکریم مشایخی، انتشارات پروین، با همکاری مرکز بوشهرشناسی، ۱۳۷۷.

عبدالحسین [الاری] و هم از دستورات مجتهدین کربلا و نجف - دو شهر مقدس شیعیان در بین النهرین - پیروی می‌کرد. مجتهدین کربلا و نجف دشمن شاه بودند و به اصول و عقاید خود پای بند و پرهیزکار و حامی مشروطیت بودند - مشروط به اینکه مشروطه از معصیت کار نظارت بر بزرگان دین و نهادهای مذهبی دوری می‌جست و تمامی فرقه‌ها و مذاهب را هم در برابر قانون یکسان نمی‌گرفت. آنها به سید مرتضی اعتماد داشته و به او اعتبار کامل داده بودند، اما خیلی دیر متوجه شدند که کارشان بیجا بوده است. سید مرتضی که اکنون گمرک و درآمدهای آن را در دست گرفته بود فعالانه و پر جنب و جوش با کاکس وارد مکاتبه می‌شد و مترجم* کنسولگری آلمان - که کاکس معتقد بود او کنسول آلمان، واسموس، را فریب می‌دهد - سید را در این مکاتبات یاری می‌داد. واسموس که از زنگبار آمده بود تا جانشین دکتر لیستمان گردد، در آن موقع کمترین اطلاعی از ایران و زبان فارسی نداشت.

پرسی کاکس به او گفته بود که نباید به میرزای خود (مترجم کنسولگری) خیلی اعتماد کند و به او متکی باشد، اما واسموس نیز طبیعتاً در پاسخ گفته بود که او به مادون خود اعتماد کامل دارد^(۱). البته وزیر مختار انگلستان تمایلی نداشت حُسن نیت آلمان را باور کند^(۲).

بی تردید بنا به صلاحدید میرزا [حاج محمد حسین] سید پیشنهاد نموده بود تا درآمدهای گمرک را نزد هم پیمانانش، سه نفر تاجر جزء به امانت گذارد، اما این پیشنهاد مانع از آن نشد تا سید مبالغی نسبتاً سخاوتمندانه را به هواداران مسلح خود نپردازد، لذا در مدتی کوتاه در سرتاسر تنگستان این خبر پخش شد که در بوشهر به سادگی می‌توان به ثروت‌های باد آورده، دست یافت. بنابر این روستاییان زمخت که تا بن دندان هم مسلح بودند وارد بوشهر شدند، طوری که کنترل آنها کاری دشوار شد و دشمنان قدیمی در خیابانها همدیگر را به گلوله می‌بستند و افراد نادار و بی چیز اما متهور، رهگذران را متوقف ساخته و در خلال شب تیراندازی می‌کردند و شهروندان را به وحشت می‌انداختند.

کنسول‌های خارجی مقیم بوشهر از کاکس خواستند تا در این باره اعتراض کند، اما کاکس خود ترجیح می‌داد که شاهد و ناظر غرق شدن سید در دریای مشکلات باشد - که به زودی هم او غرق شد.

تا روز پنجم آوریل تمام درآمدهای گمرک به مصرف رسیده بود و سید مرتضی نمی‌توانست پولی تهیه کند و این در حالی بود که کاکس هم پرسش‌های آزار دهنده‌ای، با او مطرح می‌کرد. تنگستانیها که از این بابت مأیوس شده بودند مصمم شدند تا خود دست به کار شده و پول بدست آورند، بنابراین خانه‌های شخصی و مغازه‌های ایرانیان و انبارهای تجار خارجی آماج حمله آنها شد و اهالی بوشهر از اوضاع بیمناک شده بودند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد. در روز هفتم آوریل، هم‌تایان آلمانی، فرانسوی و ترک کاکس و تعداد زیادی از تجار انگلیسی ساکن بوشهر از آقای کاکس خواستند تا موجبات مداخله انگلستان را فراهم آورد و شهر را از غارت و چپاول نجات دهد. بنابراین کاکس با ناو سلطنتی فاکس "FOX" - که از یک هفته قبل در لنگرگاه بیرونی بوشهر لنگر انداخته بود - تماس گرفت و از فرمانده آن ناخدا یکم هانت "HUNT" خواست تا آماده باشد و به سید مرتضی هم اولتیماتوم داد تا نیروهایش را منحل کند و در صورت قصور و کوتاهی، ملوانان انگلیسی بندر را اشغال خواهند کرد. تنگستانیها آنچه را که به سرقت برده بودند به نواحی اطراف بوشهر انتقال دادند و سرکرده‌های آنها، مسؤولیت اعمال خلاف قانون آنها را نمی‌پذیرفتند. بنابراین کاکس در ساعت چهار بعد از ظهر دهم آوریل طی بیانیه‌ای اعلام کرد که نیروهای انگلیسی به منظور حفظ جان اتباع بیگانه ساکن در بوشهر، در این بندر پیاده خواهند شد. در پی این رخداد تنگستانیها متفرق شدند و سید مرتضی هم بیهود کوشید تا ضمن کنترل اوضاع، اعتبارش را هم حفظ کند. اما با استقرار افراد نیروی دریایی انگلیس در گمرک او نتوانست پولی بدست آورد و تجار بوشهر هم از او خسته و ناراحت شده بودند. در این بین دریابگی که به فاو "FAO" - واقع در قلمرو عثمانی رفته بود - با شتاب راهی شهرهای مقدس شیعه شد و اوضاع شهر و بدرفتاریهای سید مرتضی را به اطلاع علمای بلند مرتبه جهان تشیع رسانید و در ضمن آنها را از شوق و تلاش خود برای جانبداری از اصول مشروطیت، خاطر جمع ساخت. لذا در روز ۸ ماه مه دریابگی که حامل نامه‌ای از علمای بلند مرتبه بود با کشتی پرسپولیس به بوشهر مراجعت کرد. سید مرتضی

نیز - که هوادارانش او را ترک کرده بودند - زندانی شد اما چون روحانی بود به بین النهرین تبعید گردید و در آنجا بنا به دستور روحانیون در شهر نجف سکونت اختیار کرد. لذا در روز ۱۹ ماه مه افراد نیروی دریایی انگلستان به شناور خود فرا خوانده شدند. پیش از آنکه افراد نیروی دریایی بوشهر را ترک کنند، کاکس رهسپار خرمشهر شده بود تا دنباله مذاکرات اخیر خود را از سر گرفته و مأموریت مهم و جدیدی را نیز به عهده گیرد. شایان ذکر است که - ر ۲۶ مه ۱۹۰۸ سندیکای دارسی، در میدان نفتون - واقع در حوالی شوشتر - به مقدار معتناهی نفت دست یافته بود. از طرفی سوء رفتار بختیارها در خلال عملیات اکتشاف و حفاری، دولت بریتانیا را واداشت تا در دسامبر ۱۹۰۷ جهت کمک و حفاظت از عملیات، یک گارد موقت از سربازان هندی به آنجا اعزام کند.

از جمله افسران این واحد، ستوانی بود جمعی هنگ ۳۲ پیشاهنگ سیخ 32ND "SIKH PIONEERS" که در سالهای بعد روابطی نزدیک یا در واقع فرزندوار با کاکس به وجود آورد. او ستوان آ. تی. ویلسون* "A.T. WILSON" بود که به تازگی از ایالت خوزستان دیدار کرده و اکنون این فرصت را به دست آورده بود تا نسبت به ارتقاء اطلاعات کشورش و دانش شخصی خودش درباره تمام منطقه - از نواحی پست ساحلی گرفته تا ارتفاعات بختیاری - کمال استفاده را ببرد. کیفیت بسیار خوب نقشه‌ها، نقشه‌برداریها و گزارش‌هایی که ستوان ویلسون تهیه کرده بود مورد تمجید و ستایش مقامات در سمیلا [هند] و وایب هال [لندن] واقع شد. ویلسون با شخص خزل، شیوخ عرب و سران بختیاری روابطی دوستانه برقرار کرده بود و به دنبال کارهای فوق‌العاده‌اش در سال ۱۹۰۸، انتصاب او در سال ۱۹۱۰ به عنوان نماینده سیاسی در خرمشهر، انتصابی مناسب و بجا بود. تأثیر او در تغییر رفتار خوانین بختیاری - که در سال ۱۹۰۷ رفتاری آزمندانه و آزار دهنده داشتند - چنان بود که آنها در بهار ۱۹۰۹ روشی دوستانه و منطقی در پیش گرفتند.

اوضاع چنان بنحوی دلخواه رو به بهبود نهاد که در ژوئیه ۱۹۰۹ گاردهای هندی فراخوانده شدند و حفاظت از مناطق نفت خیز توسط سران بختیاری - برابر توافق با شرکت نفت ایران و انگلیس "APOC" - بطرزی بسیار پسندیده انجام گرفت. اکنون که نفت

* - آرنولد ویلسون مأمور برجسته انگلیسی که کتاب «خلیج فارس» او توسط مرحوم محمد سعیدی به فارسی ترجمه شده است - مترجم.



سر آرنولد ویلسون

به مقدار بازرگانی کشف شده بود امکاناتی می‌بایست بوجود آید تا بتوان آن را به دریا و سرانجام به بازارهای جهانی، انتقال داد. در سال ۱۹۰۸ برای این منظور سندیکای دارسی، محلی را در جزیره آبادان - در جنوب خرمشهر - انتخاب کرد که در قلمرو شیخ خزعل واقع بود. یک ضلع این محل - که کناره اروندرود را تشکیل می‌داد - برای ساخت پالایشگاه، انبارها و پایانه خطوط نفتی، مناسب بود.

آقای کاکس - که سندیکا از او درخواست کمک می‌کرد - برایش آشکار بود که تنها راه اجاره کردن این محل، انجام مذاکره مستقیم با شخص شیخ خزعل است. حکومت خوزستان در این مورد محلی از اعراب نداشت زیرا یکی از حکمران‌ها به مدت یکسال مهمان شیخ خزعل بود بدون اینکه حتی سری هم به مرکز ایالت بزند و از طرفی در امور سیاسی کارون سفلی، کمترین دخل و تصرفی نمی‌کرد. شیخ خزعل جدا از اینکه زیر چتر حمایت بریتانیای کبیر قرار داشت، قدرت نظامی^(۱)، نفوذ محلی و وضعیت قلمروش - که شامل مناطق نفت خیز و آبهای قابل کشتیرانی اروندرود بود - موجب می‌گردید تا جلب رضایت او برای موفقیت سندیکا، ضروری و اساسی باشد. سرانجام بعد از چند روز مذاکرات مفصل - آن هم در هوایی بسیار گرم - شیخ خزعل موافقت خود را در این خصوص اعلام کرد. به موجب این توافق شیخ خزعل می‌بایست یک قطعه زمین در جزیره آبادان که یک ضلع آن به اندازه ۲۰۰ یارد در کناره رودخانه قابل کشتیرانی اروندرود باشد، به منظور ساخت پالایشگاه و مخازن نفت به شرکت اجاره دهد و باریکه‌ای را برای خطوط لوله و تلمبه خانه و قطعه زمینی هم برای ساخت انبارها و تأسیسات به اجاره شرکت در آورد. شرکت هم موافقت کرد که پیشاپیش بابت اجاره سالانه به مبلغ ۶۵۰ پوند برای مدت ده سال یکجا به شیخ پرداخت کند و شیخ می‌بایست با هزینه شرکت برای حفاظت از لوله‌های نفت و تأسیسات نفتی، گاردهایی در اختیار شرکت بگذارد و اگر هم بعد از ده سال دولت ایران امتیاز نفت را تجدید می‌کرد، شرکت می‌بایست سالیانه مبلغ ۱۵۰۰ پوند به نامبرده پرداخت کند.

آنچه گفته شد نکات اساسی توافقی بود که کاکس مذاکرات آن را انجام داد. کاکس بر

۱ - شیخ خزعل در سال ۱۹۰۸ تعداد سی هزار پیاده و سواره نظام به مصاف یک قبیله شورشی وارد میدان نبرد کرد.

این باور بود که شرایط پیشنهادی شیخ خزعل منطقی و معقول بوده است. سرانجام در ۱۶ مه ۱۹۰۹ موقعی که شیخ خزعل نقداً و یکجا مبلغ ۶۵۰۰ پوند بابت اجاره بهاء و وامی به مبلغ ۱۰/۰۰۰ پوند - رسماً توسط دولت انگلستان ولی در واقع توسط شرکت - دریافت کرد اسناد این توافق نامه را بنحوی مطلوب امضاء نمود.

مذاکرات دشوار و پیچیده بود با وجود این رضایت خاطر کاکس را فراهم آورد و از سرلویس مالت "SIR LOUIS MALET" نامه‌ای دریافت کرد که این جمله پایان بخش آن بود: «لازم می‌دانم مراتب سپاسگزاری سرادوارد گری بابت دفاع صادقانه و با کفایت سرکار از منافع شرکت در جریان مذاکرات که توفیقات شرکت تا حد زیادی ثمره آن است، به جنابعالی ابلاغ کنم».

مدیران شرکت هم از او قدردانی کردند و رئیس شرکت به آقای کاکس نوشت: «آقای لویڈز "LYODS" از دشواری و رنج و مشقتی که سرکار در جریان مذاکرات متحمل شده‌اید ما را مطلع ساخته است. بی تردید بدون شکیبایی، خوش خلقی و سیاستی که جنابعالی به منصفه ظهور رسانیدید، این نتایج هرگز به دست نمی‌آمد».

موقعی که کاکس به بوشهر مراجعت کرد اوضاع سواحل آرام‌تر بود اما مناطق داخلی فارس کما فی السابق، آشفته بود. تنها پی‌آمد موفقیت آمیز ملیون در شمال - که بختیارها در آنجا موازنه را به زیان شاه تغییر داده بودند - این بود که آشوب و ناآرامی در جنوب رو به فزونی نهاد. از ماه فوریه راهزنان مسلح مسیرهای بوشهر - شیراز و شیراز - اصفهان را بطور مستمر ناامن کرده بودند و اروپایی‌ها هم طعم تلخ این ناامنی‌ها را در این مسیرها، می‌چشیدند. بنابر آنچه گذشت در ماه مارس آقای جنتلمن "MR. GENTLEMAN" - بله نامش همین بود - نماینده تجارتخانه زیگلر، یکی از تجارتخانه‌های مشهور انگلیسی، که در مسیر شیراز به اصفهان در حرکت بود، گرفتار دسته‌ای از راهزنان شد. آنها او را لخت کرده و تمام لباسهایش راکنده و با تپانچه نزدیک پای او تیراندازی می‌کردند، طوری که او سراسیمه به اطراف می‌پرید و این کار مایه تفریح و سرگرمی آنها شده بود.

آقای جنتلمن بعد از این حادثه مخوف در حالی که با یک نسخه از مجله تایمز، بدنش را پوشانده بود توانست خود را به شیراز برساند. مقارن همین احوال راهزنی و عدم پرداخت مطالبات تجار انگلیسی و هندی روز به روز افزایش می‌یافت. در ماه ژوئیه شهر

شیراز تا حدودى به صورت صحنه نبرد بين قشقایی ها و عشایر خمسه در آمده و چیزی نمانده بود که یکی از آنها یا هر دو، شهر را به آشوب بکشند. آقای بیل "BILL" نایب کنسول بریتانیا در شیراز درخواست اعزام گارد بیشتری کرد که در پی آن به منظور اجرای عملیات، نجات تعداد ۵۰ نفر از تفنگداران دریایی و سواره هندی با شتاب و پیاده به شیراز فرستاده شدند که در بین راه دو نفر سواره هندی به علت گرمزدگی از پای در آمدند. عقب نشینی قبایل عرب مانع از بروز جنگ شد که در نتیجه آقای کاکس در ماه اوت برای نخستین بار از سال ۱۹۰۴، محل مأموریتش را جهت گذراندن مرخصی، ترک کرد. از طرفی شاه* به نفع پسرش از تاج و تخت کناره گرفت و ملیون پیروز شده بودند و با اراده ای محکم به مذاکره می پرداختند و کاکس هم می توانست با خیالی آسوده راهی انگلستان گردد. کاکس سالی طاقت فرسا را پشت سر گذاشته بود. در سال ۱۹۰۷ وزیر مختار انگلیس در تهران، سر سیسیل اسپرینگ، در نامه ای خطاب به کاکس یادآور شده بود که در آینده ای نزدیک جنوب ایران برای انگلستان «جالب تر از پیش خواهد شد» و چنین هم شد.

* - به دنبال فتح تهران توسط مجاهدین محمد علی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد و انقلابیون پسر دوازده ساله او - احمد میرزا - را به جای پدر بر تخت نشاندند - مترجم.

فصل چهارم

پرواز عقاب‌ها بر فراز خلیج فارس

در سال ۱۹۰۹ کارِ کاکس با ایران تمام نشد. بنابراین او بعد از اتمام مرخصیش یکرست به تهران رفت تا در تبادل نظر و یافتن طرحی برای حفاظت از راههای ارتباطی جنوب ایران - که راهزنان کماکان آن را فعالانه ناامن کرده بودند - هیئت سیاسی انگلستان را یاری رساند.

درست پیش از ورود کاکس به ایران در ماه نوامبر، همتای روسیش آقای پاسک و قزاق‌های اسکورت او و نیروهای محلی در راه شیراز مورد حملهٔ ۲۵۰ نفر از قشقاییها قرار گرفته بودند که در این رویداد تعدادی از آنها از پای درآمد، اسباب و اثاثیه‌شان نیز به غارت رفته بود.

این طرح - هر چند برای مدتی کوتاه - در هیئت سیاسی انگلستان به دست فراموشی سپرده شد زیرا آقای کاکس در ژانویه ۱۹۱۰ برای انجام وظایف دیگری در ادارهٔ امور هند "INDIA OFFICE"، راهی لندن شده بود.

در آغاز آوریل که به ایران برگشت مسئولیت نمایندگی سیاسی را در بوشهر از سروان ترور "TREVOR" که در غیاب او وظایف اداریش را انجام می‌داد، تحویل گرفت. اکنون ۶ سال می‌گذشت که کاکس نمایندگی سیاسی کشورش را در بوشهر به عهده داشت. گفتنی است هرگونه تحولی که در روابط کشورهای اروپایی بوجود می‌آمد بر اوضاع خلیج فارس هم تأثیر می‌گذاشت. زمانی که کاکس در ۱۹۰۴ سمت و مسئولیت نمایندگی

سیاسی و ژنرال کنسولگری انگلستان را در دست گرفت تنها دو کشور اروپایی با سلطه بر نفوذ انگلستان در خلیج فارس، مبارزه می‌کردند - فرانسه و روسیه.

حکومت هند و نظامیان و سیاستمدارانی که در خدمت حکومت انگلیسی هند بوده معتقد بودند که روسیه تنها قدرتی است که باید به عنوان دشمن آینده برای انگلستان، قلمداد گردد. کاکس در مسقط توانسته بود با موفقیت در برابر تلاش‌های فرانسه و عملیات انحرافی آن کشور - که احتمالاً مزایایی برای هم پیمانش داشت - ایستادگی کند، اما اقدامات فرانسه در آنجا عمدتاً به منظور به چنگ آوردن امتیازات استعماری از انگلستان، طراحی شده بود. در حالی که روسیه مسابقه جاه‌طلبانه‌تری را در پیش گرفته بود.

نظامیان و کنسول‌های روسیه در تطمیع یا ارباب حکام ترسو و فاسد ایران کمترین فرصتی را از دست نمی‌دادند و مجاورت نسبی پایتخت ایران با روسیه دولت شاه را در برابر فشارهای روسیه آسیب‌پذیرتر، ساخته بود.

ضمناً سردرگمی‌های ریشه‌دار در اداره امور ایالتی همراه با آزمندی مأمورین رسمی، به فعالیت‌های مالی روسیه در ایران - بطور آشکار یا نهان - بیشتر کمک می‌کرد. هشدار جدی و انعطاف‌ناپذیر لرد لندزدون "LORD LANDSDOWNE" به هر قدرتی که در صدد بود پایگاه دریایی در خلیج فارس تأسیس کند، به فرانسه و روسیه - به یک اندازه - اخطار می‌داد و زمانی که جنگ روسیه - ژاپن در گرفت حکومت هند تا حدودی دلوایس بود که نکند ناوگان بخت برگشته بالتیک بر سر راهش به کشتارگاه تسوشیما "TSUSHIMA"، مبادرت به گرفتن زغال سنگ، در ساحل مسقط کند. با شکست روسیه خطری که می‌رفت تا احتمالاً رقابت انگلیس - روس را در جنوب ایران به کشمکش جدی در آورد، از بین رفت.

دولت انگلستان با فرانسه روابط حسنه برقرار کرده بود و از طرفی چون در می‌یافت که نیروی دریایی نوپای آلمان برای امپراتوری آن کشور از قوای زمینی روسیه به مراتب خطرناکتر است، لذا باب مذاکرات با روسیه، پیرامون حل و فصل مسائل آسیایی خود که آن دو کشور را از هم جدا می‌ساخت - باز کرد.

در بدایت امر این مذاکرات بسیار دشوار بود و ریچموند ریچی "RICHMOND" در فوریه ۱۹۰۹ با ارسال نامه‌ای به کاکس - از وایت هال - درباره رسیدن به

تفاهم تردید کرده و علتش را اینگونه بیان نموده بود: «هیچ جایگزینی که بتواند مایه خرسندی روسیه شود قابل تصور نیست». بطور قطع نظامیان روسیه برای شناسایی رسمی این حقیقت آشکار، یعنی برتری سیاسی و اقتصادی انگلستان در کرانه‌های خلیج فارس، بهای سنگینی را مطالبه می‌کردند.

از طرف دیگر دولت لیبرال امیدوار بود بتواند از روس‌ها تعهدی گرفته تا تحرکات نظامی بیشتری را علیه هند یا بنادر خلیج فارس انجام ندهند تا بدینوسیله بار مالی حکومت هند - که قسمت عمده‌ای از درآمدش به مصرف امور دفاعی می‌رسید - کاهش یابد.

کاکس هم مانند سر سیسیل اسپرینگ رایس، وزیر مختار انگلستان در تهران، به توافق پیشنهادی بهیچ روی شور و شوق نشان نمی‌داد چه بیمناک بود مبدا منطقه نفوذ روسیه در ایران با بلند نظری مشخص شود و بالعکس منطقه نفوذ انگلستان، محدود گردد. کاکس راه و روش تعداد زیادی از هم‌تایان روسی خود را نمی‌پسندید و تلاش‌های همیشگی آنها به منظور مداخله در نظارت انگلستان بر قرنطینه ایران و اقدامات ناپسندی را - که گهگاه برای چیدن بر آن بکار می‌بستند - آزار دهنده می‌دانست. حتی بدتر از همه اینها رفتار ژنرال کنسولگری روسیه در بندرعباس بود که عمال آن شب و روز، نایب کنسول انگلیس را تعقیب می‌کردند. کاکس یکبار دلخوری خود را از این وضعیت بطور رسمی طی ارسال نامه‌ای بیان کرده بود طوری که سر ویلیام وارنر "SIR WILLIAM WARNER" مجبور شده بود به او بنویسد: «به عنوان ستایش کننده و دوست (چون هر دو هستیم) به شما توصیه می‌کنم قلمتان را مهار کنید، به عنوان مثال جمله «روسی نوع شرقی».... در حال حاضر نظر همگان این است که دولتمردان حکومت هند در مکاتباتشان واژه‌های تندی بکار می‌برند که برای شهروندان آرام و مهربان مشرق زمین، آزار دهنده است.... مقامات عالیرتبه به انتقادهای آزاد شما توجه می‌کنند و من از شما می‌خواهم شکیبایی‌تان را حفظ کنید زیرا می‌دانم در هیچ زمانی بیشتر از برههٔ پربحران کنونی به خدمات شما، نیاز نبوده است»^(۱).

کاکس بابت این تذکر از آقای لی وارنر تشکر کرد و قول داد من بعد قلمش را مهار کند

و افزوده بود که بیشترین تلاش خود را در این مورد بکار برده و ادامه داده بود:

«برای اینکه روابط حسنه دولت‌های متبوع‌مان در روابط من و نمایندگان روسیه هم پژواک یابد، نهایت سعی خود را می‌کنم تا در حد ممکن این روابط مطلوب باشد.... اما مادام که اذعان می‌کنیم باید دقت شود تا رفتارمان مطلوب و پسندیده باشد با وجود این، چرا در میان خودمان هم باید وانمود کنیم که حقیقت انکارناپذیری چون این دیدگاه روسیه در این بازی کریکت با نظریات ما، متفاوت است. به رغم اینکه روابط من با همتای روسی‌ام مثل روابط هارت ویگ^(۱) "HART WIG" و سرسیسیل اسپرینگ رابیس دوستانه است با وجود این، این امر مانع از آن نمی‌شود که روس‌ها در هر فرصت، رفتاری غیردوستانه با ما در پیش بگیرند. به منظور اینکه اوضاع را آنگونه که هست نشان داده باشم اجازه می‌خواهم از نامه‌ای نقل قول کنم که وزیر مختار اخیراً به خود من نوشته است:

«روس‌ها تا به حال کمال استفاده را از این قرار داد برده‌اند. آنها به اتحاد بین انگلستان و حزب مورد قبول عامه در ایران پایان داده‌اند که بسیار هم خطرناک است. روسیه خط تلگراف سیستان - مشهد را در دست گرفته و گاردهای کنسولی خود را در اصفهان و کرمانشاه افزایش و در مقابل هیچ چیز نداده است. روی هم رفته آنها در حالی که در این بازی تمامی مهره‌ها را یکی بعد از دیگری از دست ما می‌ربایند و ما خود راجع به مقررات بازی با هم جر و بحث می‌کنیم و آنچه که من با آن مواجه هستم، ذلت و خواری بیش از حد است. من همواره باید وانمود کنم که آن را می‌پسندم و از این راه به فریب دادن حکومت کمک کنم. اگر چنین کاری را نکنم بلافاصله به پیمان شکنی متهم می‌گردم و کاملاً اطمینان دارم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بخاطر طرح اخبار واقعی اما در عین حال ناگوار، از من سپاسگزار نخواهد بود».

کاکس خدای را شکر می‌گفت که در مکتبی تربیت شده که در آن «وفاداری به خود و یا به مقامات ارشد، لازمه‌اش نیرنگ و ریا نبوده است» و بدینوسیله عذرخواهی نمود که از «تظاهر و وانمود سازی» که مشخصه بارز این مذاکرات است، اجتناب می‌ورزد. او همچنین در نامه‌اش گفته بود:

«یکی از اهداف اساسی این توافق خاتمه دادن به اختلاف نظرهای غیرقابل عملی

۱ - وزیر مختار روسیه در تهران. نامبرده پیش از وقوع جنگ در سال ۱۹۱۴ در بلغراد که آنجا وزیر مختار روسیه بود. بطور ناگهانی درگذشت.

است که سالها بین مقامات رسمی انگلستان و روسیه وجود داشته است. اما بطور قطع تلاش ما برای رسیدن به توافقی کتبی است که خود باید جداً آن را رعایت کرده و روسها هم اگر زحمتی برایشان نداشته باشد با دیده احترام بدان بنگرند».

به موجب این توافق دو کشور موافقت کردند که تمامی امتیازهایی را که دولت ایران در هر کجای این کشور به هر یک از طرفین داده است محترم شمرند اما در آینده باید منافع آنها تنها به مناطقی محدود گردد که در توافق نامه تعیین شده است. منطقه تحت نفوذ روسیه در شمال خطی در غرب، از قصر شیرین - واقع در مرز عثمانی و ایران - شروع می شد و به کاکس در شرق - نقطه ای که در آن مرزهای روسیه، ایران و افغانستان با هم تلاقی می کردند - ختم می گردید. منطقه تحت نفوذ انگلستان هم در جنوب و جنوب شرقی خطی، از قازیک آغاز می شد و از بیرجند و کرمان می گذشت و به بندرعباس در حاشیه خلیج فارس، پایان می یافت. هر یک از این دو قدرت متعهد شده بودند که در منطقه تحت نفوذ طرف دیگر در جستجوی کسب امتیازهای سیاسی و تجاری، برنیایند. نواحی واسط بین این دو منطقه نیز به عنوان منطقه ای بیطرف - جایی که هیچ یک از این دو دولت مجاز نبودند تا در آنجا امتیازی بدست آورند - قلمداد می گردید.

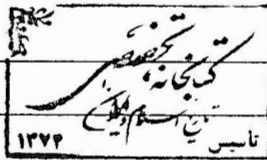
اگر مفاد این قرارداد به معنی واقعی کلمه و مو به مو تفسیر می شد مفهومی این بود که انگلستان از فعالیت بیشتر در منطقه خرمشهر محروم می گشت. اما سر ادوارد گری با ارسال نامه ای به آقای ایزولسکی و تصریح اینکه خلیج فارس در خارج از قلمرو این توافق نامه قرار دارد و همچنین به رسمیت شناختن منافع ویژه بریتانیای کبیر در خلیج فارس توسط دولت روسیه و نیز تصریح این نکته که دولت انگلستان کماکان از این منافع برخوردار است، توانست این دشواری را تخفیف دهد.

کاکس با وجودی که این تقسیم بندی را نمی پسندید اما کم کم به ارزش آن پی می برد زیرا به موجب این تفاهم دولت روسیه از علائق نگران کننده اش در خلیج فارس دست می کشید و حکومت هند هم بعد از این مجبور نمی بود تا بنا به درخواست هموطنان غیور با تحرکات روسیه در آسیای مرکزی و صرف هزینه بیشتر برای دفاع از مرز خود، مواجه شود. اما او به این نکته هم پی می برد که ایرانیان این قرارداد را به عنوان پیش درآمدی برای تجزیه کشورشان، قلمداد می کنند.

شایان ذکر است که احساسات همگان در ایران، احساساتی ضدِ روس بود و مردم باور کرده بودند که انگلستان به قیمت از دست دادن تمامی همدلی‌ها و همسویی‌های آزاد منشانه مورد ادعایش نسبت به ایران، با روس‌ها در این تقسیم‌بندی کنار آمده است. این باور در خلال جنگ بزرگ بر خط مشی دموکراتهای افراطی غالب آمد و بر رفتار و نگرش تعداد زیادی از ایرانیان نیز، تأثیر گذاشت. امپریالیسم آلمان در آن برهه از زمان از روسیه تزاری خطرناکتر بود و نخستین دیدار قیصر ویلهلم از قسطنطنیه به سال ۱۸۹۹ نشان از طرح نقشه‌ای کلان - از طرف آلمانها - می‌داد که از هامبورگ تا دریای پارس، شامل می‌گشت.

راه آهن که سرمایه داران آلمانی می‌بایست بر آن نظارت داشته باشند و قدرت رایش هم در پشت آن بود، ابزاری مهم برای گسترش نفوذ آلمان در عثمانی و کشورهای عربی وابسته به امپراتوری عثمانی و یا مورد ادعای آن امپراتوری، قلمداد می‌گردید. شهرت و آوازه نیروی زمینی آلمان و دلهره عثمانی از روسیه، تعداد زیادی از متفکرین ترک را علاقمند کرده بود تا با دیدی مثبت و رضایتبخش به رسیدن به تفاهم و همدلی نزدیک با آلمان، بنگرند. در اینجا ضرورت ندارد تا به گامهای پی در پی‌ای که آلمان در نقشه خود بر می‌داشت و به ب. ب. ب. (برلین - بسفر - بغداد - بان BAHN) شهرت داشت اشاره شود اما کافیت یادآوری گردد که در سال ۱۸۹۹ و یکسال بعد از اینکه قیصر آلمان در دمشق خود را به عنوان حامی و نگهبان اسلام معرفی کرده بود - سلطان عبدالحمید جهت امتیاز امتداد راه آهن آلمانی آناتولی به بغداد و خلیج فارس را به گروهی که «به شرکت امپراتوری عثمانی راه آهن بغداد "THE IMPERIAL BAGHDAD RAILWAY Co." شهرت داشت، اعطاء کرد. این شرکت در مذاکرات بانک آلمان "DEUTSCHE BANK" دارای نماینده بود و دولت آلمان از آن حمایت می‌کرد.

ترکیه در سال ۱۹۰۳ بابت هزینه ساخت این راه آهن سودی را با نرخ تقریبی ۷۰۰ پوند در هر کیلومتر در یکسال تضمین کرد. روی هم رفته به رغم این تضمین سنگین، ترکیه از آن سود برد چه مناطق زیادی برویش گشوده گشت که بطور کامل توسعه نیافته بود و برای قوایی هم که آماده جنگ می‌گردید و می‌بایست مناطق زیادی را طی کند، از ارزش نظامی زیادی برخوردار بود.



مخالفت بریتانیا با راه آهن بغداد بیشتر از آن جهت بود که انگیزه سیاسی در کار بود - زیرا راه آهن را تهدیدی برای منافع بریتانیا در خلیج فارس و اقیانوس هند قلمداد می‌کرد. با آغاز قرن بیستم آلمان بطرزی روزافزون در صدد برآمد تا در خلیج فارس برای خود منافع سیاسی و تجارتی دست و پا کند. ظاهراً نخستین تجارتخانه آلمانی که در خلیج فارس به تجارت پرداخت، تجارتخانه وانکهوس ثبت شده در هامبورگ بود که در سال ۱۸۹۶ شعبه‌ای را در بندر لنگه تأسیس کرد. نمایندگان شرکت وانکهوس در بندر لنگه به تجارت می‌پرداختند و به دور از چشم اروپاییان بسر می‌بردند و در میان ملوانان و کارگران بندر در خلیج فارس، دوستان و مشتریان زیادی را برای خود می‌یافتند. یکسال بعد دولت آلمان با وجودی که در تمامی بنادر خلیج فارس تنها شش نفر تبعه داشت، کنسولگری در بوشهر دایر کرد. در سال ۱۹۰۰ هیئت ناموفق استمریخ وارد کویت شد و نشان داد که عثمانی و آلمان در خلیج فارس با هماهنگی کامل به فعالیت می‌پردازند و رخدادهای بعدی هم، این موضوع را به اثبات رسانید.

شرکت وانکهوس در سال بعد دفتر مرکزیش را در خلیج فارس - بحرین - تأسیس کرد و مقارن همین احوال شعبه‌ای را نیز در بصره دایر نمود و در آنجا به چنان تجارت چشمگیری دست زد که شایعه پراکن‌های خلیج فارس را به شگفتی واداشت که آیا تجارت مروارید می‌تواند در این مدت چنان سودی برای آنها داشته باشد یا خیر و این در حالی بود که تأسیس شعبه دیگری در بندرعباس، آنان را بیشتر شگفت زده ساخت.

در سال ۱۹۰۲ یک سندیکای آلمانی با دولت عثمانی وارد گفتگو شد و رؤسای آن برای دست آوردن امتیاز انحصار صید مروارید در اطراف بحرین، درخواست خود را به آن دولت تسلیم کردند. روابط سلطان عبدالحمید با بریتانیا دوستانه نبود و مشاورینش هم فراموش نمی‌کردند که مدحت پاشا - حکمران بصره در آن زمان - مدعی شده بود که بحرین را ضمیمه قلمرو خود ساخته، هر چند که انگلستان از به رسمیت شناختن آن خودداری می‌کرد. بهر حال این طرح به علت مخالفت انگلستان به شکست انجامید.

دیری نپایید که همین گروه به تکاپو افتاد تا سلطان عبدالحمید را به اجاره جزیره هالول - حدوداً در ۶۰ مایلی جزیره قطر واقع در صیدگاه مروارید (مغاص. م) - به آنها تشویق کند. انگلستان این بار هم این اقدام را متوقف ساخت، اما فعالیت‌های بعدی آلمانها

برای مدتی قرین موفقیت بود.

در ۵۰ مایلی جنوب شهر شارجه، واقع در ساحل دزدان، جزیره ابوموسی قرار دارد و اخیراً ایرانیان به تفرات افتاده بودند تا آن را به تصرف در آورند ولی با تلاش های کاکس این تکاپو به شکست انجامید و دولت انگلستان بطور رسمی این جزیره را به عنوان قلمرو شیخ شارجه به رسمیت شناخت.*

در این جزیره معدن خاک سرخ و یا اکسید آهن قرمز، ماده ای بسیار اساسی که برای ساخت رنگ قرمز - که در رنگ آمیزی قسمت های زیر آبی کشتی ها مورد استفاده قرار می گیرد - وجود دارد. این ماده مانند سایر مواد کانی دیگر که در خلیج فارس یافت می شود از نظر رنگ دارای کیفیتی ویژه است. این معادن خاک سرخ متعلق به عموی شیخ شارجه بود که امتیاز استخراج آن را به یک گروه سه نفری عرب - شامل پدر و پسر اهل لنگه که با شرکت وانکھوس آشنا بودند و یک نفر ساکن شارجه - داده بود. این گروه به عنوان «شرکت حاجی حسن و شرکاء» شهرت داشت.

در ژوئن ۱۹۰۶ شرکت وانکھوس با حسن سمیه (شریک ارشد) قراردادی را به امضاء رسانید تا تمامی اکسید قرمزی را که در ابوموسی استخراج می گردید به مدت چهار سال خریداری کند. از طرفی تجارتخانه وانکھوس ادعا می کرد که سهمی را هم از این امتیاز بدست آورده است. کاکس در اوت ۱۹۰۷ از این رویدادها با اطلاع گشت و آن را به عنوان

* - جزیره ابوموسی و جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک به واسطه نزدیک بودن به تنگه حساس و استراتژیک هرمز از موقعیت ژئوپولتیک ویژه ای برخوردارند. ایران بر بسیاری از این جزایر ارزشمند از لحاظ استراتژیک در تنگه هرمز و دهانه خلیج فارس، چون هرمز، لارک، قشم، هنگام، تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی مالکیت دارد. در دوره صفویه شاه عباس بزرگ جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک را که در اشغال پرتغالیها بود از دست آنان خارج ساخت و دوباره به حاکمیت ایران بازگرداند. در سالهای ۱۹۰۸ - ۱۹۰۴ به سبب ضعف دولت مرکزی ایران انگلیسی ها به بهانه مبارزه با دزدان دریایی و برده فروشی در جزایر و برخی کرانه های جنوبی دریای پارس ظالمانه و غاصبانه مستقر شدند و در تداوم سیاست های استعماری خود برای تسلط دائم بر این جزایر در سال ۱۹۲۱ و پس از تجزیه رأس الخیمه از شارجه در صدد برآمد که جزیره ابوموسی را جزء شارجه کند که با مخالفت شدید دولت ایران مواجه شد و سرانجام با خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در سال ۱۳۵۰ دولت ایران نیز در ۹ آذر ۱۳۵۰ حاکمیت مسلم خویش را بر جزایر سه گانه اعاده کرد و عملاً به سلطه غاصبانه و ظالمانه دولت انگلستان که شرح مفصل آن در این کتاب آمده است پایان داد. جهت کسب اطلاعات بیشتر ن.ک:

دکتر پیروز مجتهدزاده، «خلیج فارس، کشورها و مرزها» مؤسسه انتشارات عطایی، ۱۳۷۹. - مترجم

نقض قراردادی بر شمرد که بر اساس آن شیخ شارجه و سایر شیوخ متصالح متعهد شده بودند تا به هیچ تبعه کشور خارجی جزئی از قلمروشان را واگذار نکرده، اجازه نداده و به وثیقه نگذارند، حال آن که شیخ در این تحولات نقش داشت. در فوریه ۱۹۰۷ سومین شریک حاجی حسن - که بر حسب اتفاق برادرزاده نماینده کنسولی انگلیس در شارجه بود - در صدد برآمد تا علیه این امتیاز اعتراض کند. لذا در ماه مه شیخ شارجه به عنوان مالک جزیره این امتیاز را پس گرفت و عمویش را وادار ساخت تا کتباً ابطال امتیاز را به اطلاع شرکت وانکهوس برساند - او بعدها این موضوع را انکار کرد. از طرفی به حسن سمیه هم فرصتی محدود داده شد تا وسایل و کارگزارانش را از جزیره بیرون آورد، اما او به این پیام اعتنایی نکرد و کماکان به استخراج معادن آنجا ادامه داد - تا بامداد زیبای یکی از روزهای اواسط ماه اکتبر که کشتی سلطنتی «لپ وینگ» "LAPWING" در حوالی جزیره پدیدار شد، رویدادی هم در آنجا رخ نداده بود.

کشتی جنگی فوق تعدادی قایق بادبانی و شناورهای نیروبر شیخ شارجه - که حامل ۳۰۰ نفر از هواداران مسلح او بودند - یدک می‌کرد و این درحالی بود که آقای گابریل، نایب کنسول انگلیس در بندرعباس، هم بر روی آن شناور جنگی مستقر بود. آقای گابریل و هواداران شیخ در جزیره پیاده شدند و از کارگران خواستند تا آنجا را ترک کنند. کارگران اطاعت کردند و در نتیجه آنان با قایق‌های بادبانی به لنگه فرستاده شدند. تنها چند ساعت از اخراج آنها نگذشته بود که سر و کله آقای براون - یک نفر انگلیسی - نماینده وانکهوس، در یک جهاز بومی که پرچم آلمان را برافراشته بود، پیدا شد. تعدادی از کارمندان شرکت که یک نفر عرب تحت الحمايه آلمان هم در میان‌شان حضور داشت، به منظور حفاظت از مافع تجارتخانه وانکهوس همراه با آقای براون به جزیره آمده بودند و از طرفی هم قاطعانه می‌گفتند که به آنها تیراندازی شده است. بی تردید از پیاده شدن این گروه در جزیره جلوگیری شد و آنها نیز موضوع را به کنسول خود در بوشهر، گزارش کردند. دولت آلمان ضمن اینکه خواستار توضیحات لازم در این مورد شد مطبوعاتش را هم بسیج کرد، طوری که جزیره ابوموسی به صورت موضوع نگارش مقالات جنجال برانگیزی در مطبوعات آلمان در آمد. برای مثال روزنامه «برلینر تاگلبلات» "BERLINER TAGEBLATT" نوشت که بریتانیای کبیر در نظر دارد حیثیت و اعتبار آلمان را

لکه‌دار کند و «نشان دهد که بدون موافقت بریتانیای کبیر کاری از دست آلمان در خاور میانه ساخته نیست». این روزنامه همچنین بگونه‌ای سر بسته و رمزدار نوشته بود که «امور تجارتی و سیاسی بخش ناپذیر بوده» و آلمان تنها با کاربرد جدی ابزار سیاسی می‌تواند به پیروزیهای تجارتی نایل آید. این تهیج‌ات بعد از مدتی فروکش کرد و دو دولت سر فرصت و بدون شتابزدگی به مذاکره در این مورد پرداختند. مسئولین وزارت امور خارجه انگلیس که در آغاز با این جریان چندان راضی نبودند با آسودگی خاطر دریافتند که کاکس و دستیارش، آ. تی. ویلسون، با دقتی وسواس گونه طرح دعوی حقوقی انگلستان را اقامه کرده‌اند. چه آن دو با مراجعه به انبوهی از اسناد و مدارک مربوط به اواسط قرن ۱۹ به اطلاعاتی دست یافته بودند که راجع به حقوق شیخ شارجه تردیدی باقی نمی‌گذاشت و دست آخر اینکه آلمانها را قانع کرده بودند که دعوی‌اشان بی اساس بوده است.

در سپتامبر ۱۹۰۶ شرکت هامبورگ - آمریکا با تأسیس یک خط کشتیرانی که کشتی‌های تجارتیش بین هامبورگ، عدن،

مسقط و بنادر خلیج فارس رفت و آمد می‌کرد آشکارا وارد عرصه تجارت خلیج فارس شد و تجارتخانه وانکھوس هم نمایندگی این خط را در خلیج فارس به عهده گرفته بود.

ظاهراً نخستین شناوری که این مسیر را طی کرد حامل شامپاین آلمانی و غذاهای لذیذ بود که در هر کجا که توقف می‌کرد سخاوتمندانه با آن از همه پذیرایی می‌نمود. محمولات بعدی کشتی‌های آلمانی بیشتر به صورت کالاهای اساسی تری بود، اما علیرغم تمامی این تلاش‌ها آلمانها تنها توانستند پیشتازی و مقام اول انگلستان را در خلیج فارس به گونه‌ای بسیار اندک کاهش دهند. در سال ۱۹۱۲ - ۱۹۱۱ ارزش صادرات و واردات آلمان با بوشهر مبلغ ۱۰۶/۰۰۰ پوند بود در صورتی که ارزش صادرات و واردات انگلستان و هند در همین سال و با همین بندر بالغ بر ۱/۱۰۱/۰۰۰ پوند بوده است. تنها در بصره، واقع در قلمرو عثمانی، تجارت آلمان به سرعت افزایش یافته بود. با وجود این حتی در آنجا هم تا آغاز جنگ بزرگ، تجارت انگلستان پیشگام بود.

موقعی که راجع به راه آهن بغداد و ترمینال آن در سطح بین الملل مذاکراتی به صورت جدی انجام می‌گرفت دولت آلمان از مقاصد خود برای یافتن جای پای محکمی

در خلیج فارس با اقدامات مستقیم و نه - به صورت مخفیانه - پا پس کشیده بود. با این وجود، این موضوع مقامات رسمی آلمان را از به راه انداختن آشوبهای محلی علیه رقبای انگلیسی خود باز نمی داشت و به تازگی سرهنگ دوم «دال یل» "LT. COL. DALYELL" که از سال ۱۹۱۳ به بعد خدمات ارزنده ای را در خلیج فارس انجام داد، نمونه ای از اقدامات تحریک آمیز آلمانها را شرح داده است^(۱).

اندکی پیش از شروع جنگ بزرگ آقای واسموس که اکنون به منصب کنسولی در بوشهر ارتقاء یافته بود از آقای کاکس تقاضای نمونه امضاء مختصر "INITIALS" سرهنگ دوم ناکس "LT. COL. KNOX"، کرده بود. ناکس در آن موقع به عنوان نماینده سیاسی و کنسول انگلیس در مسقط انجام وظیفه می کرد و واسموس هم هیچگونه ارتباط کنسولی با سواحل عربستان نداشت. کاکس در پی این درخواست، بلا درنگ به ناکس تلگراف کرده و متذکر شده بود که اگر با واسموس مکاتبه ای انجام شده که هیچ و اگر نه بکوشد و دریابد که چرا و به چه دلیل واسموس نمونه امضاء مختصر او را می خواسته است.

کاکس و کارمندانش با استفاده از همین سر نخ باریک، دسیسه ای را کشف کرده بودند که طراحان آن در نظر داشتند با وخیم تر کردن آشوبهای مناطق داخلی عمان، گردانی را که حکومت هند به مسقط اعزام داشته بود تا از آن بندر حفاظت کند، فلج سازند. اما در همین شرایط هوشیاری کاکس و افراد تحت امرش، آلمانها را بیش از پیش مجبور ساخته بود تا با استفاده از ابزار سیاسی، اهدافشان را دنبال کنند.

آلمانها و همدستان ترکشان امیدوار بودند که راه آهن بغداد را تا کرانه خلیج فارس امتداد دهند. دولت انگلستان آنگونه که سر ادوارد گری در نطق ۸ مارس ۱۹۱۱ خود توضیح داده بود، راه آهن بغداد را به عنوان امتیازی برای آلمانها در قلمرو عثمانی قلمداد می کرد که بطور مستقیم ارتباطی با آن کشور نداشت.

او در نطق خود این را هم اضافه کرده بود که اگر قرار باشد این خط آهن به خارج از قلمرو عثمانی ادامه یابد لذا مواضع سیاسی انگلستان هم بگونه ای دیگر خواهد بود و به عبارت دیگر اگر راه آهن بغداد تا کنار دریا کشیده شود دولت انگلستان راجع به آینده

۱ - در جلسه ای که در تاریخ ۶ آوریل ۱۹۳۸ در انجمن سلطنتی آسیای مرکزی تشکیل شده بود.

کویت - که آشکارا به عنوان پایانه این خط آهن محسوب می شد - تصمیمی و آن هم قاطع اتخاذ خواهد کرد.

انقلاب ترکیه هیچ تغییری را در رفتار و نگرش آن کشور نسبت به کویت بوجود نیاورده بود. شیخ مبارک بر این باور بود و تأکید می کرد که درست است که سلاطین ترکیه به اسلاف او رتبه و منصب رسمی افتخاری اعطاء کرده اند، اما این امر نمی تواند هرگونه مداخلات عثمانی را در امور سیاسی کویت توجیه کند.

اعضاء فرقه اتحاد و ترقی که بعد از عملیات نظامی سال ۱۹۰۸ در عثمانی قدرت را در دست گرفته بودند، ناسیونالیست های زیرکی بودند که اصول پان اسلامیسم عبدالحمید را دنبال کرده و می خواستند کویت را از نوعی وابستگی مبهم به عثمانی به تحت الحمایگی قطعی در آورند. اما عمدتاً می خواستند نفوذ ترکیه را در عربستان تقویت کنند و در این بین با شیخی دشمن بودند که ضمن اینکه دوستانه ترین روابط با وهابی ها داشت با شورشیان بین النهرین هم در تماس بود. نگاه و نگرش انگلستان به مسائل کویت با مداخله بی باکانه لرد کرزن در سال ۱۸۸۹ تثبیت شده بود و در واقع انگلستان نفوذ و نظارت عثمانی را بر کویت انکار نمی کرد، اما با این خواسته آن کشور که می خواست این نفوذ را به سلطه گری تغییر دهد، مبارزه می کرد. از طرفی ترک ها در جهت دیگر هم فعال بودند چه در سال ۱۹۱۰ یک نفر والی جدید که از اعضای اتحاد و ترقی بود به نام «سلیمان نظیف بی» به بصره اعزام داشتند. او به گونه ای فعال و متهورانه خواستار اجرای «اصلاحات» بوده و امیدوار هم بود که با در هم شکستن قدرت رؤسا و بزرگان محلی بتواند به این هدف دست یابد. دیری نگذشت که نظیف بی، برادر زن شیخ خزعل را به ایجاد آشوب در قلمرو عثمانی متهم کرد و خواستار تسلیم او شد، اما چون خزعل تبعه ایران بود از انجام خواسته او سرباز زد. والی گستاخ بصره بدون اینکه به شیخ فرصت دهد تا نادرست بودن این اتهام را به اثبات رساند و یا اینکه به گفتار کنسول انگلیس در بصره - که وزیر امور خارجه به او دستور داده بود تا هم خود را مصروف حل و فصل این موضوع کند - گوش فرا دهد قایق توپدار مرمریس "MARMARIS" را فرستاد تا روستای «زین» "ZAIN" که متعلق به شیخ بود، بمباران کند. این بمباران چنان ناگهانی انجام گرفت که یکی از همسران شیخ قالب تهی کرد. در همین اثنا والی تهدید کرد تا عملیات نظامی بیشتری را علیه خرمشهر بکار برد و از

طرفی هم ادعا نمود که فیلپه، واقع در کناره جنوبی اروند رود، که شیخ خزعل در آنجا می‌زیست، جزیبی از قلمرو عثمانی است.

کشمکش‌های سلیمان نظیف با والی بغداد و سید طالب، یکی از تواناترین و انعطاف‌ناپذیرترین سیاستمداران محلی عرب، موجب شد تا وی از بصره فراخوانده شود و در نتیجه عزیمت او تنش‌های محلی کاهش یافت. مضافاً اینکه فراخوانی او نگرانیهای کاکس را هم که احساس می‌کرد، اگر ترک‌ها به خرمشهر حمله کنند، دولت انگلستان با شتاب فراوانی دست به اقدام نخواهد زد نیز تسکین داد. با وجودی که ترک‌ها به شیخ خزعل خسارتی نپرداختند، اما او سرانجام احساساتش تسکین یافت چه انگلستان بعد از بررسی‌های همه‌جانبه قانع شد که حق با شیخ بوده است، اما احتمالاً احساس آرامش خاطر شیخ از این روی بوده است که سرهنگ دوم کاکس در ۱۵ فوریه نشان شوالیه فرمانده امپراتوری هند را به او اعطاء کرد.

در عین حال آخرین چیزی که دولت عثمانی نیاز داشت، کشمکشی جدی با بریتانیای کبیر در منطقه خلیج فارس بود. ترک‌ها از کشورهای حوزه بالکان و روسیه بیمناک بودند زیرا ارتش ترکها در حال تجدید سازمان بود و چند سالی باید می‌گذشت تا ترکها بتوانستند راجع به هر یک از مرزهایشان، سیاستی جسورانه در پیش گیرند. بنابر این طبیعی می‌نمود که نظامیان حرفه‌ای و سیاستمداران کارگشته عثمانی ترجیح می‌دادند که سیاستی معقول و میانه‌روانه، یعنی سیاستی کاملاً برخلاف آن چه که در ستونهای روزنامه «طنین» - ارگان هواداران اتحادیه - از آن تبلیغ می‌شد، پیروی کنند. این مقالات توسط «اسماعیل حقی بابان زاده» عضو اصلی کمیته اتحاد و ترقی و نماینده بغداد به رشته تحریر در می‌آمد. اسماعیل حقی اصالتاً کُرد بود و با اعراب هم میانه خوبی نداشت. نامبرده با ترسیم تصویر غم‌انگیزی از اوضاع نابسامان شیوخ و اهانتی که اعراب به حکومت می‌کردند بر تقویت قوای ترک در عراق، اعزام کشتی‌های جنگی به خلیج فارس جهت مقابله با قاچاقچیان اسلحه، خلع سلاح قبایل عرب، اجراء قوانین مالیات و نظام وظیفه و دست آخر تبعید دائمی شیوخ عمده و افراد سرشناس بعد از محاکمه در دادگاه نظامی، پافشاری می‌کرد. او اصرار می‌ورزید که عثمانی‌ها باید خرمشهر را آرام کنند و آنگاه به ایرانیان تحویل دهند و در کویت هم باید اقدامات سرکوبگرانه‌ای به عمل آورند - گو اینکه

این نماینده خشن و تندرو اذعان می‌کرد که وزیر امور خارجه ترک پیشاپیش می‌کوشیده است تا اطمینان یابد که آیا انگلستان در این رخدادها شیخ کویت را یاری خواهد داد یا نه. مدحت پاشا که در آن موقع وزیر امور خارجه بود، این اقدامات ماجراجویانه را نمی‌پسندید.

دولت عثمانی بیمناک بود که مبدا در پی مذاکرات روس - آلمان، دستِ روسها در شمال ایران باز نگه داشته شود اما زمانی که متن توافق روس - آلمان انتشار یافت، ترس دلهره ترک‌ها هم فروکش کرد، با وجود این ترک‌ها بیش از پیش آماده بودند تا راجع به آن بخش از راه آهن بغداد در خلیج فارس، با بریتانیای کبیر وارد مذاکره شوند. در فوریه ۱۹۱۱ ترک‌ها نخستین گام را در این راستا برداشتند طوری که در روز ۲۷ ماه اوت سر ادوارد گری به اطلاع مجلس عوام رسانید که مذاکرات بین دو کشور در حال پیشرفت است. با وجود این رفتار مقامات رسمی ترک در عراق کماکان ضد انگلیسی بود.

مذاکرات انگلیس - عثمانی موجب شد تا ارتباط کاکس با وزارت امور خارجه - که در خلال سه سال بعد مکرراً با او مشورت می‌کرد - نزدیکتر گردد. وظیفه‌ای که کاکس بر عهده داشت این بود که شیخ مبارک، امیر کویت را با راه و روش دولت انگلستان آشنا سازد، نظریات و دیدگاههای این شیخ متنفذ و در عین حال دوست را با دولت انگلستان در میان گذارد و درباره نگرش سایر حکام عرب و بویژه امیر با ابهت نجد تحقیق کرده به انگلستان گزارش دهد.

کاکس پافشاری می‌کرد که به منظور حفظ منافع شیخ مبارک هر کار ممکن را باید انجام داده و یکی از شرایط قرارداد باید این باشد که عثمانی‌ها از ادعای خود دایر بر داشتن حق نظارت و یا سلطه بر مسقط، قطر و قلمرو شیوخ سواحل متصالح، دست بکشند.

توافق روس - آلمان که در بیستم اوت ۱۹۱۱ به امضاء رسید بطور غیرمستقیم بارِ مسؤولیتِ کاکس را سنگین‌تر ساخت. به موجب این توافق آلمان متعهد شده بود که در منطقه نفوذ روسیه در ایران در صدد به دست آوردن امتیازهایی برای ساخت راه آهن، جاده و تلگراف، برنیاید. دولت روس هم متعهد شده بود که برای ساخت راه آهن تهران - خانقین، از دولت ایران درخواست اعطای امتیاز کند و بعد از کسب آن و به دنبال اتمام آن

بخش از راه آهن بغداد که به خائفین واقع در مرز ایران و عثمانی کشیده می شد - عملیات اجرایی را در ظرف کمتر از دو سال آغاز کند.

پی آمد طبیعی این قرارداد ارائه پیشنهاداتی برای اتصال شبکه راه آهن هند بود که در این راستا در ژوئن ۱۹۱۲ با کسب موافقت دولت بریتانیا کمیسیون مطالعاتی متشکل از نمایندگان انگلستان، فرانسه و روسیه تشکیل شد تا ارزیابی و نقشه برداری خط پیشنهادی ماوراء ایران را انجام دهد. برای دولت انگلستان آنچه را که بسیار حائز اهمیت می بود این بود که از خور موسی - واقع در قلمرو شیخ محمره^(۱) در رأس خلیج فارس - به سوی شمال و به خرم آباد واقع در حوالی مرز منطقه نفوذ روسیه، راه آهن کشیده شود.

ادعای انگلستان نسبت به این حق امری غیرقابل چون و چرا بود چه این حق مبتنی بر فرمانی بود که ناصرالدین شاه صادر و جانشینانش نیز آن را تأیید کرده بودند و به موجب آن فرمان اگر ایران به کشوری اجازه می داد که در شمال راه آهن بکشد همین حق را هم می بایست به بریتانیای کبیر در جنوب می داد.

انقلاب، ترک ها را قدرتمند کرده بود در حالی که وقوع انقلاب در ایران قدرتی را هم که نسلی از شاهان سرکوب گر و نالایق از خود بجای گذاشته بودند، از بین برده بود. به همین دلیل ایرانیان دوستانشان را مأیوس می کردند هر چند بطور منصفانه می توان گفت که اقدامات خصمانه روسیه در شمال ایران موجبات شکست رژیم جدید را فراهم می آورد. در اوت ۱۹۱۰ آنان که بر شاه پیروز شده بودند در تهران به جان هم افتادند و نیروهای سپهدار که پیرم خان و متحدان بختیاری آن را رهبری می کردند، انقلابیون جناح چپ که بیشترشان افراطی های ضد روس و قفقازی بودند شکست داده و خلع سلاح کردند. برای مدتی اوضاع رو به بهبود گذاشت و در ماه مه دولت ایران آقای مورگان شوستر، آمریکایی ماهر و پر قدرت اما نا آشنا به اصول سیاست را به استخدام در آورد تا تشکیلات مالی را سامان دهد. در ژوئیه ۱۹۱۱ شاه سابق با همدستی برخی از مقامات دون پایه روسی (اگر نگوییم دولت روسیه) از طریق خاک روسیه به ایران بازگشتند که در

۱ - کاکس و کارمندان، اطلاعات کامل جغرافیایی، سیاسی و تجاری را در اختیار دولت متبوع خود قرار داده بودند. سر ژرژ بارکلی در مورخه سوم ماه مه ۱۹۱۱ به کاکس نوشته بود: «قضیه راه آهن روی شانه های سرکار بیشتر از شانه من سنگینی می کند و من به اندازه کافی آن را پر دردسر یافته ام».

نتیجه جنگ داخلی جدیدی در گرفت.

نیروهای شاه سابق در این جنگ شکست خوردند و او خود رهسپار اروپا شد اما شکست او، رویدادهایی که برای مردم ایران فاجعه آمیز بود، در پی داشت. مورگان شوستر، سرگرد سی. بی. استوکس "MAJ. C. B. STOKES"، افسر با استعداد انگلیسی که دارای احساسات ضد روسی بود، به عنوان فرمانده نیروی ویژه خزانه داری منصوب، کرد^(۱). روس ها نسبت به این انتصاب به شدت اعتراض کردند. ضمناً نیروهای ژاندارم تحت امر شوستر نگرهبانانی را که بنا به دستور ژنرال کنسولگری روسیه^(۲) در املاک شعاع السلطنه مستقر شده بودند - تا از به مصادره در آوردن آن جلوگیری کنند - از آنجا بیرون رانند. دولت روسیه که در ابتدا بابت این اهانت درخواست پوزش خواهی می کرد به یکباره خواستار اخراج این مستشار آمریکایی شد. مجلس ایران اولتیماتوم روس ها را رد کرد که سرانجام در ماه دسامبر، سربازان روسی خاک ایران را مورد تهاجم قرار دادند و تا هنگامی هم که مقاومت های محلی در شهرهای تبریز، رشت و مشهد با استفاده از جنگ افزارهای زرهی به شدت سرکوب نکرده بودند، دست از تهاجم خود برنداشتند.

مهاجمین روسی در مشهد با استفاده از یکی از عوامل بد نام تحت حمایت خود، مردم زود باور را به شورش واداشتند و آنگاه آرامگاه مقدس (حضرت) امام رضا (ع) را به توپ بستند که در نتیجه موجب خشم فراوان مسلمانان ایران و جهان اسلام شد. دولت ایران به ناچار تسلیم شد و مردم هم از ته دل خشمناک شدند. آشفتگی های شمال اوضاع جنوب را هم به مراتب وخیم تر ساخت. کاکس در آوریل ۱۹۱۰ به زحمت خود را به بوشهر رسانیده بود و آن هنگامی بود که آقای بیل "BILL"، نایب کنسول شیراز، در بین راه مورد حمله قرار گرفته بود و زندگیش را مرهون شجاعت و فداکاریهای اسکورت های هندی اش می دانست که دو نفر آنها توسط راهزنها از پای در آمده بودند. اوضاع راه ها بیش از گذشته خطرناک شده بود و راهزنها مسافران را لخت کرده و سربازان هم از آنها «راهداری» مطالبه می کردند. مدتها بود که وزارت امور خارجه انگلیس امیدوار بود که

۱ - موقعی که سرگرد استوکس به این سمت منصوب شد مأموریتش به عنوان وابسته سیاسی در سفارت انگلیس به پایان رسیده بود.

۲ - به این بهانه که این شاهزاده بدهکار دولت روس است.

شاید ایرانیان به زودی بتوانند بر مشکلات ناشی از انقلاب خود فائق آیند و اوضاع کشورشان را سامان دهند اما این چیزی جز امید واهی بیش نبود. سرانجام دولت انگلستان تصمیم گرفت واکنشی از خود نشان دهد.

وزارت امور خارجه در روز ۱۴ اکتبر پس از تبادل نظر با روسیه به اطلاع دولت ایران رسانید، چنانچه ظرف سه ماه در راههای جنوبی کشور نظم و آرامش برقرار نگردد، بر تشکیل نیرویی از ژاندارمهای ایرانی به فرماندهی افسران ارتش حکومت هند، پافشاری خواهد کرد. سر ژرژ بارکلی، وزیر مختار انگلیس در تهران، که اخطاریه دولت متبوع خود را به اطلاع وزارت امور خارجه ایران رسانیده بود در یادداشتی خصوصی به کاکس نوشته بود:

«اگر تا روز قیامت هم احتمالاً پافشاری کنیم، تا زمانی که دولت ایران را تحت فشار قرار نداده باشیم، طرح مان ثمره مطلوبی را بیار نخواهد آورد... به هر حال امیدوارم که دولت، پولی به دست آورده تا بتواند به این فعالیتها دست بزند و ما را هم از الزام پافشاری بر نقشه خود آسوده سازد چه نتیجه اش چیزی جز ناتوانی ما نخواهد بود مگر اینکه دولت ایران را تحت فشار قرار دهیم».

این یادداشت راهزنهاي جنوب ایران را تحت تأثیر قرار نداد - تازه اگر از آن چیزی شنیده بودند. از سویی در روز ۳۰ اکتبر خطر حمله قبيله «راوی» به لنگه چنان قریب الوقوع می نمود که بنا به درخواست کاکس، نیروی دریایی انگلستان در آنجا نیرو پیاده کرد و به مدت یکماه در آن بندر استقرار یافت. بعدها سرقت مسلحانه در راههای جنوب کاهش یافت - احتمالاً به سبب نامساعد بودن هوا. وزیر مختار انگلیس گزارش کرده بود که اخطار انگلیس با وجودی که اعتراضات خشم آگینی را در ایران و هند در پی داشته، مع الوصف تأثیرش بر دولت ایران مطلوب بوده است.

دولت ایران حتی با وجودی که نظام السلطنه، حاکمی سنگدل ولی معروف به جدیت و پرنحرک بودن را به شیراز گسیل داشته بود اما کاکس بدبینانه به اوضاع می نگریست. نظام السلطنه متأسفانه با صولت الدوله، یکی از جاه طلبترین سران ایل کوچنده قشقایی خیلی صمیمی و نزدیک بود از این روی در بهار بعد بی نظمی های شرم آوری بوجود آمد که سر والتین چیروول "SIR VALENTINE CHIROOL" مدیر بخش

خارجی مجله تایمز آن را به تصویر کشانیده است.

در اوایل سال ۱۹۱۱ چیرول مهمان آقای کاکس در بوشهر بود و چون از مجالست با میزبانش کمال استفاده را می‌برده، توانسته بود مقالات تحسین‌انگیزی در باره «منافع انگلستان در خلیج فارس» به رشته تحریر در آورد. در این موقع یکی از خانواده‌های سرشناس شیراز، خانواده قوام بود که ریاست بر ایل خمسه را در دست داشت^(۱). ایلات خمسه و قشقایی با هم دشمن بودند، اما حکمران جدید در بدایت امر چنان با دو نفر رؤسای ایل خمسه - که هر دو هم برادر بودند - دوستانه رفتار می‌کرد که تصور می‌رفت بتواند به این خصومت‌ها خاتمه دهد. اما یک روز در حالی که این دو برادر به دیدار نظام السلطنه رفته بودند بازداشت شدند. از طرفی هم مجلس مشروطه در تهران با خانواده قوام میانه خوبی نداشت و از آن بیزار بود. اما بختیارها پی به نقشه‌ای برده بودند که طراحان آن در صدد بودند سلطه قشقایی‌ها را مستحکم سازند، بنابر این جار و جنجال بختیارها برای آزادی برادران قوام، مجلس و دولت را وادار به سازش نمود طوری که آنها پذیرفتند نظام السلطنه باید برای مدتی هر دو را از طریق بوشهر به اروپا اعزام دارد. بعد از آزادی، در حالی که آن دو برادر در سکوت شب به راه افتاده و چند فرسنگی هم بیش نرفته بودند به دام راهزنها افتادند که در این حمله برادر کوچکتر از پای درآمد. قوام‌الملک برادر بزرگتر، که از روی احتیاط و دوراندیشی قاطرش را با یک رأس اسب عوض کرده بود توانست از مهلکه گریخته و چهار نعل مرکوبش را تاخته و راهی شیراز گردد و در کنسولگری انگلیس پناه جوید. به دنبال این رخداد ایل خمسه به طرفداری از قوام برخاست و تعداد سه هزار نفر جنگجو به شیراز اعزام داشت. قشقایی‌ها هم در مقابل همین شیوه را در پیش گرفتند که در نتیجه شهر شیراز به مدت ۵ ماه کاملاً به صحنه‌ای از شورش، قتل، جنگ و چپاول مبدل شد. در این حادثه حدوداً ۵۰۰ نفر جان باختند و چهار یا پنج برابر آن نیز زخمی شدند. لذا کاکس تمام تلاش و توان خود را به کار بست تا ضمن اینکه نظام السلطنه را از کارهای نابخردانه‌اش باز دارد موافقت دولت انگلیس را هم بر ضرورت جلوگیری از کشتار همگانی - که سران قشقایی تهدید می‌کردند - به دست آورد. سرانجام اعتراض کاکس کارساز از کار

۱ - خمسه واژه‌ای عربی است که به معنای عدد ۵ است و این ایل منشکل از تیره‌های عرب، بهارلو (ترک)، اینانلو، نفر و باصری است.

در آمد و در ماه سپتامبر، چهار اسواران جمعی هنگ سواره ۳۹ مرکزی 39TH. CENTRAL "INDIA"، به منظور تقویت گاردهای کنسولی در شیراز و اصفهان، در بوشهر پیاده شد و هیئت سیاسی انگلستان به نظام السلطنه هشدار داد چنانچه بر تداوم اعمال خلافش پافشاری کند، دولت انگلستان او را جوابگو خواهد شناخت.

نظام السلطنه بعد از تلاش‌های بیهوده‌ای که به کار بست تا شاید خشم دولت انگلستان را فرو نماند - چه به کاکس گفته بود که او در این جریان تنها خواسته است که در جنوب ایران ایالتی مستقل بوجود آورد که با دولت انگلستان روابطی دوستانه داشته باشد - ایالت فارس را ترک و کلیه دارایی‌های نامشروعی را هم که به دست آورده بود با خود برد.

اما آشوب و ناامنی کماکان در جنوب ایران ادامه یافت زیرا جنگویان ایلیاتی که شیراز را ترک کرده بودند در اطراف پراکنده شده و به غارت مسافران می‌پرداختند. خانم راس "ROSS"، پزشکی که به اطراف مسافرت می‌کرد و بیماران را یاری می‌داد در ماه اکتبر دو بار مورد حمله راهزنان قرار گرفت که در مورد ثانی قشقای‌ها او را غارت کرده بودند. قشقای‌ها به دو گروه از نظامیان هندی هم که رهسپار شیراز بودند حمله کرده و آقای اسمارت، نایب کنسول انگلیس، در حالی که سواران هندی او را اسکورت می‌کردند در این حمله زخمی شد و بطور موقت به اسارت در آمد. ضمناً در دو عملیات جداگانه که در شب عید کریسمس ۱۹۱۱ و روز هدیه "BOXING DAY" رخ داد شش نفر نظامی هندی کشته و یازده نفر زخمی شدند. اگر دولت انگلستان و حکومت هند توصیه‌های آقای کاکس را به کار می‌بستند و پیش از اعزام نظامیان هندی به مناطق داخلی، با رؤسای قبایل و کدخدایان روستاهای واقع در مسیر شیراز تماس می‌گرفتند، این رویدادها رخ نمی‌داد. از طرفی موقعی که سواره نظام‌های هندی به مقصدشان رسیدند همان سر درگمی‌های اداری، که اغلب کاکس را از ته دل می‌رنجانده آشکار شد. این سوار نظام‌ها به شیراز و اصفهان اعزام شده بودند تا کنسولگری و خارجی‌های ساکن در دو شهر فوق را در مقابل حملات انبوه راهزنان مسلح - که همان عشایر باشد - محافظت کنند، اما دولت انگلستان قادر به اتخاذ تصمیم نبود که آیا برای باز نگه داشتن راهها از آنها استفاده کند یا نه. ضمناً آنها در شیراز و اصفهان بطور موقت مورد نیاز بودند. شایان ذکر است که شمار زیادی از

ایرانیان از حضور این سواره نظام‌ها بسیار متنفر بودند و به تلافی اعدام یک نفر روحانی بلند مرتبه شیعه^(۱) در تبریز و به توپ بستن آرامگاه (حضرت) امام رضا (ع) در مشهد توسط روس‌ها بگونه‌ای غیرمنطقی دق دلشان را تو دل این نظامیان هندی که عمدتاً هم مسلمان بودند، خالی می‌کردند. بنابر آنچه گذشت آنها در شیراز و اصفهان تنها در پادگان‌ها استقرار یافته و راه‌ها هم کماکان ناامن بود.

در همین گیر و دار کاکس با مشکل جدی‌تری روبرو شد و آن قاچاق اسلحه بود. در دسامبر ۱۹۰۹ کنفرانس بین‌المللی اسلحه در بروکسل تشکیل شد و هدف آن این بود که شرکت کنندگان به توافقی مثبت و کارساز دست یابند که بتوانند تجارت اسلحه و قاچاق مهمات و جنگ افزارهای ساخت اروپا و عبور آن از طریق مسقط و بنادر داخلی خلیج فارس به افغانستان، مرز شمال غربی هند، ایران و عربستان سرکوب و یا دست کم محدود سازند.

در اوایل آن سال مذاکرات ناموفقی پیرامون این موضوع انجام گرفته بود که چون دولت فرانسه نمی‌خواست بدون بده بستانی محکم به دادن امتیازی تن در دهد - در این مورد به شکل مستعمره گامبیا - و از سویی نظر به اینکه تجارتخانه‌های فرانسوی که به کار اسلحه می‌پرداختند در امور سیاسی هم اعمال نفوذ می‌کردند لذا دولت‌های انگلیس و فرانسه پیش از تشکیل کنفرانس نتوانستند به چارچوب مشترکی راجع به این قرارداد دست یابند. در این کنفرانس حتی این موضوع که پاره‌ای از کشورهای آسیایی در آینده باید در زمره مناطق ممنوعه - که کلاً شامل کشورهای آفریقایی می‌شد - در آیند، مورد بحث و گفتگو قرار نگرفته بود. جیبوتی، بندری فرانسوی، واقع در کناره آفریقایی دریای سرخ پایگاه میانی داد و ستد تجار فرانسوی بود که از آنجا اسلحه بطور قاچاق به مسقط فرستاده می‌شد. ضمناً تجار و قاچاقچیان اسلحه فرانسوی در مجلس نمایندگان "CHAMBER OF DPUTIES" حامیانی چند نیز داشتند و یکسال بعد از آن کنفرانس نافرجام، خبرنگار مجله "TIMES" دیدگاه‌های خود را در این مورد اینگونه به تحریر کشیده بود: «این گروه اندک.... که از منافع آنها دفاع می‌کنند قطعاً با سایر گروه‌های اقتصادی نیز همدلی و تفاهم

۱ - منظور روحانی شهید ثقة الاسلام تبریزی است که در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ هجری قمری به دست قزاقان روسی به همراه تنی چند از مبارزان راه آزادی به دار آویخته شد - مترجم.

دارند و در هر لحظه می‌توانند ائتلافی قدرتمند و در عین حال پر صلابت بوجود آورند. علاوه بر این می‌توانند با طرح این موضوع که اگر قاچاق اسلحه سرکوب شود، جیبوتی.... منشأ عمده رونقش را از دست خواهد داد، به نمایندگان که بطور جدی در امور استعماری ذینفع اند، متوسل شوند»^(۱).

دولت فرانسه به دنبال اعتراض این گروه بر حقوقی را که به موجب قرارداد ۱۸۶۲ به دست آورده بود پافشاری کرد و به کنفرانس دسامبر هم به این بهانه که به زمان دیگری موکول خواهد شد، پایان داد - نام دیگری برای شکست کنفرانس. این موضوع دولت انگلستان و حکومت هند را مجبور ساخت تا بجای اینکه - مثل گذشته - به قراردادهای بین‌المللی دل خوش دارند، خود راساً تدابیر جدی‌تری، بکار بندند. بنابر این نخستین کاری که می‌بایست انجام دهند این بود که اقدامات حفاظتی را در ساحل مکران شدت بخشند تا موجبات ضرر و زیان واسطه‌های صادرکنندگان اسلحه را فراهم آورند. از مجموع اسلحه‌ای که در سال ۱۹۱۱ برای صادرات مجدد "RE-EXPORT" به مسقط وارد شد ۱۴ درصد فرانسوی و ۲۲ درصد انگلیسی بود که این خود مؤید نظر مجله تایمز بود که نوشت: «ما عملاً جنگ افزارهایی را که برای از پای درآوردن سربازان انگلیسی بکار می‌روند از رودخانه تایمز بارگیری کرده و همزمان مبالغ هنگفتی هم هزینه می‌کنیم تا از رسیدن آنها به مقصد جلوگیری نماییم»^(۲).

بقیه جنگ افزارهای که به مسقط وارد می‌گردید عموماً ساخت آلمان و بلژیک بود. قاچاق اسلحه به افغانستان و مرز هند در دست غلزایی‌ها "GHILZAIS"، یکی از طوایف قدرتمند افغانی بود که سلطان مسقط با حضور آنها در مرکز کشورش مخالفت می‌کرد. سوداگران مسقطی، جهازات محلی را بکار می‌گرفتند و اسلحه قاچاق به کرانه‌های ایران و بخصوص به منطقه آشوب زده مکران می‌فرستادند و در آنجا «سرداران» بلوچ ضمن اینکه به عنوان جاسوس غلزایی‌ها عمل می‌کردند شتر نیز برایشان تهیه می‌نمودند. سرداران بلوچ در دهه الی ۱۲ مایلی ساحل به انتظار نشسته و زمانی که جهازات می‌رسیدند آنها نیز به ساحل رفته و محمولات را بار شتر کرده و راهی مناطق داخلی می‌شدند - در ضمن به

1 - THE TIMES, 29. XII. 1910.

2 - LOC, CIT. 4. IV. 1910.

سران و کدخدایان مختلفی هم در بین راه عوارض می‌پرداختند. سلطان مسقط با موقعیت دشواری دست به گریبان بود چه در بین رعایای ساکن در مناطق داخله از محبوبیت برخوردار نبود و دلیلش هم عمدتاً این بود که او به مداخلات، انگلستان در تجارت برده تن در داده بود.

فرانسوی‌ها با هر اقدامی که منافع سیاسی کشورشان را به خطر می‌انداخت مخالفت می‌کردند و این در حالی بود که کاکس بر خلاف میل باطنی، مجبور شد آن مصالح عالی درک کند که موجب شده بود تا دولت انگلستان در یاری رسانیدن به سید فیصل در اینگونه موارد، تحرک چندان از خود نشان ندهد. از دیگر سو عوارض گمرکی‌ای را که سلطان بابت واردات اسلحه به دست می‌آورد، در برابر ناتوانیش که نمی‌توانست برای دوستان انگلیسی خود کار بیشتری را انجام دهد، بدون شک برایش تسلی بخش بود.

در واپسین روزهای سال ۱۹۱۰ وقوع رخدادی مصیبت بار در دوبی، واقع در سواحل متصالح، افکار عمومی را در بریتانیای کبیر بر لزوم اتخاذ تدابیری شدید علیه قاچاق اسلحه بسیج کرد. شیخ دوبی رفتارش بالنسبه بهتر از شیخ سابق آنجا بود که کاکس در هنگام مرگش نوشته بود:

«شیخ مرحوم.... بی اندازه خشن و بی فرهنگ و نادان بود که جز نعره کشیدن کلامی بر زبان جاری نمی‌کرد و فرزندش هم عیناً رفتاری مشابه در پیش گرفته است». اما در واقع او فردی شیاد بود.

انگلیسی‌ها اطلاع یافته بودند که از آغاز محاصره دریایی علیه مکران، اسلحه در سواحل متصالح تخلیه و از آنجا به بنادر خلیج فارس فرستاده می‌شود.

در دسامبر ۱۹۱۰ ناو سلطنتی هیاسینس "HYCINTH" به دوبی رفته بود تا نماینده انگلستان را در آنجا - تا حدودی بر خلاف میل شیخ - منصوب سازد. در آنجا به فرمانده شناور یاد شده اطلاع داده بودند که اسلحه قاچاق بطور پنهانی در آن بندر نگهداری می‌شود. لذا در روز ۲۳ دسامبر از شیخ بوتی "BUTTI" خواسته شد تا به جستجوی آن پردازد. شیخ عملیات تجسس را بگونه‌ای سرسری و با تأخیر انجام داد.

بنابر این ناخدا یکم دیک "CAPT. DICK" پیامی به شیخ فرستاد - که به دستش هم نرسید - که خود قصد دارد در شب کریسمس جهت جستجوی دو باب خانه مظنون، نیرو

پیاده کند. لذا ناخدا خود با هفتاد نفر ملوان و تفنگدار دریایی در آنجا پیاده و در یکی از خانه‌ها - که در آن هم چیزی به دست نیامد - به جستجو پرداخت و هنگامی که با همراهانش راه افتاد تا خانه دیگری را جستجو کند، زیر آتش جنگ‌افزار تعدادی عرب قرار گرفت. در پاسخ، آنها و توپخانه ناو جنگی هیاسینس نیز به تیراندازی پرداختند. در ضمن شیخ هم با قبول هرگونه خطر جانی تمام توانش را بکار برد تا به آن اوضاع خاتمه دهد. در این حادثه ۱۴ نفر انگلیسی و ۳۷ نفر عرب کشته و یا زخمی شدند. دریادار اسلید "ADM. SLADE" - که برای یک هفته تعطیلات کریسمس را در عمارت نمایندگی سیاسی در بوشهر می‌گذرانید - و میزبانش کاکس در روز ۲۷ دسامبر از وقوع این حادثه با خبر شدند، که بی درنگ هم راهی دوبی گردیدند.

در دوبی، آنها به شیخ اولتیماتوم دادند تا ضمن اینکه ۴۰۰ قبضه تفنگ تسلیم کرده، مبلغ ۵۰/۰۰۰ روپیه هم به عنوان غرامت بپردازد و با استقرار نماینده سیاسی و تأسیس اداره پست در آنجا موافقت کند. با استقرار ناو تیپ جنگی هند شرقی، شیخ چنان شتابزده به آن شرایط گردن نهاد که دست آخر دو شرط اخیر نادیده گرفته شد*.

از آن زمان به بعد مبارزه علیه قاچاق اسلحه ابعاد گسترده‌تری یافت. این ناو تیپ که متشکل بود از ۵ فروند ناوشکن (بعدها ۶ فروند)، سه فروند کرجی توپدار، یک فروند کشتی خدمات ویژه، ۶ فروند موتورلنج ویژه و تعدادی ناوچه توپدار مبارزه با قاچاق که در عملیات محاصره دریایی ساحل مکران و متوقف ساختن و به جستجو پرداختن جهازات بومی در آبهای بین‌المللی و خلیج فارس، شرکت کرد.

ناو تیپ یاد شده جهازات بومی را در آبهای مسقط متوقف نمی‌کرد چه تجربه نشان داده بود که اسلحه‌ای که از آنها مصادره و تحویل مقامات در مسقط می‌گردد دست آخر دوباره به دست قاچاقچیان می‌رسید. موتورلنج‌ها و قایق‌های توپدار مبارزه با قاچاق ۵الی ۶ هفته در مسیرهای مختلف یکسره به گشت زنی می‌پرداختند و تنها با استفاده از بیسیم ایجاد هماهنگی منظم بین این واحدها امکان‌پذیر می‌گردید.

حتی با وجود این، ملوانان زندگی بسیار مشکلی داشتند، بویژه کارکنان قایق‌های

* - خواننده از عبارت فوق بی‌خواهد برد که انگلستان چگونه با نیرنگ و خدعه و در برخی موارد با استفاده از زور و قوه قهریه اعراب حوزه جنوبی خلیج فارس را مطیع و منقاد سیاستهای استعماری خود می‌کرده است - مترجم.

توپدار و موتورلنج‌ها چه پیش از آنکه اسلحه‌ای را کشف کنند می‌بایست به جستجو در صدها فروند جهاز بومی بپردازند و این در حالی بود که عملیات آنها به ندرت در مطبوعات پژواک می‌یافت. کاکس که بعدها از این عملیات به عنوان نمونه‌ای از روحیه تهور افراد نیروی دریایی یاد می‌کرد، به منظور یاری رسانیدن به سرادموند اسلید - با در اختیار گذاشتن تمامی اطلاعاتی که در دست داشت - هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. او در تهیه و تنظیم این طرح، که به منظور فلج ساختن فعالیت‌های قاچاقچیان اسلحه برنامه‌ریزی شده بود و در سال ۱۹۱۰ هم به پایان رسید کمک‌های شایان توجهی به سرادموند کرد.

آدمیرال در ۱۶ فوریه ۱۹۱۱ با ارسال یادداشتی به کاکس او را از نتایج مذاکرات طولانی‌ش با لرد هاردینگ و مشکلاتی که با ترک‌ها در اروند رود وجود داشت، آگاه ساخت. نصب چراغ‌های دریایی و بویه‌های شناور در دهانه اروند رود، برای راهنمایی کشتی‌هایی که به رأس خلیج فارس سفر می‌کردند منحصراً توسط انگلستان و بطور رایگان انجام می‌گرفت. این گونه امور بوسیله شرکت هند شرقی انگلیس که تقریباً در خلیج فارس دارای حق انحصاری بود، صورت می‌گرفت. با افزایش فعالیت‌های کشتیرانی دول بیگانه و رقابت سرسختانه آنها با انگلستان، عاقلانه می‌نمود که این خدمات در دست یک شرکت خصوصی باقی بماند.

کاکس و آدمیرال بگونه‌ای نتیجه بخش تأکید می‌کردند که اجرای خدمات دریایی باید به نیروی دریایی هند "INDIAN MARINE" محول گردد که سرانجام، در زمستان سال ۱۱ - ۱۹۱۰ به تصویب رسید. در این گیر و دار ترک‌ها، که شرکت‌های کشتیرانی آلمانی آنها را علم کرده بودند اعلام داشتند که قصد دارند انجام این خدمات را بر عهده گیرند.

لذا قایق توپدار مرمیس را همراه با تعدادی بویه‌های جدید، به اروند رود اعزام داشتند. از طرفی ترک‌ها چون هرگز مبادرت به مساحی و نقشه برداری آنجا نکرده بودند، بنابر این تنها کاری که از دستشان بر می‌آمد این بود که بویه‌ها و چراغ‌های دریایی را در کنار آنچه را که انگلیسی‌ها نصب کرده بودند، نصب کنند و این در حالی بود که با قمیز توپ و تشر اعلام می‌کردند که قصد دارند بویه‌ها و چراغ‌های دریایی خارجی را با استفاده از قوه قهریه برچینند. افزون بر این ترک‌ها ادعای دارا بودن انحصار دریانوردی در اروند رود

می کردند که اگر عملی می گردید ارتباط خرمشهر با دریا قطع می گشت و کنترل بر صادرات نفت شرکت نفت ایران و انگلیس که پالایشگاهش برکناره ایرانی این رودخانه بنا شده بود، در دست آنها می افتاد. به همین دلیل آدمیرال در روز ۳۰ مارس نوشت: «ما نمی توانیم خرمشهر را به امیال ترک ها واگذاریم». لذا بار اصلی تمام نوشته های کاکس در تمامی مکاتبات و رسمی اش در مورد اوضاع نیز همین بود.

زمانی که این گفته به رشته تحریر در آمد، سرادموند می بایست رهبری لشکرکشی علیه افغانها که جهت قاچاق فصلی اسلحه سرازیر مکران شده بودند، در دست گیرد. آن ایالت مثل گذشته دچار هرج و مرج شده بود و سردار سرشناس و عمده آنجا، «میر برکت»، از دستورات مسوولان ایرانی سرباز می زد و یا به آنها رشوه می داد. او دشمنان محلی اش را در آتش می انداخت، حتی زنان را به سرقت می برد و سرانجام اینکه ساحل مکران را به وحشت انداخته بود. در روز ششم آوریل واحدی از نیروهای انگلیسی به استعداد هزار نفر جهت رویارویی با او و متحدان افغانیش و هم برای حفاظت از سیم ها و ایستگاههای تلگراف هند و اروپا، بندر بمبئی را ترک کرد.

در حالی که رهبری لشکرکشی در دست آدمیرال بود، «سرهنگ دلاماین» COL. "DELA MAIN" که بعدها افتخارات چشمگیری را در بین النهرین نصیب خود کرد، فرماندهی این عملیات نظامی را به عهده گرفت.

در این عملیات میر برکت به سختی شکست خورد و افغانها هم او را تنها گذاشتند و سرانجام این لشکرکشی بطور موفقیت آمیز به پایان رسید. با وجود این عملیات مزبور، وزیر امور خارجه حکومت هند را نگران ساخت طوری که آدمیرال اسلید در روز ۲۱ ماه مه به کاکس نوشت:

«دلیل اینکه اقدامات ما مورد اعتراض قرار گرفت این بود که لرد مارلی LORD "MORLEY" از یکی از تلگراف های من دریافته بود که قصد دارم میر برکت و ساکنان روستاهایی را که به او کمک کرده بودند، گوشمالی دهم. لرد مارلی می ترسید که مبدا اقداماتی از این دست بر مجلس ایران تأثیر گذارد و.... در نتیجه او با هر اقدامی جز جمع آوری اسلحه مخالف بود».

کاکس که پارلمان ایران را می شناخت نباید این نگرانی را چندان جدی گرفته باشد. کاکس به اتفاق همسرش در روز ۲۷ نوامبر بوشهر را به مقصد دربار امپراتوری در دهلی ترک

کرد. در روز ۱۱ دسامبر در حالی که دوستان نزدیکش و تعداد زیادی که تا حدی او را می‌شناختند و حتی کسانی که هرگز او را نمی‌شناختند ولی با کارهای ستایش آمیزش آشنایی داشتند، غرق در شادی و سرور گشته بودند، کاکس مفتخر به دریافت نشان شوالیگری امپراتوری هند، از دست امپراتور گشت.

در این هنگام عقاب‌ها اوج پروازشان را بر فراز آسمان خاور میانه آغاز کرده بودند، اما انگلستان چنان محافظ، گوش به زنگ و با هوشیاری منافع‌اش را حفظ می‌کرد که می‌توانست آنها را از اوج پروازشان فرود آورد.

فصل پنجم

دوستان، دل‌بستگی‌ها و سرگرمی‌های
کاکسی در خلیج فارس

تاکنون آنچه بدان پرداخته‌ایم به رویدادهای مهم دوران تصدی کاکس در بوشهر از سال ۱۹۰۴ تا پایان سال ۱۹۱۱ مربوط می‌شود بنابراین اکنون به نکاتی چند در باره زندگی، دلبستگی‌ها و روابط دوستانه او در خلیج فارس، اشاره می‌گردد.

کاکس در مقابل کارهای سخت و دشواری که انجام می‌داد و مسؤولیت‌هایی را که به عهده می‌گرفت، پاداش‌هایی را هم دریافت می‌کرد - هر چند که خود را مستحق آن نمی‌دانست. به نظر کاکس ساختمان نمایندگی سیاسی که در بیرون از شهر بوشهر قرار داشت، مناسبترین و راحت‌ترین عمارتی بوده که در طول خدمات رسمیش در اختیار داشته است. سلف دورانیش و آینده‌نگر کاکس، ناخدا یکم فلیکس جونز "CAPT.FLIX JONES" * جمعی نیروی دریایی هند که در دهه پنجاه قرن ۱۹، برای منافع و نفوذ انگلستان در خلیج فارس و بغداد، خدمات ارزنده‌ای را انجام داده است، این محل را برای بنای اردوگاه تابستانی به عنوان پیشکش از دولت ایران دریافت کرده بود.

* - وی در اواسط قرن ۱۹ میلادی نماینده سیاسی بحریه هند در خلیج فارس بود و به فعالیت‌های جاسوسی به نفع بریتانیا می‌پرداخت. قابل ذکر است که در موقع اشغال بوشهر در سل ۱۸۵۶ وی رهبری اطلاعاتی این اشغال را به عهده داشت. برای اطلاعات بیشتر ن. ک. گرنی داد: لشکرکشی انگلیس به جنوب ایران، و جی. بی. کلی «هجوم انگلیس به جنوب ایران» ترجمه حسن زنگنه، انتشارات کنگره هشتادمین سالگرد شهادت رئیسعلی دلواری، بوشهر، ۱۳۷۳ مراجعه فرمایید - مترجم.

در خلال جنگ کوتاه انگلیس - ایران در سال ۷ - ۱۸۵۶ این اردوگاه به صورت پایگاه تدارکاتی جهت لشکرکشی انگلیس به خرمشهر درآمده بود. از آن موقع به بعد هر کس که در آن عمارت سکونت می‌یافت چیزهایی را هم به آن می‌افزود. اما اشکال عمده این عمارت این بود که تک و تنها و در منطقه‌ای پرت و دور افتاده، حدوداً در ۷ مایلی بوشهر، واقع شده بود.

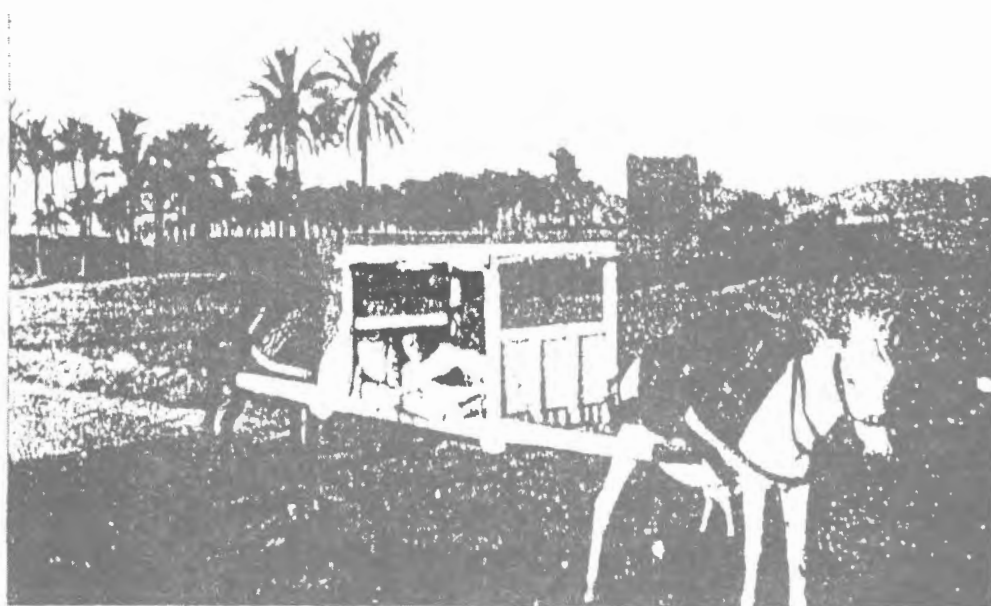
تنگستانیهای ساکن در پس کرانه‌هاگاه و بیگاه از این وضع سود جسته و زمانی که از حکمران ایرانی بوشهر شکایت و یا اعتراضی داشتند و تصور می‌کردند که باید آن را در معرض افکار عمومی قرار دهند، با جنگ افزارهای خود بر آن عمارت آتش می‌گشودند. اما بعدها با استقرار یک واحد کوچک نگهبان، جهت اجرای وظائف نگهبانی در شب که همواره کاری شدنی بود، در موقع بروز اغتشاشات، از آن عمارت بخوبی محافظت می‌گردید.

از دیگر سو، بندر بوشهر هم نارسایی‌های ویژه خود را داشت. در این بندر کشتی‌هایی که آبخورشان بالا بود مجبور بودند در فاصله زیادی از بندر، لنگر بیندازند*. موقعی که خانواده کاکس با یکی از کشتی‌های مسافری خط بریتیش ایندیا "BRITISH INDIA" وارد بوشهر شد اعضاء آن مجبور شدند فاصله دقیقاً چهار مایلی را با یکی از جهازات تشاله‌ای** بومی - در دریایی متلاطم و آفتابی سوزان که بی اندازه برایشان خسته‌کننده و ناخوشایند بود - خود را به خشکی برسانند. مسیر «سبزآباد»*** به بوشهر، در فصل زمستان و ریزش باران مملو از گل و لای می‌گردید و به صورتی آزاردهنده در می‌آمد و در گرمای سوزان تابستان هم، تمامی این راه پر از گرد و خاک می‌گردید و این در حالی بود که به سبب عبور کالسکه‌ها شیارهای عمیقی نیز در آن شن‌های نرم و روان بوجود می‌آمد. چون در آن هنگام هنوز پای ماشین سواری به ایران باز نشده بود، خانواده کاکس و خانم فولر "FOWLER"، دوست و ملازم خانم کاکس از سال ۱۹۰۴، مسیر سبزآباد

* - در بندر بوشهر لنگرگاه بیرونی را «غاوی» یا «ظهر» می‌نامند - مترجم.

** - یک نوع جهاز محلی که کالا و یا مسافر را از کشتی‌های تجاری به ساحل و یا بالعکس می‌رسانند - مترجم.

*** - این روستای خوش آب و هوا در چند کیلومتری جنوب بوشهر قرار دارد که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مقر کنسولگری بریتانیا در آن قرار داشته است - مترجم.



وسیله ایاب و ذهاب خانم کاکس در بوشهر
(فاصله بین سبزآباد - بوشهر)

به بوشهر را با درشکه‌ای دو نفره که دو رأس یابوی زرنگ و قوی هیکل آن را به حرکت در می‌آورد، طی می‌کردند.

بدترین دشواری در سبزآباد نبود آب آشامیدنی بود چه آب بوشهر شور مزه، آلوده، ناسالم و در موقع شیوع امراض مُسری، مصرف آن خطرناک هم بود. لذا گاری و اسب‌های نمایندگی سیاسی روزانه با ۸ عدد چلیک بزرگ به شهر فرستاده می‌شد تا آبی را که ناخدایان کشتی‌ها از روی لطف برای کاکس به بوشهر فرستاده بودند، تحویل گیرد. این آب می‌بایست روزانه به مقدار معینی برای پخت و پز، نوشیدن و نظافت سر و صورت به مصرف می‌رسید و یکبار هم که سر پیشخدمت برای اصلاح صورت مهمان آقای کاکس، «کاپیتان صاحب» "CAPTAIN SAHIB" * یک کوزه آب اضافی آورده بود، بسیار شرمنده شد زیرا به او تذکر دادند که این صاحب منصب نیروی دریایی صورتش را اصلاح نمی‌کند. هنوز در بوشهر چراغ برق و بادبزنی برقی وجود نداشت اما در آنجا یخ ساخته می‌شد، لذا در ساعت ۵ صبح هر روز، شتر نمایندگی سیاسی برای دریافت سهمیه یخ - که دورش پتو و یا کاغذ می‌پیچیدند - آماده می‌گردید. ناظر بازار - متصدی خرید خواروبار - مسیر رفت و برگشت ۱۴ مایلی سبزآباد - بوشهر را هر روزه با الاغش طی می‌کرد. بعضی موقع که ناوهای جنگی نیروی دریایی انگلیس از بوشهر دیدن می‌کردند و یا کشتی‌های پُستی مسافرینی را که عازم تهران بودند به این بندر می‌آوردند، اگر خانم کاکس مقدار زیادی غذای کنسرو شده و یا خواروبار ذخیره نمی‌کرد، برای آقای کاکس دشوار بود که بتواند از پس پذیرایی از این مهمانها، برآید. خانواده کاکس خود مرغ و خروس نگهداری می‌کردند و آب سودای مورد نیازشان را هم خود می‌ساختند اما سیلندرهای خالی را جهت پر کردن به بمبئی می‌فرستادند.

بنابر این «شیطان» آشپز مهربان آنها از اینکه بعضی موقع و تنها با یک روز اطلاع قبلی می‌بایست برای تعداد زیادی از صاحب منصبان نیروی دریایی هند غذا تهیه کند و یا تمامی نان مصرفی روزانه کارمندان و ساکنان عمارت نمایندگی را طبخ کند - و هرگز هم غرولند نمی‌کرد - از نظر تهیه خواروبار با مشکلی مواجه نبود.

* - خدمتکاران و پیشخدمت‌های هندی افسران ارشد نیروی دریایی و بویژه فرماندهان کشتی‌ها را «کاپیتان صاحب» خطاب می‌کردند - مترجم.

در بوشهر گروه معدودی اروپایی زندگی می‌کردند. تا پیش از سال ۱۹۰۷ نماینده سیاسی روسیه در بوشهر سمت‌اش کنسول بود اما بعدها یک نفر ژنرال کنسول در آنجا مستقر گشت. نماینده سیاسی آلمان سمت‌اش کنسول و نمایندگان فرانسه و عثمانی هم‌گاه و بیگاه نایب کنسول بودند. کاکس در تمامی دوران خدمتش در بوشهر مسئولیت حفظ منافع کشور هلند و گاه هم فرانسه را در این بندر به عهده می‌گرفت و با جدیت تمام این وظائف افتخاری را انجام می‌داد. او در یکی از شاه‌نشین‌های عمارت سبزآباد که با دفتر اصلی کارش فاصله داشت دو عدد میز چیده بود و وظایف اداری نایب کنسول فرانسه و هلند را در آنجا انجام می‌داد. بر روی هر یک از این میزها مقداری کاغذ عنوان‌دار، پاکت نامه، مهرهای اداری، دفتر اندیکاتور و تعدادی هم کلاسور و پرونده، دیده می‌شد. کاکس نه از روی هوس و برای سرگرمی این نظم را بوجود آورده بود، بلکه بیشتر بخاطر تسهیل کارها بود و یک نفر شهروند فرانسوی ساکن در پوندیشاری "PONDICHARY" که درخواست روایت می‌کرد در واقع خیلی برایش فرق می‌کرد که آن را با کاغذ عنوان‌دار و مهر کنسولی فرانسه دریافت دارد. کاکس تمام اخبار راجع به جنوب ایران که مورد علاقه این دولت‌ها بود به نمایندگی‌هایشان در تهران گزارش می‌کرد و این در حالی بود که تعطیلات ملی و مراسم سالگردهای آنها را هم به موقع رعایت می‌کرد. مثلاً سرپرسی کاکس، ژنرال کنسول انگلیس، در روز تولد ملکه ویلهلمینا^{***} رسماً شرکت می‌کرد و این دیدارها را در دفاتر مربوطه ثبت می‌نمود. وی «بازی» این وظایف اداری را در نمی‌آورد بلکه فردی بود دقیق که تمام وظائفش را با جدیت انجام می‌داد.

سایر افراد این گروه کوچک اروپایی در بوشهر عبارت بودند از کارمندان کنسولگری‌ها، مدیران بلژیکی گمرک، کارمندان و کارکنان انگلیسی قرنطینه، تعدادی تجار انگلیسی، مدیران بانک و نمایندگان خطوط کشتیرانی که علیرغم رقابت‌های بین‌المللی، آنها با هم روابطی گرم و دوستانه داشتند.

تابستانها و در هوای گرم، مهمانی‌های عصرانه و بازی تنیس - که طبیعتاً در زمینی

* - منطقه‌ای در ساحل کروماندل هند که در گذشته عمدتاً فرانسوی‌ها و هندی‌های فرانسوی تبار در آنجا ساکن بوده‌اند

- مترجم.

*** - QUEEN WILHELMINA

سفت و سخت - انجام می‌گرفت - و در فصل‌هایی هم که هوا به سردی می‌گرایید، صحراگردی و بیشتر بازی تنیس، سرگرمی عمده آنها را تشکیل می‌داد. در میان این اروپایی، دو رویداد مصیبت بار رخ داد.

در مارس ۱۹۱۳ ژنرال کنسول روسیه، دمیتریف "DMITRIEFF" دست به خودکشی زد. او تصمیم خود را با آقای کاکس در میان گذاشته بود و ایشان علیرغم این باور که آنان که راجع به خودکشی حرف می‌زنند تهدیدشان را عملی نمی‌سازند، این موضوع را جدی گرفته و طبق گفته خانم کاکس - به مافوق دمیتریف هم هشدار داده بوده است - که بدان توجه‌ای نشان داده نشد. در همان سال آدمکشی ناشناس، آقای ام. کنستانت "M. "CONSTANT"، مدیر بلژیکی گمرک که به اتفاق همسرش از یک جشن مهمانی به خانه بر می‌گشت را مورد حمله قرار داد که در این حادثه همسرش در جا جان سپرد و خود نیز به شدت زخمی شد.

اتباع انگلستان در جنوب ایران علی‌القاعده شهروندانی درست و حسابی بوده و این استحقاق را داشته‌اند که در موارد قانونی همه‌گونه کمک از آقای کاکس دریافت دارند. روابط کاکس با تجار انگلیسی آن حدود نیز بسیار گرم و صمیمانه بود و بیشتر اوقاتش هم مصروف حل و فصل گرفتاریهای آنها با مقامات ایرانی می‌شد که به سبب کاهلی و فساد اداری آنها، بدهکاران دلگرم می‌شدند تا به تعهدات مالی خود عمل نکنند. حکام بنادر عربی خلیج فارس روی هم رفته بنحوی شایسته‌تر این موضوع را رعایت می‌کردند و شیخ مبارک، حکمران کویت، گرچه نظارت سختگیرانه‌ای بر اتباع خود اعمال می‌کرد مع الوصف نسبت به بازرگانان خارجی رفتاری عادلانه در پیش می‌گرفت.

ضمناً شیخ خزعل، دوست آقای کاکس هم به همین طریق عمل می‌کرد. با وجود که انگلیسی‌ها عموماً حیثیت و اعتبار برای کشورشان بوجود می‌آورند موارد استثنایی هم وجود داشت که آقای براون "MR. BROWN" نماینده شرکت آلمانی وانکھوس در بندر لنگه یکی از آنها بود. او در دسرهای زیادی را بوجود می‌آورد و با وجودی که برای منافع آلمانها کار می‌کرد در عین حال طوری مردم را گمراه می‌ساخت که تصور کنند با نماینده یک شرکت انگلیسی وارد معامله شده‌اند. او در سال ۱۹۱۴ در بین‌النهرین رسماً به آلمانها ملحق شد.

دیگری فردی بود که رفتارش کمتر خطرناک اما بیشتر آزاردهنده بود. کاکس در گزارش سال ۷ - ۱۹۰۶ مربوط به خلیج فارس، درباره او اشاره می‌کند که:

«مهندس معدن انگلیسی که به استخدام اعیان زاده‌ای ایرانی درآمده است نظر به اینکه همواره مست و لایعقل است و بیشتر اوقات هم به هذیان و یاوه‌گویی می‌افتد به لیاقت و توانایی فنی‌اش اهمیت داده نمی‌شود و با وجودی که به موجب توافق، به او توصیه شده است که بطور جدی در کارهای محوله رازدار باشد، مع الوصف آقای (فلان) با هر کس که تماس می‌گیرد مطالب محرمانه را آزادانه در میان می‌گذارد».

کاکس به علم جغرافیا علاقه فراوانی داشت و انتقال او به بوشهر مانع از آن نشد که دست کم یک خدمت ارزنده و چندین خدمت کم اهمیت‌تری را به این علم نکند. در سال ۱۹۰۴ که حکومت هند هنوز هم تحت تأثیر انگیزه‌های جدی حکمرانی لرد کرزن قرار داشت، تصمیم گرفت - که کار عاقلانه آن است - که با توجه به اهمیت روزافزون منطقه خلیج فارس و توجه‌ای که قدرتهای بیگانه به این منطقه مبذول می‌دارند، اسناد و اطلاعات خود را در مورد اوضاع جغرافیایی، ساکنان و ذخایر ساحلی این آبراه - به یک اندازه - روز آمد کند.

بنابر این حکومت هند به یکی از افسران که مهارتش در این رشته، او را بگونه‌ای چشمگیر صاحب صلاحیت کرده بود مأموریتی ویژه داد تا این مقصود را به انجام رساند. این افسر گوردن لورمر "GORDON LORMER"^{۳۳} جمعی واحد خدمات هند بود که با مرگ نابهنگامش به علت سانحه‌ای در سال ۱۹۱۴ حکومت هند را از کارمند خدمات کشوری برجسته‌ای و کاکس و همقطاران‌ش را از دوستی کوشا و باوفا محروم ساخت.

همکاری با او در کارهای تحقیقاتی و پژوهشی موجب شد که کاکس به منظور جمع‌آوری اطلاعاتی راجع به نقشه‌برداری و توپوگرافی "TOPOGRAPHY"، به سفرهای کوتاه مدت متعددی - از طریق دریا و خشکی - مبادرت ورزد که در نتیجه آن توانست عرض و طول جغرافیایی مناطقی را تعیین کند و یا اختلافات موجود درباره هر دو سوی

۳۳ - به منظور آشنایی از مطالعات لورمر پیرامون جنو ایران ن. ک. ج. ج. لورمر «راهنمایی خلیج فارس - تاریخ و جغرافیای استان بوشهر»، ترجمه سید محمد حسن نبوی، انتشارات نوید شیراز با همکاری بنیاد ایران‌شناسی - شعبه استان بوشهر، ۱۳۷۹.

خلیج فارس را برطرف سازد. اما برای کاکس دشوار بود که برای مدتی طولانی از محل کارش دور شود و به سفرهای تحقیقاتی جدی دست یازد. اما بهر حال توانست به سفری کوتاه مدت برود. او از بوشهر و با عبور از پس کرانه‌ها و با همکاری شیخ خزعل توانست به بهبهان و جنوب ایالت خوزستان سفر کنند و در زمستان سال بعد هم این فرصت را به دست آورد تا برای انجام سفر پراهمیت‌تری، راهی کرانه عربی خلیج فارس گردد.

در مورد سرزمین‌های بین رأس الخیمه - در عمان متصل واقع در دماغه مسندام - و واحه بوریمی "BURAIMI"، اطلاعات و دانستیهای بسیار اندکی در دست بود، لذا با توجه به اهمیت موضوع الزامی می‌نمود که تحت هر شرایطی باید عرض و طول جغرافیایی این واحه‌ها را به دقت تعیین کرد. کاکس مصمم شد که خود با همکاری فرمانده کشتی لارنس - که در اختیار نماینده سیاسی انگلیسی در خلیج فارس بود - عملیات مساحی و نقشه‌برداری این منطقه را انجام دهد. کاکس با کشتی یاد شده عازم ابوظبی شد و در آنجا فرمانده شناور فوق، ناویان سی. آ. اسکات "LT. C. A. SCOTT"، افسر ناوبری با یک دستگاه کروномتر (گاه شمار) و یک دستگاه سکستانت "SEXTANT" (آلت زاویه یاب) در اختیار او قرار داد. به منظور اینکه از این کروномتر بهترین استفاده ممکن را کرده باشند کاکس و اسکات تسمه‌ای را به دو حلقه لاستیکی به قطر تقریبی یک فوت که مانند حلقه‌های زنجیر به هم متصل بودند وصل کردند و کروномتر را از حلقه زیرین آویزان نموده و این در حالی بود که چوب خیزرانی را هم از حلقه فوقانی گذراندند و آنگاه دو نفر کارگر عرب هم قد - که مخصوصاً برای انجام این کار آنها را برگزیده بودند - دو سر تسمه را بر دوش خود حمل کردند. کاکس و اسکات در تمامی راه پشت سر دو کارگر حرکت می‌کردند و یکی از آنها هم همیشه مواظب بود که مبادا در موقع توقف کاروان، این دستگاه به زمین تماس پیدا کند. کاکس می‌نویسد^(۱): «کار خسته‌کننده‌ای بود چه ما می‌بایست پشت سر این کارگران صدها مایل و یا بیشتر بر روی زمین‌هایی که پوشیده از ماسه‌های نرم و سنگین بود پیاده حرکت کنیم، اما نتایجی که به دست آوردیم و بعدها که در کشتی لارنس پی بردم که دستگاه بنحوی مطلوب عمل کرده و افزون بر آن ناویان اسکات هم مشخصات

جغرافیایی چندین منطقه و از جمله منطقه بوریمی را بگونه‌ای بسیار رضایت بخش به ثبت رسانده، همگی توجیه‌گر این کارهای طاقت فرسای ما شدند».

سرزمین‌هایی که آنها مورد مطالعه قرار داده بودند با آنچه راکه کاکس در سال ۱۹۰۲ در آن به اکتشاف پرداخته بود بگونه‌ای بارز با هم تفاوت داشت. کاکس سرزمین شنی بایری را که در آن هیچ عارضه طبیعی وجود نداشت زیر پا گذاشته بود اما این مسیر متشکل از دشت‌هایی پوشیده از شن و یا سنگلاخ بود که فرورفتگی‌های شنی هم به تناوب در آن دیده می‌شد. شایان ذکر است که در این مسیر عمدتاً دشت‌های شنی - که عموماً پوشیده از درخت و گیاه بوده و چاهای آب هم به صورت نقطه‌هایی به آن تنوع می‌بخشید - قلمرو دارد. این کاوشگران بعد از طی نخستین فاصله ۷۰ مایلی با ناحیه‌ای رویرو نشدند که در آن مردمانی بطور دائم ساکن باشند مگر در واحه زید "DHAID" که در قلمرو شارجه قرار دارد. در این واحه زمین‌ها با آب قنات و یا کانال‌های زیرزمینی آبیاری می‌گردد*.

آنگاه آنها بعد از اینکه فاصله ۱۲۵ مایلی را پیاده طی کردند به واحه بوریمی رسیدند و از آنجا مسیرشان را به طرف شرق منحرف کرده و راهی بندر سحر شدند، که کشتی لارنس به انتظارشان لنگر انداخته بود. این کاوشگران به علم جغرافیا و حکومت هند خدمات ذیقیمتی را انجام دادند. ضمناً در مسقط برای کاکس یک تفریح و سرگرمی نیز بوجود آمده بود و آن موقعی بود که اطلاع یافت رقیب دیرینه‌اش گوگایر از ورودش به ابوظبی با خبر شده و با یکی از جهازات محلی با شتاب خود را به آنجا رسانیده تا اطلاعاتی راجع به اقدامات او به دست آورد.

افزون بر این کاکس مطالعاتی را هم در مورد راههای جنوب ایران که بگونه‌ای گسترده آنها را زیر پا گذاشته بود، انجام داد. او در تمامی دوران خدمتش در بوشهر تنها دو بار توانست پاره‌ای از اوقات خود را در فصل گرما در اردوگاه تابستانی نمایندگی سیاسی، در شهر شیراز بگذراند.

نخستین بار کاکس دچار سانحه‌ای شد که چیزی نمانده بود جانش را از دست دهد. او در این سفر تابستانی از راه قدیمی و متروک فیروزآباد به شیراز رفته بود. زیرا می‌خواست

* - محققان و باستان‌شناسان بر این باورند که اول بار ایرانیان در این ناحیه مبادرت به حفر قنات و کاریز کردند ن. ک: «دریای پارس و سواحل متصالح، نوشته دونالد هولی: ترجمه حسن زنگنه، نشر همسایه، ۱۳۷۷ با همکاری بوشهرشناسی.

هم آثار تاریخی را در آنجا مشاهده کند و هم اینکه با ایلخانی بزرگ قشقایی دیدار نماید. او بعدها در زمان بازنشستگی و در سخنرانی که در ادینبورگ ایراد کرد، این حادثه را اینگونه توصیف کرده بود:

«چون حوالی غروب بود که به اردوگاه رسیدم، در نتیجه حول و حوش آن را ندیده و چاه را از راه تشخیص نمی‌دادم، بعد از صرف شام همانطور که سلانه سلانه در بیرون اردوگاه قدم می‌زدم و پیپ دود می‌کردم به یکباره در چاهی به عمق ۳۰ پا افتادم. همراهانم همه به اردوگاه برگشته بودند. خوشبختانه ته چاه مملو از گِل و لای متعفن بود و همانطور که در چاه سقوط کردم ضربه‌ای جزیی به سرم وارد شد اما دچار آسیب جدی نشدم و فقط تا زیر بغل در لجن فرو رفته. آنقدر داد و فریاد زدم که دچار صدا گرفتگی گردیدم. افراد برای مدتی صدایم را می‌شنیدند اما محلم را نمی‌توانستند پیدا کنند».

کاکس در دومین سفرش از طریق کازرون به شیراز رفت و در پایان تابستان راهی اصفهان شد. آنگاه از طریق کوه‌های بختیاری به بوشهر مراجعت کرد. او در این سفر ضمن اینکه مجسمه سنگی شاپور ساسانی را از نظر گذرانید یک روز هم در خرابه‌های تخت جمشید بسر برده بود.

کاکس مسافرت‌های دیگری را هم به مناطق کمتر شناخته شده ایالت فارس کرده بود. اما او بیشتر علاقمند بود پژوهش‌های جغرافیایی‌اش را در مورد عربستان دنبال کند که اطلاعات بسیار اندکی راجع به آنجا موجود بود.

کاکس برای سروان شکسپیر، نماینده سیاسی انگلیس در کویت، که افسری جوان، توانا و متأسفانه بداقبال بود، مایه دلگرمی بود. او مسافرت‌های زیادی به داخل عربستان کرده بود. به دنبال بگو مگوهای انگلستان و عثمانی که از مسافرت اتباع انگلیس به عربستان رسماً جلوگیری به عمل می‌آمد کاکس بیشترین تلاش و توانش را بکار برده بود تا برای این افسر جوان - که به سبب تجربه و بخاطر دوستیش با ابن سعود فوق‌العاده صاحب صلاحیت شده بود - اجازه ورود به دست آورد تا بتواند به عربستان مرکزی سفر کند. کوشش‌های کاکس کارساز از آب درآمد و شکسپیر توانست به سلامت از منطقه «نجد شمالی» و «جبل شمر» بگذرد. شکسپیر در ژوئن ۱۹۱۴ خود را به قاهره رسانید و آخرین اخبار این منطقه بیابانی را در اختیار لرد کیچنر "LORD KITCHENER" و سر رژیال وینگیت

"SIR REGINAL WINGATE" گذاشت. به عقیده او «کله گنده‌های محلی» راجع به نفوذ و اقتدار شریف، گزافه‌گویی کرده و اطلاعات آنها در مورد بخش‌های مرکزی عربستان دست و پا شکسته‌تر از آن بود که مهمانشان انتظار داشت.

کاکس به ندرت در جنوب ایران به شکار می‌پرداخت چه ساکنان آنجا که تا دندان مسلح بودند کمتر پرنده یا شکاری را باقی می‌گذاشتند.

ضمناً او هرگز این فرصت را به دست نیاورد تا به کوههای البرز و یا مازندران سفر کند. اما دفترچه یادداشت روزانه او نشان می‌دهد که در فلان بازرسی‌های متعددی که در خلیج فارس انجام می‌داده، پرندگان محلی را جمع‌آوری و عادات آنها را مورد مطالعه قرار می‌داده است که بعدها این اطلاعات در نشریه «بمبئی ژورنال - انجمن تاریخ طبیعی»^(۱) به چاپ رسید و از طرفی نمونه‌های زیادی از پرندگانی را هم که جمع کرده بود، در موزه ملی نگهداری شد.

در کشور آشوب زده‌ای مثل ایران یکی از دشوارترین وظائف ژنرال کنسول و یا کنسول این بوده که ضمن اینکه فعالیتهای قانونی هم میهنانش را تحت حمایت قرار می‌داده آنها را نیز از انجام کارهای خطرناک باز می‌داشته است. کاکس هرگز جوانان متهور اما ناآگاه از اوضاع ایران را تشویق نمی‌کرده که بگونه‌ای شتاب زده به مناطقی پای گذارند که احتمالاً یا به دست راهزنان مسلح افتند و یا زیر آتش روستاییان وحشت زده‌ای قرار گیرند که تمامی بیگانگانی را که به محلشان نزدیک می‌شدند، سارق می‌پنداشتند.

در سال ۱۹۰۶ بنا به درخواست آقای کاکس، مسؤولان نظامی حکومت هند افسران جزء ماجراجو را قدغن می‌کردند که در موقع مرخصی‌اشان مبادرت به سفرهای غیرمجاز به بنادر خلیج فارس کنند.

بتازگی سرهنگ ایی. دبلیو. نوئل "COL. E. W. NOEL"، ماجرای خودش را زمانی که افسر جزء بوده و علیرغم این دستور کوشیده بوده وارد ایران شود، با راقم این سطور در میان گذاشت. او در بوشهر - جایی که هر آن بیم آن می‌رفت که مورد حمله تنگستانیها قرار گیرد - پا به خشکی گذاشته و کوشیده بود خود را به عنوان دوره‌گردی ارمنی، جا زند. چند

روزی نگذشته بود که جاسوسان کاکس مچش را گرفته و بلادرنگ او را نزد ژنرال کنسول برده و از او خواسته بودند تا چگونگی امر را توضیح داده و خود را معرفی کند. کاکس که از این ماجرای بامزه آگاه شد، بعد از اینکه نوئل را بخاطر زیر پا گذاشتن مقررات سرزنش کرد او را برای این دوران بحرانی بکار گرفت و کارهای دشوار زیادی هم به او سپرد و از طرفی به این عضوِ موقتِ نمایندگی سیاسی نشان داد که با وجود اختلاف سن و سال می‌تواند او را در زمین تنیس - تنها ورزش مورد علاقه‌اش در آن روزهای فرساینده - شکست دهد.

نوئل، ژنرال کنسول را در رعایت مقررات اداری، فردی جدی و سختگیر یافته بود و یکبار هم بخاطر اینکه بدون اجازه او به پرونده‌های محرمانه مراجعه کرده، مورد سرزنش و بازخواست کاکس قرار گرفته بود. با وجود این او شخصیت کاکس را می‌ستود^(۱).

از دیگر مسافران خلیج فارس، ژرژ لویو "GEORGE LYOD" بود که به زودی به پارلمان راه یافت و بعدها هم با لقبِ لرد لویو "LORD LYOD" در بحرانی‌ترین شرایط بر بمبئی حکومت راند و به عنوان کمیسر عالی در مصر جانشین لرد آلبنی "LORD ALLENBY" گردید. نامبرده زمانی که به عنوان وابسته افتخاری سفارت انگلستان در استانبول انجام وظیفه می‌کرد بطرزی فعالانه و هوشمندانه در امور مشرق زمین علاقه نشان می‌داد. او بر خلاف اکثر معاصرینش و تعداد زیادی از ژورنالیست‌ها و سیاستمداران نسل بعد به وابستگی امور سیاسی، تجارتی و مالی به هم، کاملاً پی برده و توانسته بود با پا در میانی به نفع کاکس در سال ۱۹۰۴ و همچنین طرح پرسش‌هایی در پارلمان و جلب حمایت مخفیانه محافل سیاسی و مطبوعاتی، چندین بار کمک‌های گرانبهایی را به آقای کاکس بکند.

پیش از این راجع به نخستین مسافرت چیرول اشاراتی رفت اما او دوباره هم در سال ۱۹۱۳ به خلیج فارس سفر کرد. او دوستیش را با کاکس ادامه داد و راجع به مسائل سیاسی خلیج فارس با او مکاتبه می‌کرد. لوانت فریزر "LOVANT FRAZER" خبرنگار تایمز آو ایندیا "TIMES OF INDIA" و بعدها خبرنگار تایمز "THE TIMES" و دیلی میل "DAILY

۱ - سرگرد نوئل (اکنون سرهنگ) به عنوان افسر سیاسی کارهای درخشانی در ایران انجام داد و در سال ۱۹۱۸ که به اسارت جنگلی‌ها در آمد گرفتاریهای زیادی را متحمل شد و در ضمن در کردستان هم فعالیت‌های چشمگیری داشت - مؤلف.

"MAIL از دیگر تحسین کنندگان آقای کاکس به شمار می‌آمد که چندین بار هم به خلیج فارس سفر کرد و تا سال ۱۹۲۰ دیدگاهش راجع به امور سیاسی، با نظریات آقای کاکس یکی بود. اما او بعدها شیوه دیگری را در پیش گرفت و دلیلش هم تا حدی به سبب ناتوانیش بود که نتوانست تشخیص دهد که «لرد نورثکلیف» "LORD NORTHCLIFFE" قادر به درک واقعیت‌ها نبوده و شاید هم بخاطر نقطه ضعفی بود که در واپسین سالهای حیات به دیدگاه‌هایش آسیب رسانید، اما کاکس هرگز از یاد نمی‌برد که لوانت فریزر در شرایطی که بازتاب آن نظر اداره امور خارجه حکومت هند را بی اعتبار ساخت، خدمات ارزنده‌ای انجام داد، موضوعی که بعدها به آن خواهیم پرداخت.

از دیگر دوستان ارزشمند آقای کاکس «استانلی رید» "STANLEY REED" خبرنگار تایمز آو ایندیا بود. او خبرنگاری برجسته بود که به مسائل سیاسی خاور میانه علاقه‌ای مفرط داشت.

نام آقای کاکس در بین صاحب منصبان اداره امور خارجه هند، در صدر جدول قرار داشت. پیروزی‌هایش در مسقط و شکیبایی، پرکاری و پایداریش در بوشهر او را از بقیه چنان برجسته‌تر ساخته بود که اداره امور خارجه هند - زمانی که لرد مینتو "LORD MINTO" نایب السلطنه هند بود - در صدد برآمد تا او را از این سمت برکنار کند. در اواخر سال ۱۹۰۷ اداره امور خارجه هند به کاکس نوشته بود:

«با وجودی که این اداره مایل نیست او را به جای دیگری انتقال دهد اما ضروریات اداری آن را الزامی می‌سازد و بی‌تردید سرکار آن را با «وفاداری و بدون اعتراض» خواهید پذیرفت». کاکس سعی نکرد از خود دفاع کرده و یا از دوستانش بخواهد تا در این باره برایش پا در میانی کنند. خوشبختانه کوشش‌های لوانت فریزر و ژرژ لوید مانع از آن شد که این جابجایی صورت گیرد و کاکس هم طی نامه‌ای به فریزر، او را فردی «قدرتمند و لایق» - توصیف کرده بود. فریزر در ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ به کاکس نوشته بود:

«در اوایل ماه آوریل در جلسه «انجمن آسیای مرکزی»^(۱) شرکت کردم. تاکر "TUCKER" هم در آن جلسه حضور داشت و نماینده پارلمان آقالی لینچ "LYNCH" و سایرین تلویحاً او را به

عنوان «نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس» خطاب می‌کردند. بعدها از آقای لینچ پرسیدم که چرا او را با این عنوان خطاب کردید و او در پاسخ گفت: «به این دلیل که تا کر خود را منصوب به این سمت می‌خواند.... من روز بعد به.... نزد سر والتر لارنس رفته و با او ملاقات کردم.... نامبرده گفت که با این انتصاب جدید مخالفت کرده و برای جلوگیری از آن هر چه را که در توان داشته، انجام داده است. اما تا کر با تأکید بر ارشذیت خود می‌خواست که به خلیج فارس فرستاده شود چه این آخرین شانس بود که می‌توانست برای خود نام و آوازه‌ای دست و پا کند». لارنس آنگاه افزود: «اگر کسی باشد که بتواند مانع از این کار شود آن هم لرد کرزن است، مارلی از نو حرف شنوی دارد و دوست دارم شما راجع به این موضوع با او مکاتبه کنید چه تصور می‌کنم من خود به عنوان عضوِ شورا مصلحت نیست که چنین کاری را انجام دهم». بنابراین آن شب نامه‌ای به کرزن نوشتم که رونوشت آن به پیوست فرستاده می‌شود. کرزن هم با همان پیک نامه‌ای را به مارلی نوشته بود.... به نازکی تعطیلات آخر هفته را در «هک بوت» "HACK BUTT" بالرد کِرن گزارانیدم اما فراموش کردم از او پیرسم سرانجام چیزی را راجع به حل و فصل این موضوع شنیده است یا خیر. دوشنبه گذشته، ژرژ لویده، وابسته سابق سفارت بریتانیا در استانبول به اینجا آمد و موضوع را با او در میان گذاشتم.... ایشان نسبت به پیشنهاد انتقال شما اعتراض شدیدی کرده و دست آخر شنیده بود که برابر تصمیمات گرفته شده، سرکار کماکان در سمت خود ابقاء می‌باشید. شما در آخرین نامه خود راجع به این موضوع اشاره کرده و از من خواسته بودید که درباره آن چیزی نگویم.... اما من پیگیری کردم نه تنها بخاطر شخص جنابعالی بلکه احساس می‌کنم که در این شرایط بحرانی چنانچه شما به جای دیگری انتقال یابید برای منافع انگلستان مصیبت بار خواهد بود. بهر حال امیدوارم از من رنجیده نشده باشید».

کاکس که برای نخستین بار از سال ۱۹۰۶ بتازگی به کرزن نامه‌ای نوشته بود می‌نویسد که مبادا مافوق سابق اش* تصور کند او بخاطر دریافت کمک مبادرت به ارسال نامه کرده و از سوی دیگر چنین برداشت کند که پا در میانی لوانت فریزر هم بر اثر پافشاری وی بوده باشد. او ضمن اینکه از فریزر و لویده بخاطر حمایتشان بسیار سپاسگزاری می‌کرد اما چون خود فردی افتاده و کم توقع بود، انتظار چنین پشتیبانی را از آنها نداشت. اما با

* - کرزن تا سال ۱۹۰۵ نایب السلطنه هندوستان بود از این رو مؤلف کلمه «مافوق سابقش» را بکار برده است - مترجم.

نامه‌ای که کرزن در ۷ دسامبر ۱۹۰۸ به او نوشت نگرانش بطرف شد :
 «بگونه‌ای که برای شخص شما آشکار نبود در خلال تابستان گذشته سرگرم کار شما بودم. یکی از دوستان مشترک نوشته بود که هر آینه بیم آن می‌رود که آقای تاکر جای شما را بگیرد، اما به نظرم می‌آید که سرکار تنها کفیل سیاسی مقیم بوده و هستید و تنها درجه ظاهری او است که به وی این ارشدیت را داده است. من چنان وحشت زده بودم که.... بلافاصله با لحنی تند نامه‌ای به وزیر امور خارجه حکومت هند نوشته و بعداً هم حضوراً با او مذاکره کردم تا وی را متقاعد سازم که با توجه به آنچه که سرکار انجام داده‌اید، انتقال شما نه تنها برای شخص جنابعالی که برای منافع انگلستان لطمه‌ای دردناک خواهد بود. در پایان یادآور می‌شود که ظاهراً این اعتراضات کارساز واقع شده و با وجودی که آقای تاکر افسری لایق و شایسته است، اما برای این کار آفریده نشده و به پیشاور اعزام گردیده است و.... شما هنوز سرکار خود هستید».

بهر حال خیال کاکس از این بابت راحت شد. لرد مینتو "LORD MINTO"، در سال ۱۹۱۰ زمانی که از هند، مقرر فرمانرواییش، راهی انگلستان بود، در بین راه نامه تشکرآمیز و صمیمانه‌ای به کاکس، بخاطر خدمات ارزنده‌ای که انجام داده بود، ارسال داشت و لرد هاردینگ "LORD HARDING"، جانشین منیو هم به زودی به این باور دست یافت که کاکس دارای شخصیت و قابلیت بسیار ارزنده است.

هاردینگ پیش از ترک هند در سال ۱۹۱۶ به کاکس نوشته بود: «شما پایه و ستون قدرت برای من بوده‌اید».

این نامه آنگونه که از سیاق نامه‌های دیگرش می‌توان دریافت، تعارف‌آمیز نبوده است. آقای کاکس با رؤسای اداره امور هند، سر هارکورات بوتلر "SIR HARCOURAT BUTLER"، سر هنری مک ماهان "SIR HENRY McMAHAN" و سر هامیلتون گرانت "SIR HAMILTON GRANT" میانه‌اش خوب بود و اغلب راجع به مسائل اداری با آنها مکاتبه می‌کرد. بوتلر که فردی شکمبار و گاه هم شایعه پراکن بود با کاکس تماس می‌گرفت و از آخرین رویدادهای فکاهی، شایعات، و رسوایی‌های سمیلا و کلکته و همچنین جریانات سیاسی انگلستان و هند و هر جریان بین‌المللی دیگری از این دست که احتمالاً بر مسائل خلیج فارس اثر می‌گذاشت او را آگاه می‌ساخت. کاکس در اداره امور هند "INDIA OFFICE" با لی وارنر "LEE WARNER"، ریچی "RITCHIE" و بعدها هم با سر آرتور هرتزل



لرد کرزن

"SIR ARTHUR HERTZEL" - که در لحظات بحرانی سال ۱۹۱۷ او را مورد عنایت قرار داد - روابطی دوستانه داشت.

كاكس نخستين شانس خود را برای نیل به ترقی و پیشرفت مرهون لرد کرزن می دانست. مارلی که در سال ۱۹۰۶ ریاست اداره امور هند را در دست گرفت تا حدودی در نظر داشت به نمایندگان سیاسی مقیم وکلاً نمایندگان سیاسی ای که کرزن آنها را برگزیده بود با دیدی همراه با سوءظن بنگرد، اما چون او مدیری واقع بین بود به زودی دریافت که کرزن گزینشی شایسته انجام داده است. موقعی که مارلی اداره امور هند را در سال ۱۹۱۰ ترک کرد، کاکس نامه‌ای به او نوشت و بابت پشتیبانی‌های بلند نظرانه‌اش از او قدردانی کرد:

«از آنچه که خود جنابعالی با محبت‌آمیزترین شیوه ممکن گفتید می‌دانم که سرکار مدتها آشکارا نسبت به اقدامات مخلص با سوءظن می‌نگریسته‌اید، اما.... من تنها می‌گویم که درست در آن شرایط.... به ارزش تمایلات آزاداندیشانه شما، بیشتری بردم که سرکار تشخیص دادید که من بیشترین تلاش را برای حفظ منافع انگلستان در سمتی تا حدودی پر درد و پیر و نگران کننده بکار می‌بندم و نسبت به درستی و اثبات آن هم خشنود هستم».

مارلی هم در پاسخ به او نوشت :

«نامه شما بی اندازه خرسندم نمود.... برای من مایه مسرت بود که با شخصی کار کنم که پرکاری و قدرت تشخیص طوری بوده که انسان از روی تجربه دلش موجه بوده که به او اعتماد کامل داشته باشد»^(۱).

روابط کاکس با وزارت امور خارجه آنگونه که بعدها صمیمانه شد، در آن موقع گرم نبود و ارتباطات آنها عموماً از طریق نمایندگی سیاسی در تهران انجام می‌گرفت. کاکس با مقامات مسؤول مختلف این وزارتخانه، سر سیسیل اسپرینگ ریس، سر ژرژ بارکلی، سر والتر تاونلی و کارمندان‌شان در ارتباط بود.

در آن زمان وزارت امور خارجه متهم می‌گردید که تشکیلاتی بسته بوده است، اما از چنین موضعی نشانه‌هایی ملاحظه نمی‌شود، مگر احتمالاً یک مورد که در مکاتبات کاکس

پژواک یافته است. از پیش نویس نامه‌های کاکس به سرسیسیل رایس مجموعه کاملی در دست نیست، اما آنچه که از ظاهر قضیه برمی آید این است که وزیر مختار از افسران نظامی که وظایف کنسولی و امور سیاسی حکومت هند را در جنوب ایران توأم کرده بودند انتقاد می‌کرده و کاکس هم به طرفداری از همکاران سیاسیش واکنش نشان می‌داده است. بهر حال اسپرینگ رایس موقعی که نامه زیر را به او نوشت آشکارا از او عذرخواهی کرد:

«من بهیچ وجه نسبت به کنسول‌های نظامی حکومت هند پیش داوری نمی‌کنم و تا آنجا که آشکار است شرافت، تهور و خصوصیات مردانه آنها اعتبار و حیثیت فردی ما را بسیار زیاد فزونی می‌بخشد، بخصوص زمانی که آنها را با فلان و بهمان‌هایی مقیاسه می‌کنم که سایر کشورها به آنجا اعزام داشته‌اند. دلیل اثبات این امر روشن است چه در جنوب ایران، آثاری از احساسات ضد انگلیسی در مقایسه با احساسات ضد روسی و ضد بلژیکی که بسیار رایج است، وجود ندارد».

کاکس اسپرینگ رایس را فردی شککیا و خوشتن دار می‌یافت که تجارب شخصی هم او را مستعد کرده بوده تا با ژنرال کنسول‌های تحت امرش - به عنوان افرادی انگلیسی که دارای این حق مسلم بوده تا گاه و بیگاه نسبت به بی توجهی‌ها و یا بخاطر عدم قدرت تخیل مافوق هایشان غرولند کنند - همدلی و همسویی نشان دهد.

کاکس در ژوئیه ۱۹۰۷ - که سالی خسته کننده و فرساینده بود - نامه‌ای از شیراز^{۴۰} وزیر مختار ارسال داشته بود:

«لطفاً قبول بفرمایید که با شما همدل و هم داستان هستم.... و روابط شغلی و اداری‌ام با جنابعالی تقریباً همسنگ روابطی است که با حکومت هند در ارتباط با مسائل کرانه‌های عربی خلیج فارس دارم. من دیگر از ارائه پیشنهاد منصرف شده‌ام^(۱) و ثمره سرزنش‌های مستمر انگلستان.... از حرکت ایستادن ماشین اداری است.... و رکود به معنای بی اعتبار شدن است.... اگر چنین می‌بود که شرمساری فرد راجع به موضوعات جزئی با پاداشی روبرو می‌شد به صورت

دستاورهایی بزرگ همانند آنچه که لرد لندزدون "LORD LANDSDOWNE" به دست آورد و فرد.... با مسرت خاطر آن را تحمل می‌کند. تصور می‌کنم تنها کاری که از دست انسان بر می‌آید این است که با تسلیم و رضا آن را بپذیرد.... تا زمانی که با بهترین و یا بدترین آشنا شویم، آنگاه اگر بدترین خیلی بد است.... تسلیم و رضا بنحوی دیگر.... من مصممانه اگره دارم که تا زمانی که اوضاع کنونی اینگونه نامطمئن باشد، مواضعم را تغییر ندهم، اما امیدوارم از ما نخواهند که بیش از این این روش حقیرانه و دست به دهان "HAND-TO-MOUTH" را دنبال کنیم^(۱).

کاکس پیش و بیش از دیگران خود را به رعایت اصول انضباطی مقید می‌کرد. او - ر اوایل کارش در مسقط بعضی موقع با اعتراضات و ایستادگی هایش تیشه به ریشه خود می‌زد و در بوشهر هم از ابراز آزادانه نظراتش خودداری نمی‌کرد - اما به ندرت. اینگونه طغیانها و جا در رفتگی‌های کاکس که گهگاه به صورت نگارش نامه رخ می‌نمود عموماً با خوش مشربی هایش و اینکه افراد و خط مشی آنها تغییرپذیر است، تعدیل می‌یافت. از طرفی این برافروختگی‌ها به موقع هم فروکش می‌کرد و در بین النهرین نیز بر آن شد تا از طریق ریاضت و تأدیب نفس اجتماعی بی توجهی‌های تحقیرآمیز نسبت به دیدگاه‌هایش را بر خود هموار سازد. در سرشت کاکس تنگ نظری و کینه جوئی وجود نداشت.

او هیچ رفتار بدخواهانه‌ای را تحمل نمی‌کرد و آنگونه که خود از مافوق هایش بابت کمک‌هایی که به او می‌کردند سپاسگزاری می‌کرد، به همان اندازه اقدامات شایسته مرئوسینش را هم ارج می‌نهاد و کاهلی و بی‌دقتی را به سادگی نمی‌بخشید. کاکس از کارمندانش به سختی کار می‌کشید، اما کار آنها هرگز از آنچه که خود او انجام می‌داد دشوارتر نبود. او دارای قریحه و استعدادی بود که می‌توانست افراد را به کارهای دسته جمعی وادارد. کارمندان هم به او با دیدی احترام‌آمیز و قابل تحسین می‌نگریستند. سروان برد وود "CAPT. BIRD WOOD" - دستیار اول - و سروان ویلسون - دستیار دوم - برایش دستیارانی ایده‌آل بودند. کاکس استعداد سرگرد ناکس "MAJ. KNOX" که کارهایی برجسته در مسقط، عراق و بوشهر انجام داد و توانایی سرگرد ترور "MAJ. TREVOR" که در خلال جنگ بزرگ و سالهای بعد از آن در خلیج فارس خدمات برجسته‌ای را انجام داد بگونه‌ای

۱ - این نامه زمانی به رشته تحریر در آمد که انتظار می‌رفت کاکس به محل دیگری انتقال یابد و به دنبال قرارداد انگلیس - روس اوضاع ایران هم متزلزل و بی‌ثبات شده بود.

بسیار خوب می‌پسندید.

حال باید به نکاتی چند دربارهٔ مسیون مذهبی اعزامی به عربستان وابسته به کلیسای جنبش اصلاح آمریکا پردازیم.

کاکس از پیش با دکتر کانتین "DR. CONTINE" دوست بود و با دانشمند مشهور و مبلغ مذهبی دکتر زویمر "DR. ZEWEMER" هم آشنایی داشت. سر آرنولد ویلسون در این باره می‌نویسد: «او (کاکس) به عنوان پژوهشگری در زبان و علوم عربی به دانشوری آنها پی می‌برد و به عنوان کسی که به اصول اخلاقی هم بسیار پای بند بود به استحکام و پیگیری که آنها را جهت نیل به اصول آرمانی‌شان بکار می‌بستند، می‌ستود. زیردستان کاکس در مسقط، بحرین و کویت و همقطارانش در بصره تشویق شده بودند تا هر موقع که می‌توانستند مبلغان مذهبی آمریکایی را یاری رسانند و این در حالی بود که سران اعراب هم وادار شده بودند تا از اقدامات ویرانگر کسانی شکایت کنند که قصد دارند تا باورهای قابل قبول مردم را به هم بریزند - آنگونه که در شهر افسس "EPHESUS" ^۱ روی داد».

در مورد روابط کاکس با ایرانیان و اعراب می‌توان گفت که شرح فعالیت‌هایش که مذکور افتاد گواه بر نفوذ فردی‌اش بوده که به هیچ طبقه و یا دسته‌ای محدود نمی‌گردیده است. او به عنوان شنونده‌ای بردبار همواره به گونه‌ای تحسین‌آمیز ساعت‌ها می‌نشست و به گزارش‌ها، شکایت‌ها و یا دادخواست‌های موجهی که مطرح می‌شد با رعایت ادب و احترام گوش فرا می‌داد و اظهار همدلی می‌کرد. او راجع به مردمانی که در میان‌شان می‌زیست مطالب غیرواقعی بر زبان نمی‌راند و به وهم‌گرایی کشیده نمی‌شد و هرگز هم از دزدان و چپاولگران قهرمان نمی‌ساخت و یا اعیان فاسد ایرانی را به عنوان «نخستین نجیب زادگان آسیا» قلمداد نمی‌کرد، اما مردان متهور و باشخصیت را می‌ستود. او می‌دانست که شیخ خزعل و مبارک هر دو خون‌کسان خویش را ریخته‌اند، اما او معیارهای ویکتوریایی را برای کسانی که در جامعه‌ای پرورش یافته‌اند - که جاه‌طلبی آنها را به صورت برادرکشانی خطرناک در آورده اما شهامت و استعدادشان آنها را از گروهی غاصبان ماجراجو دور نگه داشته است - بکار نمی‌برد.

* - افسس شهری قدیمی واقع در یونان باستان - مترجم.

کاکس در عین حال که از لحاظ شخصیتی وجهی سخت گیرانه داشت ولی وجهه او به همان اندازه‌ای مورد ستایش بود که از حُسن عدالت، شجاعت و وقارش تمجید می‌گردید.

فصل ششم

خلیج فارس در آستانه جنگ بزرگ

سال ۱۹۱۲ هم از جمله سالهایی بود که در خلال آن آشوب و ناامنی جنوب ایران را فرا گرفته بود. عشایر و طوایف جنوب ایران معمولاً راهها را بسیار ناامن و در مواردی نیز غیرقابل عبور و مرور کرده بودند.

دولت ایران هم بگونه‌ای حق بجانب و با عملکردی افتضاح آور، راه خود را ادامه می‌داد. وزارت امور خارجه و حکومت هند در مورد شیوه‌هایی که می‌بایست برای مجازات کسانی بکار رود که به نایب کنسول اسمارت و اسکورت او حمله کرده بودند، مخالفت می‌کردند. حکومت هند پیشنهاد می‌کرد که بوشهر و بندرعباس به اشغال نظامی در آید اما راجع به منطقی و عاقلانه بودن طرح اعزام نیروهای کمکی به شیراز تردید داشت و این در حالی بود که اداره امور هند هم خاطر نشان می‌ساخت که چنین اقدامی یحتمل پای روسها را به جنوب ایران خواهد کشاند. وزارت امور خارجه در ماه ژانویه تصمیم گرفت تا افراد سواره نظام را از شیراز و اصفهان فرا بخواند و از حکومت هند نیز درخواست کرد تا تعداد سربازانی را که باید به ایران فرستاده شوند اطلاع دهد تا بتوان یگان سواره نظام مرکزی هند "C.I.H" را از آنجا خارج کرد. حکومت هند به این دلیل که این شیوه فراخوانی بر افکار عمومی مسلمانان هند تأثیر نامطلوبی می‌گذاشت و از طرفی روسها را هم وادار می‌کرد تا دست به اقدام مشابه بزنند با آن مخالفت می‌کرد. در این مرحله کاکس که از اول هم بر این باور بود که تحت شرایط کنونی ایران، دولت انگلستان

باید اساساً از طریق عشایر - هر چند که راهزن بودند - وارد کار شود، راه حل خود را پیشنهاد و تصریح کرد که انگلستان باید یک هنگ پیاده نظام هندی به بوشهر گسیل دارد، آنگاه مذاکراتش را با سران قبایل آغاز کند و سپس به آنها اطلاع دهد که دولت انگلستان خواستار مداخله نبوده اما بیش از این هم نمی تواند اقدامات خشونت بار و بی حرمتی ها را تحمل کند. کاکس همچنان پیشنهاد کرده بود که به آنها باید کمک مالی داده شود تا بتوانند مقرری نیروی گارد جهت استقرار در جاده ها را پردازند. اما تا آغاز مذاکرات الزامی است که محاصره دریایی سواحل جهت جلوگیری از تجارت اسلحه ادامه یابد و نظامیان مستقر در بوشهر هم در حال آماده باش، باشند. کاکس پیش از آنکه پاسخی دریافت دارد پیشنهاد دیگری را نیز به این شرح ارائه نموده بود: «دولت انگلستان باید مقاصد خود را برای دولت ایران روشن سازد و به آنها اصرار ورزد تا علمای مذهبی را در نجف ترغیب کرده تا از شدت نگرانشان از سیاست انگلستان بکاهند و حکمرانی لایق برای ایالت فارس برگزینند و با انتصاب قوام الملک کینه جو، پر جنب و جوش و دردسر ساز در سمتی بالا و به دور از شهر شیراز، او را هم آرام سازند».

تلگراف سابق کاکس به هند با تلگراف ارسالی از وزارت امور خارجه همزمان به دست حکومت هند رسیده بود. وزارت امور خارجه اظهار عقیده کرده بود که چون از زمان وقوع حمله به اسمارت مدت زیادی گذشته است، لذا به اعزام نیرو نیازی وجود ندارد. کاکس هم در تلگراف مورخه ۱۳ مارس اعلام داشته بود که حضور نیروها برای انجام مذاکراتی سازنده و موفقیت آمیز نیازی قطعی و غیرقابل اجتناب می داند چه از زمان حمله به نایب کنسول مدت مدیدی گذشته است، اما این را هم اضافه کرده بود که اگر قرار است برای دریافت غرامت اقدامی به عمل نیاید دست کم باید اطلاعیه ای صادر کرده و بابت این چشم پوشی تا آنجا که برایمان مقدور است، وجهه و اعتبار کسب کنیم.

علیرغم تلگراف کاکس، حکومت هند در روز ۲۳ مارس به این نتیجه رسید که اعزام نیرو به جنوب ایران ضروری نبوده، اما در عین حال نسبت به اعمال فشار دیپلماتیک پافشاری کرد و صراحتاً اعلام کرد تا زمانی که راه ها امن تر نشود، نیروها در شیراز و اصفهان باقی خواهند ماند. و سرانجام اینکه در روز دوم آوریل وزارت امور خارجه تصمیم گرفت تا بر تسلیم کسانی که مسؤول حمله به اسمارت بوده جهت مجازات توسط حکومت ایران؛

پافشاری کند و در مقابل - انگلستان هم اسکاادران جمعی سواره نظام مرکزی هند و دو گروهان پیاده نظام هندی که به عنوان گارد در بوشهر مستقر بودند فرا بخواند و چنانچه ظرف دو ماه عشایر و طوایف رفتاری درخور در پیش گرفتند سواره نظام‌ها را هم از اصفهان و شیراز بیرون کشاند.

افزون بر این از دولت ایران خواسته شده بود تا از سوئدی‌ها که می‌کوشیدند با وجود مشکلات زیاد ژاندارمری را تشکیل دهند حمایت کند، پشتیبانی علمای مذهبی نجف را به دست آورد و در ایالت فارس هم حکمرانی قابل‌انگونه که کاکس پیشنهاد کرده بود منصوب نماید.

این شرایط به موقع و بطوری شایسته به دولت ایران که ظاهراً نظر مساعدی نسبت به این خواسته‌ها داشت، تسلیم گردید. اما دولت ایران زمانی که از امکان مذاکره انگلستان با سران عشایر آگاه شد به شدت نسبت به این امر اعتراض کرد - هر چند سر والترا تاونلی، وزیر مختار انگلیس اعلام کرده بود که بدون رضایت دولت ایران مذاکره‌ای با آنها صورت نخواهد گرفت. در ماه ژوئن آشکار شد که دولت ایران کار بیشتری را انجام نخواهد داد. لذا در اوایل ماه ژوئیه حکومت هند این دیدگاه - که یگان سواره نظام مرکزی هند برای مدتی نامحدود در جنوب ایران باقی بماند - را کنار گذاشت و در ماه اوت وزارت امور خارجه - هم با آن موافقت کرد مع الوصف با وجودی که مکاتبات زیادی در این باره انجام گرفت اما تا رسیدن فصل زمستان نتیجه‌ای ببار ننشست. در جریان این مکاتبات و تبادل نظر‌ها که کاکس آن را دلسرد کننده می‌یافت عشایر هم کما فی السابق به فعالیت‌های خود مشغول بودند.

بندرعباس مورد تهدید قرار گرفت، تعداد بیشتری از اتباع انگلستان در بین راه‌ها غارت شدند و قشقایها نیرویی متشکل از ۳۰۰ نفر ژاندارم - به فرماندهی افسران سوئدی - را شکست دادند. در ایالت خوزستان بختیاریه‌ها، که کشمکش‌های داخلی‌شان ابعاد پیچیده‌ای یافته بود - و پیوسته و با شتاب هم تغییر می‌یافت - شوشتر را از دست خزعل بیرون آوردند تا دوباره آن را از دست دهند.

در کرانه‌های خلیج فارس و مکران بین نیروهای انگلیسی محاصره کننده و قاچاقچیان اسلحه و یا ساکنان ساحل دزدان درگیریهایی رخ می‌داد.

تمامی این رویدادها برای کاکس دمی فراغت باقی نگذاشته بود. او در خلال سال ۱۹۱۲ علیرغم وظایفی که در بوشهر به عهده داشت، در خاک ایران به بندرعباس، لنگه، هنگام و جزیره باسعیدو، اهواز و خرمشهر (دوبار) مسافرت کرد و این در حالی بود که به همین اندازه هم در کرانه‌های عربی خلیج فارس فعال بود. ضمناً تحولات ناشی از مذاکرات جاری با عثمانی‌ها، کاکس را مجبور ساخت تا از کویت دیدار کرده و راجع به مطالب مختلفی با مبارک به گفتگو نشیند و امور مربوط به شیوخ متصالح پای کاکس را به دوی، عجمان و ابوموسی نیز کشانید و این در حالی بود که موضوع قاچاق اسلحه هم او را وادار ساخت تا دوباره به مسقط مسافرت کند. در مسقط با توجه به عملیات موفقیت‌آمیز آدمیرال اسلید علیه قاچاقچیان اسلحه، نفوذ کاکس بر سلطان افزایش یافته بود. هنگامی که آدمیرال رهسپار انگلستان بود و «وظایف و مأموریت‌های دشوار و فوری را با موفقیت به پایان رسانیده»^(۱) بود سید فیصل تصمیمی را اتخاذ کرد که کاکس سالها بر آن پافشاری می‌نمود. او در چهارم ژوئن ۱۹۱۲ طی صدور بیانیه‌ای در مورد تجارت اسلحه و مهمات در قلمرو خود مقرراتی را اعلان داشت و به موجب آن تجار را از نگهداری اسلحه و مهمات در انبارهای خصوصی منع و اعلام نمود که در صدد است - انباری را که بتوان اینگونه محمولات را با رعایت مقررات مربوطه در آن نگهداری کرد - تأسیس نماید لذا از روز یکم آوریل به بعد تمامی اسلحه و مهماتی که وارد قلمرو مسقط می‌شود باید از کشتی حامل یکرست تحت کنترل در آید و از همه تجار اسلحه در مسقط خواسته می‌شود تا موجودی اسلحه‌شان را در آن انبار نگهداری کنند و به هر تاجری که از این مقررات سرپیچی کند اضافه بر سایر جرایم کلیه اسلحه‌ای را هم که بعداً بنام او فرستاده شود مصادره خواهد شد. ضمناً بدون صدور جواز و پرداخت عوارض گمرکی اجازه داده نخواهد شد اسلحه‌ای از انبار خارج گردد و جواز هم تنها به خریداران مجاز و یا نمایندگان‌شان که مدارک معتبر و غیرقابل اعتراض ارائه دهند و تعداد و مقصد در آن قید شده باشد، صادر خواهد شد.

این مقررات خشم و عصبانیت جراید فرانسه را موجب شد. این نشریات با طرح جر

و بحث‌های معمول از منافع فرانسه پشتیبانی می‌کردند و به اظهارت بیجا و بی‌موقع لرد مازلی "LORD MOSLEY" در مجلس اعیان، مبنی بر آنکه درخواست فرانسه برای دریافت غرامت امری معقول و منطقی است - گفته‌ای که کاکس آن را بی‌موقع و بدرد نخور قلمداد کرده بود - به صورتی گسترده نقل و تکرار می‌کردند. یادآوری می‌گردد نه در مورد تلاش‌های خسته کننده نیروی دریایی انگلستان همسویی نشان داده می‌شد و نه این واقعیت درک می‌گردید که ارسال اسلحه از طریق ایران به مرز هند با منافع اتحاد دوستانه [فرانسه و انگلیس] مغایر است.

به هر حال سلطان مسقط در دوازدهم ماه ژوئیه حکمش را در چارچوب صدور بیانیه‌ای پیگیری کرد و اتاق بازرگانی هم توجه مالکان شناورها و سایرینی که در خلیج فارس به داد و ستد می‌پرداختند به رعایت این مقررات جلب کرد. در تاریخ دوازدهم سپتامبر نشریه "TEMPS" متن تلگراف دو تجارتخانه فرانسوی - آقایان دیو - و - البته - گوگایر را منتشر ساخت.

در روز سوم سپتامبر محموله‌ای از اسلحه به نشانی آن دو تجارتخانه وارد مسقط گردیده و مصادره شده بود که در نتیجه کنسول فرانسه در این باره اعتراض کرده بود. ضمناً دولت انگلستان اعلام کرده بود که در نظر ندارد برای جبران خسارات تجارتخانه‌های انگلیسی که بعد از صدور حکم سلطان دچار خسارت و یا گرفتاری شده‌اند، اقدامی به عمل آورد. کاکس که صمیمانه این طرز برخورد با سوداگران و ارسال کنندگان اسلحه را پشتیبانی می‌کرد برایش دشوار بود تا بتواند مفهوم مستتر در اتحاد دوستانه و دعاوی فرانسه مبنی بر نفوذ تمدنیش در شرق را با حمایت از تجاری که زندگیشان را از طریق تدارک اسلحه به عناصر افراطی ضد انگلیسی ساکن در مرز هند تأمین می‌کردند و یا اسلحه در اختیار قبایل وحشی می‌گذاشتند که برای هر دولت متشکلی - اعم از ایران، عرب، ترک و یا هندی انگلیسی، در سرتاسر خاور میانه خطرناک بود - سازگار یابد.

به هر صورت لی وارنر "LEE WARNER" در رویکردی حقوقی چنین نوشت:

«به آسانی می‌توان گفت که فرانسه نه تنها به متحدانش بلکه به تمدن بشری باید با بند نظری پاسخ گوید. اما قرارداد، قرارداد است.... همانگونه که بیاد می‌آورد فرانسه.... بعد از بی

نتیجه ماندن مصالحه یا معامله پایاپای^(۱) شرایطی را پیشنهاد کرد... حال اگر فرانسه می خواهد از طریق بازی کردن با کارت هایش به قیمت آسیب رسانیدن به ما ارزش آن را بالا ببرد باید از آن چشم پوشی کنیم^(۲).

دولت بریتانیا در بادی امر امیدوار بود که بتواند از طریق حکمیت به نوعی سازش دست یابد. اما کاکس با این دیدگاه مخالفت می کرد زیرا بر این باور بود که دولت فرانسه به عنوان پیش شرط پذیرش چنین پیشنهادی بر ابطال فرمان مورخه چهارم سلطان مسقط اصرار خواهد ورزید. از طرفی این را هم می دانست که چنین چیزی در مسقط به عنوان نشانه ای از بی توجهی انگلستان به مشکلات سلطان تفسیر خواهد شد. در روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۲ سر فرانسیس برتی "SIR FRANCIS BERTHIE" سفیر انگلستان در پاریس راجع به این موضوع با آقای پوانکاره "POINCARÉ" به گفتگو نشست و به او گوشزد نمود که ادعای حقیقت امر انتشار یابد آثار آن بر روابط دو کشور اسف انگیز خواهد بود. پوانکاره دقیقاً به همان صورتی با پیشنهاد حکمیت برخورد کرد که کاکس پیش بینی کرده بود. سرانجام دو کشور تصمیم گرفتند که بطور مستقیم وارد مذاکره شوند و گفتگوهای هم در این زمینه در زمستان آغاز شد. در این مذاکرات انگلستان حاضر شد در صورتی که فرانسه فرمان سلطان را به رسمیت شناسد و قول دهد که در راه اجرای آن موانعی بوجود نیآورد و همچنین با صدور پنبه بریتانیا به تونس موافقت کند از پاره ای از حقوق تجارتی مسلمش در افریقای شمالی فرانسه، چشم بپوشد.

لذا فرانسه با این شرط که انگلستان به تجار فرانسوی غرامت پردازد موافقت خود را اعلام کرد. سرانجام در فوریه ۱۹۱۴ انگلستان و فرانسه با هم به توافق رسیدند و یادداشت تفاهمی مبادله کردند و بدینوسیله مخالفت فرانسه در مسقط پایان پذیرفت. در نتیجه این توافق، انگلستان تقریباً مبلغ ۳۶ هزار پوند غرامت به خاطر کالاهای توقیف شده به دیو و گوگایر پرداخت کرد.

متأسفانه این ضربه نهایی بر پیکر قاچاق اسلحه، شورشی را در عمان بوجود آورد و در بعضی از جاها هم رنجش و عصبانیت هایی را - بخصوص در کویت - در پی داشت.

۱ - فرانسه درخواست گامبیا کرده بود - مؤلف.

کاکس برای آرام ساختن مبارک، امیر کویت، با دشواریهای زیادی مواجه شد چه شیخ می‌نالید که برای حفظ دیارش به اسلحه زیاد و حتی مهمات بیشتری نیاز دارد و این در حالی بود که بگونه‌ای با احساس هم اظهار می‌کرد که اتباع نالایقش برای هر هدفی از سنگ گرفته تا گنجشک، مهمات زیادی را به هدر می‌دهند.

نارضایتی‌ها در عمان سرمشقی بود برای امام خود خوانده‌ای که فرزند رهبر شورشی سال ۱۸۹۵ از او پشتیبانی می‌کرد. عنوان اصلی سلاطین مسقط «امام» بود، اما نه سلطان فیصل و نه پدرش هیچ یک از آن درجه دینداری و پرهیزکاری برخوردار نبودند که اتباعشان آنها را با این عنوان خطاب کنند و کاکس در این زمینه چنین می‌نویسد:

«سید فیصل یکبار چنین رویدادی را تجربه کرده است اما آنها اکنون همکاری معظم له با فرنگی‌ها "FERNGIS" در امر سرکوب تجارت اسلحه را بهانه کرده‌اند که اگر در واقع دلیلی درست و حسابی نیست ولی به هر حال بهانه عمده آنها... که به همین یک دلیل باشد موجب می‌شود که او بیش از پیش مستحق حمایت باشد.

آخرین بار (سال ۱۸۹۵) موضع بیش از حد «صحیح» ما و کوتاهی امان در کمک جدی، به او جهت بیرون راندن شورشیان از مسقط و از طرفی با تأسی به چون و چرا از یک سیاست بیطرفی اجازه دادیم تا درست در جلو چشم‌های ما خانه‌اش غارت گردد که این خود از جمله علل پیروزی طرفداران اتاوی بود و بروز مشکلات ما با او - بین سالهای ۱۸۹۵ و ۱۸۹۹ موقعی که با دستورات قاطع اعزام شدم تا بکوشم که او را به سوی خود جلب کنم. از آن موقع به بعد او با تمامی مشکلاتش.... کوشیده قواعد بازی را رعایت کند. وی هم در جریان مذاکرات راجع به پرچم فرانسه و هم در زمینه موضوع انبار اسلحه - که علیرغم مخالفت‌های فرانسه با موفقیت توأم شد - این رویه را حفظ کرد».

در مناطق داخلی عمان، با به تصرف در آمدن چندین قلعه سلطان شورش آغاز شده بود. شورشیان آنگاه «سماعیل» را محاصره کردند و پسر سلطان، نادر، بعد از دفاعی دلیرانه آنجا را ترک کرد. تمام صادرات مسقط (من جمله خرما که به آمریکا و سایر جاها صادر می‌گردید) متکی به دره سماعیل بود و به نظر کاکس رونق و تأمین امنیت مسقط در گرو حفظ و نگهداری آن بود که از دست رفتن این دره، سلطان را صرفاً به «شیخ مسقط» تنزل می‌داد. کاکس در ادامه گزارش خود نوشت:

«در حال حاضر نیمی از افراد گردان راجپوت "RAJPUTS" که به شدت حضورشان در بوشهر و بنادر خلیج فارس مورد نیاز است به آنجا اعزام داشته‌ایم و آنها می‌گویند که.... می‌تواند از ورود شورشیان به داخل مسقط و مطرح جلوگیری کنند. به نظر من ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که اوضاع به همین وضع باقی بماند، یعنی به صورت فعلی که متحدان مسقط دست به گریبان باشد.... و سایر جاهای عمان در دست مدعی... نمی‌توانیم فقط خودمان را به اخراج شورشیان از مسقط محدود کرده آنگاه از آنجا عقب نشینی کنیم. اگر شورشیان عملاً استقلال یابند احتمالاً خواهند توانست که خودشان مبادرت به قاچاق اسلحه از سایر بنادر کنند اما من از بیان موضوع بگونه‌ای آزادانه و با قاطعیت اکراه دارم».

فشار موجود بر سید فیصل - که مردی مهربان بود - بیش از حد بود. نقطه ضعف عمده او این بود که نمی‌توانست کسی را به شدت مجازات کند. او در اکتبر ۱۹۱۳ درگذشت - و کاکس بسیار متأسف شد - و پسرش سید تیمور جانشین او گردید. شورشیان بیشتر مناطق داخلی را در دست داشتند و سلطان نیز بنادر عمده را.

اوضاع ایران هم بهمان شدت و حدت وقت و توان کاکس را می‌گرفت، هر چند که در سال ۱۹۱۳ اوضاع آن کشور به مراتب کمتر از سال ۱۹۱۲ آشفته بود. در اواخر پاییز امنیت راه‌ها رو به بهبود گذاشت و دولت بریتانیا بر آن شد تا از طریق کمک مالی به دولت ایران جهت سامان دهی نیروی ژاندارمری تحت تعلیم افسران سوئدی امکان حمایت از اقدامات سازنده حکومت فارس را مورد بررسی قرار دهد. اما پیش از آنکه در این زمینه تصمیم گرفته شود وقوع حادثه‌ای اسف بار انگلستان را مجبور ساخت تا در سیاست خود تجدید نظر کند. دو نفر از افسران انگلیسی جمعی یگان سواره نظام مرکزی هند همراه با گروهی از افراد خود و با موافقت و رضایت حکمران کلی فارس جهت شکار از شهر خارج شده بودند که در روز ۱۱ دسامبر راهزنان به آنها حمله کرده که در نتیجه یکی از آنها به نام سروان اکفورد "CAPT. ECKFORD" از پای درآمد. در پی این حادثه گفتگوهای در گرفت مبنی بر اینکه جهت تنبیه مهاجمین نیرویی به ایران اعزام گردد - بعدها این جر و بحث‌ها کنار گذاشته شد. در این گیر و دار یگانهای سواره نظام در اصفهان و شیراز کماکان باقی ماندند. نامه‌هایی که به مطبوعات ارسال شده بود حاکی از آن است که افسران و افراد این واحدها به سبب انفعال، عدم تحرک و انزوایشان در شهرهایی که ساکنانش گهگاه و

حومه‌های اطراف آن همواره، با آنها رفتاری خصمانه داشته، بسیار آزرده خاطر شده بودند.

دولت ایران بابت رخداد فوق بسیار اظهار تأسف کرد و علاء السلطنه وزیر خارجه کوشید و سرانجام توانست از روسیه و انگلستان پاره‌ای کمک‌های مالی کسب کند. دیدگاه کاکس در این باره بسیار بجای و در خور بود: «علاء السلطنه با آن مهارت و زیرکیش که ما را وادار به تحسین می‌سازد از این رخداد سود جست و توانست از دولت بریتانیا، که سالها از این بابت [صدمات فراوان متحمل شده بود، برای سر و سامان دادن نیرویی که افسران سوئدی آن را فرماندهی می‌کنند وام دریافت دارد».

کاکس در مورد افسران سوئدی بر این باور بود که آنها با وجودی که از زیرکی مار برخوردار نبوده اما کمتر از کبوتر بی آزار می‌باشند و نوشته بود گرایش کلی آنها این است که به تجارت سوئد با ایران کمک کنند و بطور غیرمستقیم از آلمان طرفداری کرده و در ضمن موجبات رنجش روسها نیز فراهم آورند و از ابراز خصومت با اتحاد دوستانه هم^۱ اندارند^(۱).

کاکس پیشنهاد کرده بود در قبال چشم پوشی‌های انگلستان و کمک‌های مالی که به دولت ایران کرده است دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا هم باید برای تأمین تعدادی از خواسته‌هایش با ایران موافقت تهران را به دست آورد. از جمله این خواسته‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - دولت ایران باید حقی را که انگلستان از دیر باز و به مرور زمان در مورد نصب بویه‌ها و چراغ‌های دریایی و نظارت بر آنها به دست آورده و همچنان نظارت بر تردد شناورها در خلیج فارس بطور مستدل به رسمیت بشناسد - همانگونه که این حق ما در مورد قرنطینه را به رسمیت شناخته است.

ب - دولت ایران باید تعهد کند که از اعطای هرگونه امتیاز به اتباع و یا دولت‌های خارجی در مناطق بی طرف و یا مناطق تحت نفوذ انگلستان - که در قرارداد ۱۶۰۷ انگلیس - روسیه مشخص شده است - و یا در جزایر ایرانی خلیج فارس، خودداری کند.

۱ - کاکس به سوئدیها اعتماد نداشت که افرادی بی طرف بوده باشند و عدم اعتماد او به آنها با رفتاری که بعضی از آنها در سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۱۵ در پیش گرفته و به آلمانها و ترکها کمک کردند، موجه می‌نماید.

ج - دولت ایران باید از ادعای حاکمیت بر بحرین و خودداریش از به رسمیت شناختن وظایف کنسول انگلیس - مبنی بر حمایت از اتباع بحرین و اعراب سواحل متصالح در ایران - دست بکشد.

حکومت هند، آنگونه که کاکس پیش بینی کرده بود تا حدود زیادی از دامنه پیشنهادات فوق را کاست و آنچه باقی مانده این بود که دولت بریتانیا از وزیر مختار انگلیس در تهران بخواهد تا با وثوق الدوله که جانشین علاء السلطنه شده بود تنها به توافقی، دست یابد. وزیر مختار در خلال مذاکراتش از کاکس درخواست کرده بود تا جمله «انتظام خلیج فارس» را تعریف کند.

کاکس توضیح زیر را در مورد «انتظام خلیج فارس» برای او ارسال داشت که حکومت هند نیز رسماً آن را پذیرفت:

«اعمال تدابیر و اجرای وظایفی که برای حفظ صلح دریایی "MARITIME TRUCE" مورد نیاز است. این وظایف عمدتاً عبارت است از سرکوب دزدی دریایی، جلوگیری از تجارت برده، منع قاچاق اسلحه، حفظ نظم در بین قایق‌هایی که در فصل صید مروارید فعالیت می‌کنند و مراقبت از تجهیزات محلی که برای صادرات خرما از اروند رود و اطراف آن، به کار گمارده می‌شوند. همچنین جلوگیری از نقض ترک مخاصمات دریایی توسط عبور و مرور تجهیزات مسلح بومی متعلق به قبایلی که در خشکی در حال جنگ‌اند. در موقع لزوم برای اجرای این وظایف پای ما به دریاها و آزاد و خشکی‌ها هم حتی کشیده خواهد شد. در رابطه با دولت ایران نیز ما پیش از این هم صراحتاً اعلام داشته‌ایم که آنچه را که صلاح دیدیم ما در این زمینه است به اجرا در می‌آوریم کما اینکه در موارد متعددی هم آن را به کار بسته‌ایم.

بنابر این نظارت بر تردد شناورها در خلیج فارس حقی است که بدون جلب موافقت قبلی ایران - بدون نقض غیر ضروری حاکمیت آن کشور - تاکنون اعمال کرده‌ایم و آنچه را که در شرایط کنونی خواستار آن هستیم صرفاً به رسمیت شناختن این حق - توسط دولت ایران به عنوان یک قدرت دریایی در خلیج فارس است - که به موجب آن بتوانیم مواضع حقوقی امان را در برابر قدرتهای خارجی استحکام بخشیم».

کاکس در یادداشت ارسالی اضافه کرده بود که در خلال مذاکراتمان با عثمانی نیز

درخواست مشابهی هم از آن کشور کرده‌ایم^(۱). به هر حال در مذاکرات جاری با ایران راجع به سمت و سویی که کاکس خواستار آن بود پیشرفت اندکی بوجود آمد. وثوق الدوله راجع به موضوع بحرین مواعید نیم‌بندی به وزیر مختار داده و به او گفته بود که تأیید این حق که به موجب آن دولت انگلستان بتواند تردد کشتی‌ها را در آبهای ایران تحت نظارت در آورد، متضمن مسؤولیت‌هایی به مراتب سنگین‌تر از آنچه است که دولت متبوعش می‌تواند بعهده گیرد. دست آخر تصمیم گرفته شد که به ایران وام داده شود و وزیر مختار و وثوق الدوله نیز در این زمینه یادداشت‌هایی را مبادله کردند.

یادداشت سر والتر تاونلی با لحنی تأسف‌انگیز پایان یافت: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان علیرغم رفتار خیرخواهانه‌ای که راجع به بی‌نظمی‌های موجود در مسیرهای تجارتی جنوب ایران در پیش گرفت و برای مساعدت به دولت ایران اعلام آمادگی کرد، با وجود این دولت شاه برای حصول تفاهم در مورد مسائل خلیج فارس و به رسمیت شناختن حق کنسول‌های انگلیسی - دایر بر اینکه بتوانند افراد معینی را در ایران تحت حمایت قرار دهند - آمادگی چندانی نشان نداده است. چون دولت ایران چنین مسؤولیتی را نپذیرفت دولت انگلستان هم تصمیم گرفت تا پیشنهادتش را به عنوان پیش شرط برای پرداخت مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ لیره، جهت سازماندهی ژاندارمری، پس بگیرد، اما در عین حال تأکید کرد که آن کشور [بریتانیا] در امر نظارت بر بویه‌گذاری "BUOYING" و نصب چراغ‌های دریایی در خلیج فارس دارای حقی است که آن را به مرور زمان به دست آورده و استفاده از این حق هم تحت هر شرایطی درنگ نخواهد کرد».

بریتانیا همچنین تأکید می‌کرد این رویه را - دایر بر اینکه مقامات کنسولی انگلیس از اتباع بحرین و سواحل متصالح حمایت خواهند کرد - ادامه داده و فقط به این دلیل از پافشاری بر به رسمیت شناختن آن توسط دولت ایران خودداری می‌کرد که مبادا این حق عملاً زیر سؤال برده شود. ایرانیان نیز در یادداشت خود صرفاً بر مواضع پیشین خود تأکید می‌کردند.

بعد از این جرو بحث‌ها یگان سواره نظام مرکزی هند، شیراز و اصفهان را به آرامی

ترک گفت و در آوریل ۱۹۱۳ از طریق بوشهر، رهسپار هند گردید.

کاکس در این مورد به یکی از دوستان خود چنین نوشته بود:

«خروج یگان سواره نظام مرکزی هند "C.I.H" که راجع به آن در محافل ناآگاه سوء تفاهم‌هایی بوجود آمده و مباحث بی موردی به راه افتاده بود، بدون دردسر پایان پذیرفت، صرفاً به این دلیل که پیش از حرکت واحدها با کدخدایان ساکن در مسیر تماس گرفته و اوضاع را به آنها توضیح داده شده بود. اگر در موقع اعزام هم همانطور که من توصیه کرده بودم همین شیوه را بکار می‌بستند تصور نمی‌کنم با مشکلاتی مواجه بشدند. راجع به بازگشت آنها / سواره نظام مرکزی هند / روش من نه به ملاحظه قابلیت‌ها و توان رزمی یک هنگ، برجسته بود، بلکه نظر من به اصول بنیادی خط مشی حکومت هند معطوف بود. آنها همواره مردد بودند که آیا اکنون خود باید در جاده‌ها دست به کار شوند و یا آنکه دست آخر بپذیرند که از سوی ما اقدامی صورت نگیرد و قاطعانه تصمیم بگیرند که این گونه امور را، از طریق ژاندارمری به دولت ایرن محول کنند. اگر.... خیال داشتند که در جاده‌ها وارد عمل شوند بدیهی است که بازگشت نیروها اقدامی نادرست بود، اما به هر حال زمانی که تصمیم گرفتند که سیاستشان مبتنی بر خودداری مطلق از اجرای عملیات باشد، لذا تنها چیزی که باقی می‌ماند بازگشت واحدهای سواره نظام مرکزی هند بود. تمام این تحریکات و تمهیداتی که برای عودت واحدهای مزبور مطابق با قواعد لشکری صورت گرفت به نظر من کاری معقول و منطقی نبود در عین حال درست هم نبود که در آن شرایط فرساینده آنها را سرگردان می‌کردند. به هر حال قصور و کوتاهی از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا بود که نمی‌توانست در این مورد تصمیم بگیرد که چه خط مشی را پیش گیرد....»

راجع به چشم‌انداز کنونی اوضاع این گونه است: ژاندارمری به کدخدایانی که، انتظار می‌رفت برایشان دردسر بوجود آورند، گفته بود که قصد ندارد در مخالفت با آنها دست به اقدامی بزند بنابر این توانست.... برای کاروان ژاندارمری حامل اسحله به شیراز در ماه مه ۱۹۱۲ ایمنی بوجود آورد و با موفقیت آن را به شیراز برساند. آنها بلا درنگ کوشیده بودند تا کل راه را به تصرف خود در آورند با وجود این تنها توانستند به مسیر شیراز - کازرون سامان دهند.... و تنها دریافتند که در موقعیتی نبوده که بتوانند در مورد نیمه بعدی این مسیر (که به بوشهر ختم می‌شود) دست به کاری بزنند، از این رو کدخدایان هنوز هم در این قسمت عوارض

راهداری دریافت می‌دارند و تنها دو هفته قبل بود که کلیه اموال یک نفر هندی بریتانیایی را به غارت بردند.... و لذا هنوز به اصل موضوع نرسیده‌اند و در دسرهای زمانی آغاز خواهد شد که ژاندارمری بخواهد در نیمه بعدی این مسیر (کازرون - بوشهر) دست به کار شود چه منافع کدخدایانی به خطر خواهد افتاد که درآمدهای هنگفتی را در این مسیر به دست می‌آورند. آنگونه که برآورد کرده‌ایم به منظور جلب همکاری این افراد سالانه بین ۵۰۰۰ الی ۱۰/۰۰۰ لیره اعتبار مورد نیاز است. در ضمن این امکان هم وجود دارد، وقتی که پی ببرند که کوتاهی‌اشان در همکاری با ژاندارمری فشارهای بدتری را برایشان در پی خواهد آورد، بهترین راه را در آن خواهند دید که تسلیم شده و از طریق استخدام افرادشان در ژاندارمری منافعشان را تا آنجا که ممکن باشد تأمین نمایند».

در واقع این همان چیزی بود که از سال ۱۹۱۴ به بعد شروع به شکل گرفتن کرد تا آن که با وقوع جنگ بزرگ، ایران دچار بی‌نظمی‌های جدید و اوضاع به مراتب وخیم‌تر شد. راجع به اوضاع بنادر کاکس به یکی از دوستانش در نشریه «تایمز آو ایندیا» TIMES "OF INDIA" به تفصیل چنین نوشته بود:

«بنادر خلیج فارس از حکمرانی فرهیخته و لایق به نام موقرالدوله برخوردار است. نامبرده اصالتاً اهل ایالت فارس است اما در یونیورسیتی کالج لندن UNIVERSITY COLLEGE "LONDON" تحصیل کرده است.

ایشان نشریه تایمز "TIMES" می‌خواند و با زبان انگلیسی هم مثل من و شما آشنایی دارد و درست نقطه مقابل سلف‌اش، دریابگی - از آن اراذل کهنه کار و خوش مشرب نظام کهن - می‌باشد.

اگر در او [موقرالدوله] دقت و کنجکاوی کنی او نیز در کنه وجودش یک ایرانی است ولی اگر نیرویی تحت امرش قرار می‌گرفت می‌توانست حکمرانی مطلوب و مفید از کار در آید. او ر حال حاضر هیچ نیرویی در اختیار ندارد و به همین دلیل ناتوان است و فرد هم نمی‌تواند تک و تنها و فقط با نطق و موعظه حکمرانی کند. نامبرده همواره دولت ایران را بخاطر نیازمندیهایش تحت فشار قرار می‌دهد اما کمترین نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود. تمام نیرویی که در اختیار دارد شامل ۷۰ یا ۸۰ نفر سرباز و یا تفنگچی معمولی است که در موارد اضطراری بگونه‌ای جدی نمی‌تواند به آنها اطمینان و اعتماد کند. بنابر این ایشان برای تأمین امنیت کلاً متکی به حضور

نیروهای - ۵۰۰ نفری جمعی گردان «راجپوت» است و بجز افراد ما نیرویی ندارد که بتواند از حملات تنگستانی‌ها به بوشهر جلوگیری کند. افراد قبایل ساکن در پس کرانه‌ها کاملاً غیرقابل کنترل هستند و تا زمانی هم که دولت ایران نیرویی کوچک اما قابل اعتماد - متشکل از ۶۰۰ نفر تعلیم دیده توسط یک یا دو افسر اروپایی - برای تأمین امنیت جایگزین افراد ما نکند، بهبودی در اوضاع بوجود نخواهد آمد. با ارباب و فراری دادن آنها بطور مقطعی هم نتیجه‌ای بدست نمی‌آید چه گسترش این گونه اقدامات مستلزم صرف وقت است و اما در صورت اقدام سریع ما مثلاً ظرف مدت ۴۸ ساعت یکی از شناورهای نیروی دریایی سلطنتی در منطقه پدیدار می‌گردد و ۵۰ نفر و یا بیشتر سرباز از جاسک و یا بوشهر به محل شورش انتقال می‌دهد و همه چیز نیمه کاره می‌ماند زیرا مهاجمین می‌خواهند جایی را مورد حمله قرار دهند و نه اینکه وارد جنگ گردند. دست کم هر ماه یک بار از من سؤال می‌شود که آیا نمی‌توان تعداد افراد پیاده نظام مستقر در بوشهر را کاهش داد و یا آنها را فراخواند و من در پاسخ همیشه می‌گویم: تا به حال کمترین تغییری در اوضاع بوجود نیامده است که بتوان آنها را فراخواند، حضور آنها تنها برای تأمین امنیت است و مردم بندر هم به آنها عادت کرده و از آنها بابت حضورشان سپاسگزار می‌باشند....

[م] چرا باید آنها را فراخوانیم؟ شما باید تا زمانی که دولت ایران بتواند آنها را با نیروی دیگری تعویض کند، آنها را در آنجا نگه دارید».

به دنبال فراخوانی یگان سواره نظام مرکزی هند عملیات نظامی علیه تنگستانی‌ها آغاز شد. شیخ دویی که برابر دستورات کاکس عمل می‌کرد محموله‌ای از جنگ افزار متعلق به یکی از گروههای قاچاقچی تنگستانی مصادره کرده و آنها که به علت از بین رفتن محموله‌اشان^(۱) خشمگین شده بودند به تلافی آن یکی از قایق‌های صید مروارید متعلق به دویی را مورد حمله قرار داده و تعداد ۸ نفر از کل ۱۰ نفر ملوانان قایق مزبور را از پای درآورده و دو نفر را هم به دریا انداخته بودند.

آن دو که نفر توانسته بودند خود را سالم به ساحل برسانند، ماجرا را بازگو کرده بودند. دولت ایران در این مورد اقدامی به عمل نیاورد و انگلیسی‌ها هم تا ماه ژوئن نتوانستند وارد عمل شوند و کاکس و افسر ارشد نیروی دریایی هم که نقشه‌ای را طرح کرده

۱ - پیش‌بینی کاکس در اوایل جنگ بزرگ تحقق یافت زیرا تنگستانی‌ها علیه نیروهای انگلیسی وارد جنگ شدند.

بودند، به علت نامساعد بودن هوا نتوانستند آن را به اجرا در آورند. لذا دزدان دریایی و هواداران‌شان توانستند قایق هایشان را در خوری مستقر ساخته و حتی آن را به روستاهایشان انتقال دهند*.

سه فروند از شناورهای نیروی دریایی سلطنتی - پلوروس "PELORUS"، فیلومل "PHILOMEL" و اسفینکس "SPHINX" در عملیاتی همراه با نیروهای اعزامی گردان دوم راجپوت شرکت کرده و در خلال روزهای ۲۴ و ۲۷ ژوئن با اجرای چندین عملیات سریع و محدود تنگستانی‌ها را شکست دادند. در این عملیات تنگستانی‌ها تعداد سی فروند جهاز بومی را از دست دادند - این شناورها یا به آتش کشیده شده و یا به فروش رسانیده شدند. اندکی بعد که کاکس با تعدادی از سران تنگستانی‌ها دیدار کرد خاطر نشان ساخت که آنها با کمال خونسردی شکستشان را می‌پذیرفتند اما با وجود این کاکس خاطر نشان ساخته بود که: «بوشهر باید برای مدتی با دقت و احتیاط مراقب واکنش تنگستانی‌ها باشد»^(۱).

پیش از این حادثه هم سرنشینان یکی از قایق‌های ناو سلطنتی پرزوس "PERSUSE" - که علیه قاچاقچیان اسلحه عملیات گشت زنی تجسسی را انجام می‌داد - ناپدید شده بودند. همگی بر این باور بودند که آنها به علت وقوع تند بادی شدید غرق گردیده‌اند. اما شایعاتی سرزبان‌ها افتاده بود مبنی بر اینکه قایق مزبور مورد حمله قرار گرفته و سرنشینانش - یک نفر افسر و ۹ نفر ملوان - توسط قاچاقچیان اسلحه قتل عام شده‌اند. لذا به دنبال درخواست مصرانه بستگان ملوانان ناپدید شده اداره دریاداری از کاکس خواست تا برای دومین بار پیرامون این شایعات تحقیق و بررسی کند - چه از نخستین تحقیقات به عمل آمده نتیجه‌ای بدست نیامده بود.

بنابر این کاکس بیشتر اوقاتش را در ماه اوت بر روی ناو سلطنتی اسفینکس گذراند و مذبوحانه کوشید تا مدرکی بدست آورد که ثابت کند قایق مورد حمله قرار گرفته است هر

* - این گروه وابسته به مجاهدین تنگستانی بوده که علیه استعمار انگلستان در حال نبرد بودند و کاربرد واژه «دزد دریایی» برای آنها ژرفای کینه انگلیسی‌ها نسبت به تنگستانی‌ها را آشکار می‌سازد برای اطلاع بیشتر در مورد این رخداد ن.

ک. «رئیسعلی دلواری» نوشته سید قاسم یاحسینی - انتشارات شیرازه، ۱۳۷۶.

۱ - دیری نباید که در خلال جنگ بزرگ پیش بینی‌های کاکس تحقق یافت.

چند که خود آن را بعید می‌دانست^(۱).

اما از مهمترین رویدادی که در سال ۱۹۱۳ رخ داد، امضاء قرارداد انگلیس - عثمانی راجع به کویت و سایر موارد اساسی مورد مذکره بود. کاکس راجع به این رویداد به یکی از خبرنگاران نامه‌ای نوشت و در آن دیدگاههای حساب شده‌اش، راجع به این قرارداد ر شرح کوشش هایش - که می‌خواست آن را برای شیخ مبارک و شیخ خزعل قابل پسند و خوشایند در آورد - توضیح داده بود که به طرزی گیرا خواندی است^(۲):

کنوانسیون انگلیس - ترکیه "ANGLO - TURKISH CONVENTION"

«احتمالاً سرکار از جزئیات امر آگاه هستید. این قرارداد شامل موارد زیر است. مسائل قطر، بحرین و کویت، به رسمیت شناختن حق انگلیس در امر بویه گذاری و نصب چراغ‌های دریایی در خلیج فارس و اداره امور قرنطینه... به رسمیت شناختن مرز عثمانی - ایران (آنگونه که ما می‌خواهیم از هویزه تا رودخانه در غرب خرمشهر)، به رسمیت شناختن لنگرگاه خرمشهر در اروند رود - تمامی راه از قصر شیخ در فیلیه، اما از جهت دیگر تمام رودخانه را به ترک‌ها داده می‌شود - و سرانجام اینکه به موجب کمیسیون انگلیس - عثمانی نظارت بر رودخانه از قرنه "KURNA" - بالای بصره - تا بنداب* رودخانه بار "BAR" تحت نظارت کمیسیون مشترک بریتانیا و عثمانی در خواهد آمد. ما با وزارت امور خارجه کشمکش‌های دوستانه زیادی داشتیم تا توانستیم وضع موجود محلی "LOCAL STATUS QUO" به رسمیت شناخته شود اما آنها افرادی بسیار

۱ - کاکس در نامه‌ای به لوانت فریزر گفته بود که در خلیج فارس عملیات دزدی دریایی همیشه افشا می‌گردد.

۲ - این نامه را کاکس یا به استانبولی رید و یا لوانت فریزر باید نوشته باشد. این نامه ماشین شده فاقد تاریخ و نشانی گیرنده است و ظاهراً باید در سپتامبر ۱۹۱۳ نوشته شده باشد.

*** - بنداب "BAR" رشته‌ای از سنگ ریزه و شن که در دهانه رودخانه‌هایی که به خلیج فارس می‌ریزند تشکیل می‌گردد. علت تشکیل این رشته عدم وجود جریان دریایی در داخل خلیج فارس است که در نتیجه ته‌نشین شدن مواد موجود در آب رودخانه‌ها در مقابل دهانه‌شان سبب می‌شود. افزایش این رسوبات اغلب باعث پر شدن خلیج و به اصطلاح دریایی «کور شدن» آن می‌گردد. مترجم؛ تلخیص از فرهنگ جغرافیایی.

خوب هستند و نسبت به عقاید دیگران هم سهل گیر می باشند. من بطور کلی از نتایج بدست آمده خرسند هستم. اما تصور می کنم درباره کویت کارها به بدترین شکل ممکن به انجام رسانیده ام چه آنها حاکمیت عثمانی ها را در آنجا به رسمیت شناخته اند اما من بر این باورم که آنها می بایست تنها حق نظارت ترک ها را بر کویت تأیید می کردند. افزون بر این در مقابل اعطای خودمختاری محلی به شیخ کویت این حق هم به عثمانی ها داده شده است تا نماینده ای را در کویت مستقر دارند که در این باره شیخ مبارک بسیار نگران شده بود. اما مادام که ما مطابق تعهداتمان عمل کرده و در عین حال مواظب اوضاع هم باشیم تصور نمی کنم مشکلی جدی بوجود آید - چه بنا به گفته وزارت امور خارجه این موضوع تنها جنبه تشریفاتی دارد. آنچه را که احتمالاً روی خواهد داد این است که یا شیخ نماینده مزبور را تحت حمایت مالی قرار داده و او را خواهد خرید و یا اوضاع را برای او چنان غیرقابل تحمل در خواهد آورد که ترک ها از اعزام وی صرف نظر کرده و در عوض یکی از فرزندان شیخ را در سمت نماینده خود در آنجا منصوب خواهند کرد. شیخ مبارک سر و صدای زیادی به راه انداخته بود.... طوری که مجبور شدم دیداری ویژه از او به عمل آورده و به ایشان بگویم که او باید به اشتراک منافع ما اعتماد کند و از طرفی راه حلی را هم که به دست می آوریم، بپذیرد. ما در خارج ساختن ترک ها از قطر بسیار خوب عمل کردیم و آنچه باقی مانده این است که چه تصمیمی راجع به آن باید اتخاذ کنیم. شیخ جاسم بن ثانی پیرمرد نود ساله چند روز قبل درگذشت که تا حدودی اوضاع بدتر خواهد شد، چنانکه اوضاع بن سعود هم وخیم تر خواهد شد. در ماه فوریه از شیخ جاسم دیدار کردم تا دریابم که او راجع به منع واردات اسلحه، مانند سایر حکام عرب، چه شرایطی را پیشنهاد خواهد کرد. این تنها نقطه ضعفی بود که در حلقه محاصره مان وجود داشت چه آنجا به صورت انباری برای نگهداری اسلحه در آمده بود. او در عین حال که اشتباهی فراوانی داشت آماده سازش هم بود و فقط می بایست تا اعلام نتیجه کنوانسیون صبر می کردیم. زمانی که او را ملاقات کردم پیرمرد در اردوگاه زمستانی در واحه ای بسیار قشنگ واقع در وسط قطر بسر می برد. او آنگاه همراه من به قطر مراجعت کرد و ظاهراً تا ده سال بعد هم سالم به نظر می آمد اما اخیراً پاهایش ورم کرده بود و تصور می کنم قلبش هم چندان سالم نباشد.

شیخ محمره (خرمشهر) راجع به تمامی این مسائل رفتاری پسندیده و بسیار

سیاستمداران در پیش گرفته بود زیرا از یک سو مانند مبارک دستخوش احساسات نبود و از سوی دیگر هم بخاطر اینکه او اساساً فردی سیاستمدار است. اما موقعی که دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا حفظ منافع این حکام نیمه متمدن را به عهده می‌گیرد و از نظر خود برای خیر و صلاح آنها معاهداتی منعقد می‌شود و آنگاه از شیوخ مزبور می‌خواهد که به او اعتماد کرده و امیدواری کامل به این مساعی داشته باشند که از لحاظ شرافتی خود چه وظایف سنگینی را به عهده گرفته و به نمایندگان محلی اش محول کرده است.

برای من همیشه خاطره تقریباً تأسف بار آخرین مصاحبه‌ام با شیخ مبارک فراموش نشدنی است.... روی هم رفته تردیدی نیست که او و شیخ خرمشهر بخوبی در می‌یافتند که این کنوانسیون دوستانه بوده و براساس اصل بده و بستان دوستانه "FRIENDLY AND GIVE-AND-TAKE" بنا شده است.

مبارک از به رسمیت شناختن حاکمیت ترک‌ها - که هرگز به او یاد نداده بودیم آن را بپذیرد - استقبال نکرد و از دست دادن بی چون و چرای ام القصر و صفوان را هم دوست نداشت.... اما اینها نکاتی بود که او عمیقاً بدان حساسیت نشان نمی‌داد. شیخ هیچگاه حاضر نشد بپذیرد که عامل ترک‌ها است و این چیزی بود که او در تمام طول حیاتش با موفقیت با آن ستیز کرده بود و تصور می‌کرد که چنین موضوعی سالها در افق تفکرات سیاسی عملاً ناپدید شده است. انتظار می‌رفت که شیخ خرمشهر هم با واگذاری تمام رودخانه به ترک‌ها به شدت مخالفت ورزد و یا در مورد ضرورت سپردن منافع خود به اعضاء انگلیسی شرکت کننده در کمیسیون پیشنهادی ترکها، درباره نظارت بر رودخانه، توضیح کامل بخواهد. از من خواسته شده بود تا برای برطرف ساختن اعتراضات آنها شخصاً اقدام کرده و از آنها قول بگیرم تا مطابق میل ما عمل کنند. اما من از آنجایی که عملیات تنگستان آغاز شده بود نتوانستم رهسپار آنجا گردم و زمانی که به خرمشهر رفتم شیخ مبارک نیز نزد خزعل بسر می‌برد و در نتیجه نتوانستم با هر دو نفر آنها وارد بحث و گفتگو شوم. دوباره با زحمت زیاد ترجمه‌ای از مواد مندرجه در کنوانسیون راجع به امور کویت، با مبارک مورد بحث قرار گرفت.

شیخ مبارک بعد از بیماری‌ای سخت در ماه آوریل - انسداد شرائین - هنوز ضعیف، و ناتوان بود. ما با هم درباره تمام موضوع‌ها کنار آمدیم جز موضوع ناخوشایند نمایندگی

عثمانی‌ها که بارها راجع به آن به مذاکره و گفتگو پرداختیم. کلام آخر شیخ مبارک به قرار زیر بود:

«این موضوعی است که آنها (ترک‌ها) بارها کوشیدند [مرا وادار به پذیرش سازند] و من هم همواره آن را.... شکست داده‌ام. شما می‌گویید که من باید به این موضوع به چشم فداکاری‌ای بنگرم که برای به رسمیت شناختن خود مختاری من انجام شده است و از طرفی مرا مطمئن می‌سازید که دولت فخیمه چنانچه آن را مغایر با منافع مشترک تشخیص دهد مرا تحت فشار قرار نخواهد داد جز آنکه به شما اعتماد کنم و به هر آنچه شما و دولت متبوعتان می‌فرمایید عمل کنم، چه راه دیگری دارم. اما به هر حال من این کار را باید با ترس و دلهره انجام دهم».

مذاکراتم با شیخ محمره (خرمشهر) هم روال مشابهی به خود گرفت. او می‌گفت: «زمانی که می‌بینم برای دو نسل خط میانه این آبراه قابل کشتیرانی در گذشته به عنوان مرز، به رسمیت شناخته می‌شده اکنون برایم دشوار است که ببینم دگرگونی‌هایی در آن بوجود آید اما شما مرا مطمئن می‌سازید که اعضاء انگلیسی کمیسیون رودخانه منافع‌ام را حفظ خواهند کرد و واقعاً از آن دفاع خواهند نمود لذا من هم باید کماکان توصیه‌های شما را بکار بندم، ولی اطمینان دارم که ترک‌ها در شرایطی خواهند بود که بتوانند در دسرهای زیادی را برایم بوجود آورند». آنچه مذکور افتاد حاصل دو ساعت مذاکره با خزعل و چهار ساعت گفتگو با مبارک بود.

اطمینان دارم که سرکار تمامی این جزئیات را محرمانه تلقی خواهند کرد.... اما اگر خواستید پیرامون کمیسیون اظهار نظر کنید آنچه را که باید به گونه‌ای کارساز انجام دهید این است که به وظایف بی قید و شرط دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تأکید کرده که مبادا نسبت به تعهدات خود به این شیوخ ساده دل که به ما اعتماد کرده‌اند با بی‌اعتنایی برخورد کنند. ضمناً باید جزیی‌ترین تلاش ترک‌ها مبنی بر آن که نماینده زائدشان در کویت دست به توطئه بزند و یا مقامات ترک در بصره از تملک تمامی رودخانه سود جسته و برای شیخ خزعل درد سرهایی بوجود آورند، شدیداً و فوراً مقابله شود».

در همین گیر و دار گرفتاریها و مشکلات ناجوری هم رخ نمود. عبدالعزیز بن سعود که خاندان رشیدی، حکمران امیرنشین حیل "HAIL" را شکست داده و با خود همراه

ساخته بود به یکباره و بدون خبر به ترک‌ها در حسا "HASA" حمله برده و در ماه مه ۱۹۱۳ نیز بر هفوف "HOFHUF" غلبه کرده و اسرای جنگی را به مناطق ساحلی فرستاده بود و با بیرون راندن ترک‌ها از بنادر قطیف و اوجیر "OJAIR" پیروزیهایش را دنبال می‌کرد. ترک‌ها هم ابن سعود را به خشم آورده، نیروهایشان را در بحرین تجدید سازمان کرده و با تعدادی نیروی تازه نفس کوشیدند تا در اوجیر نیرو پیاده کنند - این نیروها به طرف دریا عقب رانده شدند.

کاکس در این باره نوشته بود: «تا پیش از لحظه‌ای که بنای این معاهده دوستانه را با ترک‌ها گذاشته و شخصاً و اتفاقاً حسا را در قلمرو ترک‌ها شناختیم بروز چنین تحولی را می‌شد به عنوان تحولی جالب توجه و غیرمنتظره تلقی کرد ولی رخ دادن آن در حال حاضر واقعه نابهنگام و نامناسب است.... و اینک در ارتباط با عبدالعزیز در وضعی دشوار قرار داریم. او نامه‌ای دوستانه و صریحی به من نوشت و نخست از اینکه به ترک‌ها اجازه داده‌ایم تا از بحرین به عنوان پایگاه استفاده کنند گله کرده.... و افزوده بود که از ته دل مایل است روابطی دوستانه با ما داشته باشد.... اما ملتمسانه خواهش کرده بود تا او را از نگرش‌هایمان بطور قطع آگاه سازیم. او درخواست تفاهمی دوستانه کرده بود.... اما مؤکداً خواهش کرده است که اگر خواهان چنین تفاهمی نیستیم رک و صادقانه او را در جریان بگذاریم تا بداند چه وضعی داشته و چگونه از منافعش دفاع کند».

کنوانسیون بریتانیا - ترکیه، دولت بریتانیا را از ایجاد روابط دیپلماتیک با ابن سعود منع می‌ساخت چه مسلم شده بود که او در سرزمین نجد باقی خواهد ماند. اکنون که او پایش به خلیج فارس رسیده و «اوجیر» را هم در دست گرفته، اوضاع بطور اساسی دگرگون شده بود لذا از شیوخ کرانه‌های عربی خلیج فارس گرفته تا امرای سواحل عمان، همگی از امکان احیای دوباره قدرت وهابیها که به جهت نابودی آنها صورت می‌گرفت خود به وحشت افتاده و با دلواپسی زیاد چشم به رهبری بریتانیا دوخته بودند».

کاکس پی برده بود که بریتانیا نمی‌توانست بدون اطلاع عثمانی‌ها با عبدالعزیز بن سعود به توافقی دست یابد لذا پیشنهاد کرده بود که دولت متبوعش با وضعیت دوافکتو "DE FACTO" مواجه شده مشکلاتش را با ترک‌ها در میان گذاشته و به عنوان میانجی‌ای صادق آنها را تشویق کرده تا ابن سعود را به عنوان حاکم اسمی ایالت (سنجق) حسا،

منصوب کنند. و از طرفی هم موافقت نمایند که دولت بریتانیا با او به عنوان یکی از حکمرانان ساحلی به منظور حفظ معاهده ترکی مخاصمات دریایی "MARITIME TRUCE" منع تجارت اسلحه و در پیش گرفتن رفتاری دوستانه با شیوخ امضاء کننده قرارداد با بریتانیای کبیر، یادداشت تفاهمی رد و بدل کند. کاکس در این خصوص نوشت:

«دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا طبیعتاً از اینکه پایش به امور سیاسی عربستان مرکزی کشیده شود نگران است، اما من بر این باورم که اکنون این موضوع بطور اساسی به عنوان یکی از مسائل خلیج فارس در آمده است که می توان بدون مراجعه به عربستان مرکزی آن را رو به راه و تحت کنترل در آورد. اگر ما نتوانیم با حکومت هند و این بنده [در خلیج فارس] به نوعی همزیستی برسیم گرفتار مشکلات فراوانی خواهیم شد.

اگر من بتوانم به سران امیرنشین های متصالح بگویم که با او به تفاهمی دست یافته ام می توان به این موضوع هم پایان داد. اما من نمی توانم و نتیجه اش هم این خواهد بود که آنها گرفتار اضطراب و نگرانی مستمری خواهند بود».

با وجودی که این قرارداد به امضاء رسید، اما در نهایت به تصویب نرسید و تصویب آن به انعقاد قرارداد ترکیه - آلمان و قرارداد دیگری بین فرانسه و آلمان - در مورد راه آهن بخش آسیایی ترکیه - موکول شد. از طرفی بتازگی هم مذاکرات انگلیس - آلمان راجع به راه آهن بغداد و کشتیرانی انگلستان در رودخانه فرات آغاز شده بود و کاکس بر این باور بود که به زودی تمامی مسائلی را که از سال ۱۹۰۴ ذهن او را به خود مشغول می ساخت، بنحوی دلخواه حل و فصل خواهد شد. هنوز هم مسائل خطرناکی وجود داشت که یکی از آنها موضوع ایالت بصره بود که در قلمرو عثمانی ها قرار داشت و به سبب بروز یک رشته تحركات ناسیونالیستی عربی به رهبری سید طالب پاشا فرزند نقیب الاشراف و نماینده پارلمان عثمانی، مشکلات زیادی را بوجود آورده بود. سید طالب پاشا با وجودی که بارها مواضع سیاسیش را تغییر داده بود مع الوصف توانست بر سر قدرت باقی بماند. او در ایام سلطان عبدالحمید مواضع ضد شیعی و ضد انگلیسی در پیش گرفته، به کمیته اتحاد و ترقی راه یافته و دوباره آن را رها کرده بود.

از طرفی نیز با واداشتن تمام عناصر بدنام ولایت - از زن و مرد - به امضاء عریضه ای مبنی بر ابقاء سلیمان نظیف، به عنوان حکمران محبوب و دست و دل باز،

موجبات برکناری وی را فراهم آورد. او با وجود تمامی رفتار و حرکات ضد ترکیش، «سعدون پاشا»^(۱) امیر منتفیق* را به ترک‌ها لو داد و با صدور حکم قتل فرمانده نظامی بصره - که گفته می‌شد طرفداران اتحادیه به او دستور داده بودند تا این نماینده مزاحم را از پای در آورد - خودسری را به نهایت رساند^(۲).

در عین حال که تمامی این امکانات نهفته در وضع اعراب شکلی گیرا به خود داشت کاکس هم از زندگی در خلیج فارس اظهار خستگی می‌کرد و در فصل پاییز در این باره به یکی از دوستانش نوشت:

«تاز زمانی که این نامه به دست شما برسد من هم پانزدهمین سال مأموریتم را در نواحی خلیج فارس - که سیزده سال آن خدمت در بنادر گرم و سوزان بوده است - آغاز کرده‌ام. در ماه آوریل به مک ماهان "McMAHON" نامه‌ای نوشتم و به ایشان یادآور شدم که در طول خدمتم تمام کارها را آنگونه که از من می‌خواستید، انجام می‌دادم.... اما اکنون سنم به ۴۹ سال رسیده و برایم مایه خرسندی است که در صورت امکان از نظریات اداره امور خارجه هند راجع به آینده‌ام آگاه گردم.... به من بگویند تا پایان دوره خدمتم آیا از من خواهند خواست تا مأموریتم را در اینجا به پایان برسانم یا خیر و من در صورتی آماده ادامه خدمت هستم که.... تعداد کارمندان و مستمریم افزایش یابد. حجم کارهای اداری پیوسته و یکنواخت افزایش می‌یابد - درست ۵ برابر دوران تصدی مک اید "MCADÉ" - که انجام آن برای کارکنان فعلی سنگین است و در نتیجه در شرایط کنونی نمی‌توانم آن را به انجام برسانم.... من بر این باورم که اگر قرار است انتقال یابم اکنون زمان آن فرا رسیده و فرد جدیدی بجای من باید کارش را آغاز کند. خدای را سپاس می‌گویم که از نظر جسمی کاملاً سالم هستم (گویش شیطون کر) و شور و شوقی هم که در اینجا به کارم دارم هیچ شغل دیگری در هند نمی‌تواند این شور و شوق را بوجود آورد. اما همسر فداکارم اینجا را به

۱ - سعدون پاشا در حالی که در حلب در حالت اسارت بسر می‌برد درگذشت و فرزندش مرسوم به عجمی "AJAIMI" به صورت دشمن خونی سید طالب در آمده بود.

* - قبیله‌ای در عراق - م.

۲ - طالب دستور داده بود تا جسد قربانی او به مدت یک روز دفن نگردد. ضمناً زمانی که شروع جنگ قریب الوقوع می‌نمود پیشنهادات غیرقابل قبولی به انگلیسی‌ها داد و سرانجام از کارکنار گرفت و به هند پناه برد.

خوشی نگذرانید و بخاطر او هم که شده است بی میل نیستم که در هند از اقامتگاهی زیبا با باغی مصفا و امکانات شکار برخوردار گردم و جز این یکی دو خواسته، آرزوی دیگری ندارم. بعد از فوریه ۱۹۱۴ می‌توانم از دو سال مرخصی استفاده کنم و آنگاه با مستمری کامل به بازنشستگی نایل آیم که باید آن را با بردباری انجام دهم. من پانزده سال از بهترین سالهای زندگیم را در منطقه خلیج فارس گذرانیدم و حکومت هند هم در قبال این خدمات برایم اربابی سخاوتمند بوده است».

کاکس در روز هشتم دسامبر ۱۹۱۳ بعد از اینکه اسباب و اثاثیه منزلش را به فروش رسانید و در حالی که می‌دانست خود وزیر بعدی وزارت امور خارجه حکومت هند خواهد بود، به مرخصی رفت.

کاکس سه ماه و نیم از مرخصیش را در انگلستان گذرانید که در این مدت برای نخستین بار - بعد از چهار سال - با پسرش روبرو شد، در وزارت امور خارجه با حقی پاشا ملاقات کرد و پی برد که او سخت معتقد است که ترکها حسا را باز پس خواهند گرفت، راجع به مسائل ایران و اعراب مورد مشورت قرار گرفت و سرانجام با خاطری آسوده دریافت که دوباره در خلیج فارس به کارگماشته خواهد شد.

او مستمراً به مدت ده سال به عنوان نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس انجام وظیفه کرده بود. او در این مدت راساً خود و یا اینکه کمک کرده بود تا دگرگونی‌های بنیادی تری - که از زمان پیدایش کشتی‌های بخاری در این آبراه بی سابقه بوده است - بوجود آید. در سرتاسر خلیج فارس چراغ‌های دریایی نصب گردید و در بندرعباس، لنگه، بحرین، کویت، اهواز، خرمشهر و کرمان کنسولگری و نمایندگی سیاسی دایر شد. با وجود بی‌نظمی و اغتشاش در ایران و علیرغم رقابت‌های کشورهای خارجی، سطح تجارت انگلستان در این برهه دو و یا سه برابر افزایش یافت.

به قاچاق اسلحه که درد سرهای زیادی را برای انگلستان بوجود می‌آورد، پایان داده شد و اداره نقشه‌برداری حکومت هند نقشه‌های دریایی این آبراه را عمدتاً دوباره تهیه کرد و کرانه‌ها را نیز دوباره مساحی نمود و این در حالی بود که شرکت نفت ایران و انگلیس هم به گونه‌ای دلخواه آغاز به کار کرد. افزون بر این انگلستان و ترکیه به توافقی کامل دست یافتند و مزاحمت‌های فرانسه در مسقط هم قطع شد که در نتیجه خلیج فارس بصورت

«دریاچه انگلیس» "BRITISH LAKE" در آمد. عزیمت کاکس از خلیج فارس مایه شادمانی آلمان‌ها شد و در خلال جنگ بزرگ که نیروهای انگلیسی بایگانی کنسولگری آلمان را در بوشهر به دست گرفته بودند به نسخه‌ای از نامه واسموس به شماره ۸۲۶ و به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۱۳ ارسالی از بوشهر به برلین تحت عنوان «عزیمت سرپرسی کاکس و ورود لوریمر» دست یافتند. این نامه در برگیرنده مطالب زیر است:

«بی تردید او (سرپرسی کاکس) این را از جمله کارهای اساسی و شاهکار زندگیش می‌دانست که سرتاسر خلیج فارس را تحت سلطه و نفوذ انگلستان در آورد. او برای رسیدن به این هدف تمام زندگی و استعداد فوق‌العاده‌اش را بکار می‌بست و سرسختی و تجاربی را هم که در خلال ۱۵ سال فعالیت در خلیج فارس کسب کرده بود او را قادر ساخته بود تا بسا پیروزیهای زیادی را در این راستا به دست آورد. برابر اظهار نظری که هموطنانش در اینجا می‌کنند فعالیت‌های آینده‌اش در هند کمتر رضایت خاطر او را فراهم خواهد آورد. از نقطه نظر آلمانها عزیمت او را باید با شادمانی جشن گرفت. همانگونه که در موارد معینی نشان داده شده و اکثراً هم در نامه‌های ارسالی از این کنسولگری آمده است، کاکس چشمانش را به سرکوب فعالیت‌ها آلمانها در خلیج فارس دوخته بود.

این نه به سبب خصومت فی نفسه‌اش با روحیه و رفتار آلمانها بوده که او را به این راه کشانیده بود، چه در رفتارهای شخصیش با نماینده سیاسی آلمان موردی برای شکوه و شکایت وجود نداشت. اما او با هرگونه نفوذ اقتصادی که آلمان در خلیج فارس به دست می‌آورد، بیمناک می‌گردید و کاربرد هر وسیله‌ای را هم برای جلوگیری از آن موجه می‌دانست زیرا می‌دانست که در کشورهای حول و حوش خلیج فارس که در آنجا دولتی با دوام وجود نداشت، بدون پشتیبانی سیاسی، منافع اقتصادی را نمی‌توان تأمین کرد. بنابر این هدف نهایی‌اش این بود که خلیج فارس را منحصراً به صورت دریایی انگلیسی در آورد که بر همین اساس او با صدور هر کشتی حامل جو و هرتن اکسید قرمز توسط آلمانها برای نیل به این هدف، خطرناک تلقی می‌کرد».

در روز ششم آوریل ۱۹۱۴ لرد هاردینگ "LORD HARDING" از ورود کاکس به هند

آگاه شد و به او نوشت: به وزارت امور خارجه هند خوش آمدید!

فصل ہفتم

جنگ - ۱

چند هفته بعد از شروع جنگ با آلمان آشکار بود که دیر یا زود ترکیه به دولِ محور خواهد پیوست. به تازگی هم سر و کله عوامل ترک در ماوراء قفقاز، مصر و ایران پیدا شده و هیئتی رسمی نیز رهسپار افغانستان گردیده بود و این در حالی بود که تنگه دار دانیل بسته و بسیج عمومی بی وقفه آغاز شده بود. در اواخر ماه سپتامبر دولت آقای اسکویت "ASQUITH"^(۱)، بطور اصولی اما بدون شور و اشتیاق با اعزام قوایی به خلیج فارس - که بعدها رسماً به نیروهای "D" شهرت یافت - موافقت کرد.

دولت اسکویت در اجرای چنین کاری عمدتاً تحت تأثیر مطالعات قابل تحسین دوست آقای کاکس، سر آرتور هرتزل "SIR ARTHUR HERTZEL" - دبیر سیاسی اداره امور هند - قرار گرفته بود. هرتزل در یادداشت مورخه دوم سپتامبر خاطر نشان ساخته بود که: «هرگونه کوتاهی و قصور در رأس خلیج فارس تأثیرات سیاسی بر کشورهای حوزه خلیج فارس و هند مصیبت بار خواهد بود و ما از جهت سیاسی برای مدتی نامحدود نمی توانیم به چنین چیزی تن در دهیم، در صورتی که مسائل عمده در سایر جاها حل و فصل شده است. بدون تردید عملیات انحرافی ترکیه در منطقه از نقطه نظر نظامی جزیی و کم اهمیت است - هر چند تحت نظارت و با فرماندهی افسران آلمانی این عملیات را نمی توان بی تأثیر بر شمرد - اما آنها با کوشش

و تلاش زیاد بخاطر آثار سیاسی که ترکها و آلمان‌ها امیدوارند بر احساسات مسلمانان هند بوجود آورند، آن را پی خواهند گرفت..... مضافاً.... ما نمی‌توانیم کارمان را با قربانی کردن شیخ کویت آغاز کنیم».

راجع به موضوع فوق ژنرال بارو "GEN. BARROW" دبیر نظامی اداره امور هند طی یادداشتی اظهار نظر کرده بود که جنگ با ترکیه شورش‌هایی را در مصر و رأس خلیج فارس به دنبال خواهد آورد. لذا به منظور مقابله با هرگونه ناآرامی در مصر به اندازه کافی نیروی نظامی به آنجا فرستاده شد، اما در رأس خلیج فارس مخازن نفت، تأسیسات نفتی در جزیره آبادان و خطوط لوله انتقال نفت در مناطق نفت خیز شرکت نفت ایران و انگلیس دارای سرنوشتی تاریک بود چه ایران به هیچ وجه نمی‌توانست از هجوم ترک‌ها به ایالت خوزستان جلوگیری کند و در نتیجه ضربات سختی بر بریتانیای کبیر وارد می‌آمد و منافع انگلیس در بصره و بغداد هم از بین می‌رفت. ژنرال بارو بر این باور بود که:

«متحدین ما شیوخ خرمشهر و کویت مورد تهدید واقع خواهند شد.... آنها خواه مورد حمله قرار گیرند یا خواه اغوا و تحریک گردند، به هر صورت تمام آبرو و حیثیت و ثمره سالها زحمت و تلاشمان دود شده و به هوا خواهد رفت و موضع امان در خلیج فارس نیز بی ثبات و متزلزل خواهد شد».

در سرتاسر ماه سپتامبر اخبار آمادگی‌های نظامی ترکیه در بین‌النهرین بی‌وقفه به هند می‌رسید. در هند هم راجع به خطر کاهش پادگان‌ها که هنوز هم واحدهای نظامی زیادی در آن مستقر بود و شق دیگرش یعنی عدم اعزام نیرو و در نتیجه از بین رفتن منافع، حیثیت و نفوذ انگلستان در خلیج فارس، بین دولتمردان حکومت هند اختلاف نظر وجود داشت. آنها همچنین می‌بایست این را هم مورد بررسی قرار می‌دادند که عملیات نظامی احتیاط‌آمیز و پیشگیرانه‌اشان در خلیج فارس چه تأثیری بر افکار مسلمانان هند خواهند گذاشت که عوامل پان‌اسلامیسم ترک تا حدودی با موفقیت در این اواخر بر روی آن کار کرده بودند. سلطان ترکیه که به عنوان خلیفه ریاست تشریفاتی روحانی بخش بزرگی از مسلمانان سنی مذهب در جهان اسلام^(۱) را در دست داشت بطور اسف باری پیرو یاوه‌گو

۱ - مسلمانان مراکش، سلطان مراکش را به عنوان خلیفه مسلمین قبول داشتند.

- «خلیفه‌ای در قفس» - واسیر دست نظامیان و سیاستمداران بلند پروازی شده بود که کمیته اتحاد و ترقی را رهبری می‌کردند. بلند پروازیهای این نظامیان و سیاستمداران آنها را بصورت ابزاری در دست آلمانها در آورده بود. اما این کمیته تبلیغات پان اسلامیسیم، که به ابتکار سلطان عبدالحمید بوجود آمده بود در دست داشت و با تمام نیرو آن را ترویج می‌داد. شکست ترکیه در جنگ بالکان همسویی و احساسات مسلمانان هند را برای هم کیشان مذهبی خود برانگیخته بود. این احساسات مسلمانان هند با «مبارزاتی سرسختانه» و با بدگمانی‌های ناشی از تفاهم انگلیس - روس شدت می‌گرفت. مسلمانان هند قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس - روس را به عنوان دسیسه‌ای تفسیر می‌کردند که ایران را به تدریج از استقلالش محروم می‌ساخت. آنها همچنین بگونه‌ای نادرست می‌پنداشتند که دولت انگلستان در جنگ بالکان همدستی کرده و با نقشه‌های روس، علیه ترکیه همدلی نشان داده است. بنابر این، این تمایل در آنها بوجود آمده بود که برای استقلال مسلمانان بطور جدی از آلمانها پشتیبانی کنند.

تجارب زیادی که کاکس از همزیستی با ایرانیان و اعراب خلیج فارس بدست آورده بود او را رهنمون می‌کرد تا دسیسه‌های پان اسلامیسیم ترک را به عنوان چیزی قلمداد کند که باید آن را زیر نظر گرفت اما نباید از آن هراسی به دل راه داد.

اعراب خلیج فارس که از باورها و سنت اسلامی به شدت و در واقع بگونه‌ای غیرتمندانه دفاع می‌کردند، عموماً تحت تأثیر پان اسلامیسیم ترک قرار نمی‌گرفتند. ایرانیان یحتمل از روسیه وحشت داشتند اما به ترک‌ها هم به عنوان مرتد و بدعت‌گزار می‌نگریستند. از طرفی ایرانیان نه حملات اخیر ترک‌ها و نه آن نشانه‌هایی را که آنها آزمندانه چشمشان را به خوزستان دوخته بودند، فراموش می‌کردند. اما کاکس آنگونه که خود اقرار می‌کرد^(۱) در خلال مأموریت طولانی در خلیج فارس روابطش با مسلمانان هند قطع شده بود و زمانی که به هند برگشت به فوریت دریافت که در این فاصله آنها تحت تأثیر دیدگاههای اسلامی ترکیه قرار گرفته‌اند. از طرفی کاکس بر این باور بود که نباید به همسویی‌های مسلمانان هند نسبت به ترک‌ها اهانت کرد. درباره این موضوع و سایر موارد

راجع به سیاست خارجی حکومت هند، کاکس کلاً با نظریات نایب السلطنه موافق بود و او هم اعتقاد کامل به دانش و آراء کاکس داشت.

در فاصله پراضطراب آغاز جنگ با آلمان و حمله ترکیه به روسیه بین آن دو ارتباطات اندکی وجود داشت زیرا آقای کاکس در سمت معاون اداره خارجه پیوسته و بطور مستقیم با مافوق خود در تماس بود. لرد هاردینگ در تاریخ ۱۲/۴/۱۹۳۹ به راقم این سطور نوشت: «می توان دیدگاههای کاکس را به عنوان نگرش های من قلمداد کرد چه ما با هماهنگی بسیار صمیمانه و مسالمت آمیز با هم کار کرده ایم».

هر دوی آنها به خطرات ناشی از هر گونه عملیات نابهنگام که ورود ترک ها را به جنگ - که از پیش احتمال آن می رفت - شتاب می بخشید و یا اینکه موجب می شد تا از مقاصد انگلستان تأثیراتی نادرست بر مسلمانان هند بگذارد، پی می بردند. در ضمن آنها این قصد را هم نداشتند تا در برابر بلندپروازیهای ترکیه، دوستان انگلستان در خلیج فارس قربانی شوند و از طرفی به خوبی هم آگاه بودند که حمله ترکیه به روسیه و یا مصر غیرقابل تحمل می باشد. بطور خلاصه اینکه آن دو متعلق به مکتبی نبودند که شعارشان بطور رنج آوری اینگونه بیان شده باشد:

این نظریه را همه جا انتشار دهید

که راه پیروزی در جنگ های ما

تسلیم به هر سویی است

آنگاه که صدای شمشیر مسلمانی بلند می شود.

در اوایل ماه اوت اخباری که از بین النهرین دریافت می گردید همگی دلهره آور بود. محافل رسمی ترک از آلمانها طرفداری می کردند، بسیج نیروها به گونه ای گسترده و بی وقفه آغاز و حکومت نظامی اعلام شده بود و این در حالی بود که اتباع انگلستان هم به علت اینکه اموالشان بطور گسترده ای مورد استفاده نظامی قرار می گرفت، به شدت تحت فشار قرار گرفته بودند. نایب السلطنه و کاکس به آنها پیشنهاد می کردند تا در این مورد شکیبایی نشان دهند زیرا نمی خواستند این مشکلات محلی را جدی بگیرند، و از طرفی هم تمام کوشش اشان را بکار می بردند تا از علنی شدن تنش موجود - بین انگلستان و ترکیه - در هند جلوگیری کنند. آنها احساس می کردند که اگر دولت انگلستان

خویشتن داری نشان دهد طوری که ترک‌ها نخست اعلام جنگ کنند و یا اینکه علیه بریتانیای کبیر اقدامات نظامی انجام دهند این امکان بوجود خواهد آمد که بتوان از ایجاد تزلزل در افکار مسلمانان هند جلوگیری کرد.

لذا در اوایل ماه سپتامبر اظهار عقیده کردند که «تا زمانی که وزارت امور خارجه جنگ با ترکیه را بطور قطع امری اجتناب‌ناپذیر اعلام نکرده باشد هیچ اقدامی که موجب بروز بحث‌های هیجان‌انگیز در میان مسلمانان هند شود نباید انجام گیرد و زمانی هم که وقت آن برسد نایب السلطنه بی‌درنگ وارد عمل خواهد شد و چگونگی را هم به مسلمانان هند توضیح خواهد داد.... و در صورت شروع جنگ برایمان خیلی آسان خواهد بود که بتوانیم برای ترک‌ها دردسرهایی بوجود آوریم که سرانجام تمام عربستان را از دست دهند».

در چهارم سپتامبر نایب السلطنه پس از مشورت با کاکس به استعلام وزیر امور خارجه راجع به تدابیر سیاسی در خلیج فارس پاسخ داد. او گفته بود: «آنچه را که من بدان توجه کرده‌ام این است که ما می‌توانیم به کمک‌های شیوخ خرمشهر و کویت و به نگرش‌های دوستانه و یا دست کم معقول سایر حکام عرب اعتماد کنیم؛ اینکه ترک‌ها تا چه اندازه بتوانند با موفقیت همکاری اعراب را درخواست کنند پیش‌بینی آن امری دشوار است، شورش اعراب علیه ترک‌ها کاملاً شدنی است که به آسانی به نمایش در خواهد آمد، اما در چنین وضعی تمامی منافع و جان اروپاییان به خطر خواهد افتاد مگر اینکه نیروهای انگلیسی بتوانند در آنجا ایجاد نظم و آرامش کنند. به همین دلیل و سایر دلایل، حضور یک فروند ناو جنگی دیگر در خلیج فارس به علاوه شناور اودین "ODIN" اقدامی ارزنده خواهد بود. اما با وجودی که در چنین حالتی تسلط بر بصره گامی بسیار ارزنده است مع الوصف چنانچه گفته شود - اگر بتوانیم برای به دست آوردن بصره از دست ترک‌ها نیرویی را اعزام داریم، گفته‌ای پذیرفتنی نخواهد بود».

بنابر این دولت انگلستان در روز دوم اکتبر تصمیم گرفت تا اقداماتی پیشگیرانه و احتیاط‌آمیز انجام دهد و به منظور دفاع از منافع خود قوانینی را به اروند رود گسیل دارد. دولت انگلستان حکومت هند را هم از تصمیم خود آگاه ساخت و از آن خواست تا تیبی از لشکر ۶ پونا "POONA" به خلیج فارس اعزام دارد. روز بعد هم دستورالعمل دقیقتری به

نایب السلطنه تلگراف کرده بود. هدف از اعزام پیش قراولان این نیروی اعزامی عمدتاً دفاعی بود چه به فرمانده آن سرلشکر دلامین "DELAMAIN" دستور داده شده بود تا جزیره آبادان را به منظور حفاظت از پالایشگاه، مخازن نفت و خطوط لوله، به اشغال در آورد، نیروی‌های کمکی را در موقع پیاده شدن تحت پوشش قرار دهد و حکام محلی عرب را از حمایت انگلستان در صورت حمله ترکها مطمئن و خاطر جمع سازد. افزون بر این به او دستور داده شده بود تا از ابراز خصومت نسبت به ترک‌ها و اعراب خودداری ورزد. سر آرنولد ویلسون اینگونه به این دستورات اشاره کرده است:

«اگر این دستورات به نظامیانی که آبادان را در اشغال داشته بگونه‌ای نسنجیده بیان می‌شد آنها نمی‌توانستند از خطوط لوله‌ای که تقریباً به درازای ۱۳۵ مایل به طرف شمال کشیده شده - و با عبور از اهواز به مناطق نفت خیز در

مسجد سلیمان می‌رسد - محافظت کنند تا چه رسد به اینکه آنها بتوانستند در مناطق نفت خیز اعمال قدرت کنند، چه در ناحیه‌ای واقع شده است که نه در کنترل اعراب بلکه در حیطه اقتدار یک قبیله کوچنده قدرتمند ایرانی قرار دارد»^(۱).

لرد هاردینگ^(۲) این اعزام نیرو را «تحریک آمیز» قلمداد می‌کرد اما دیدگاه او که در این مورد مشابه نظر کاکس بود مورد پذیرش کابینه دولت انگلستان واقع نشد. آنها هر دو بر این باور بودند که: «گو اینکه رفتار و نگرش ترک‌ها کاملاً ناپسند بوده است اما آنها تحت تأثیر آلمانها قرار گرفته و انگلستان نباید بهانه بیشتر به دست آلمانها بدهد و به هر حال تحت این شرایطی که مورد قبول واقع شده است نقشه‌ای معقول و منطقی نمی‌باشد اما اگر ترک‌ها وارد جنگ شوند آنگاه ما باید نه تنها بصره بلکه بغداد را هم به اشغال خود در آوریم».

به محض اینکه دولت انگلستان تصمیم گرفت تا قوایی را به اروند رود اعزام دارد کاکس هم از لرد هاردینگ اجازه خواست تا آن را همراهی کند. نایب السلطنه در روز ۱۵ اکتبر به لرد کرو "CREWE" تلگراف کرد که: «موقعی که اعزام نیرو آغاز شد کاکس را هم به خلیج فارس خواهد فرستاد تا تمامی مسایل سیاسی آنجا را تحت کنترل خود در آورد». پیش از این هم به او نوشته بود: «اطلاعات او (کاکس) راجع به حکام و امور سیاسی خلیج فارس

1 - ARNOLD WILSON, LOYALTIES, 1, 9.

• O. H. 94.

منحصر به فرد است». در ضمن در روز هشتم اکتبر کاکس هم به یکی از دوستانش نوشته بود:

«امروز اعزام نیرو به بحرین آغاز شد. من شخصاً هرگز با این اعزام نیرو به خلیج فارس موافق نبودم مگر اینکه با ترکیه در حال جنگ می بودیم که در آن صورت قویاً از آن پشتیبانی می کردم. فکر می کنم خطر این لشکرکشی این است که ما کار را به جنگ بکشانیم که در این حالت بدون تردید از نقطه نظر بین المللی موقعیت شناورهای ما در اروند رود ضعیف است. ظاهراً مسؤولین محلی در بین النهرین به مراتب بیشتر از مسؤولین قسطنطنیه رفتاری خصمانه با ما دارند که احتمالاً این موضوع دامنه خطر را وسعت بیشتری خواهد بخشید».

در روز ۱۶ اکتبر شناورهای حامل نخستین قسمت از قوای اعزامی "D" با دستوراتی محرمانه بندر بمبئی را ترک گفته و یک هفته بعد در بحرین لنگر انداخت. شناورهای فوق در روز ۲۶ اکتبر بحرین را ترک کرد چه در این روز ناوگان ترک که با کشتی های جنگی گوبن "GOEBEN" و برسلو "BERESLAU" تقویت شده بودند، به بنادر روسیه در دریای بالکان حمله کرد. در نتیجه دو روز بعد بین بریتانیای کبیر و ترکیه جنگ در گرفت. بیانیۀ رسمی جنگ با امپراتوری ترک تا روز پنجم نوامبر که کاکس اعلامیه ای خطاب به اعراب ساکن در کرانه اروند رود صادر کرد، اعلام نشده بود.

مورخه ۵ نوامبر ۱۹۱۳

«اعلامیه»

بر شما پوشیده نباشد که با کمال تأسف دولت بریتانیای کبیر به علت خصومت های بی وقفه و بی جهت ترک ها که آلمانها برای اهداف خود آنها را تحریک می کنند، مجبور شد وارد جنگ شود. بنابر این دولت انگلستان به منظور دفاع از تجارت و دوستانش و اخراج

* - دو شناور فوق متعلق به آلمان بود که بنامهای یوروز سلطان سلیم و میدیلی و با پرچم ستاره و هلال در این عملیات شرکت کردند.

به نقل از: WMS. OLSON, ANGLO-IRANIAN RELATIONS DURING WORLD WARI, P. 24. - مترجم.

نظامیان ترک متخاصم مجبور شده است قوایی را به اروند رود اعزام دارد. اما همه آگاه باشند که دولت انگلستان با اعراب ساکن در کرانه رودخانه هیچ جنگ و نزاعی ندارد و تا زمانی هم که آنها رفتاری دوستانه در پیش گرفته و سربازان ترک را پناه نداده و یا مسلحانه در رفت و آمد نباشند دلیلی برای دلهره‌شان وجود ندارد و نه خود نه اموالشان هم مورد تعرض و دست‌اندازی واقع نخواهد شد. آشکارا هشدار داده می‌شود که هیچکس نباید اسلحه حمل کند زیرا این امکان وجود ندارد که بتوان دشمن را از افراد مسلح باز شناخت، بنابراین هر کسی مسلحانه رفت و آمد کند به او تیراندازی خواهد شد.

پی. زد. کاکس - نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس

زبان و شیوه نگارش این اعلامیه و سایر اسناد مشابه بخوبی حکایت از آن دارد که کاکس معمولاً عادتش این بوده که پیش نویس تمامی اینگونه مکاتبات را نخست خود با دست می‌نوشته است. آنگاه تا زمانی که قانع نمی‌شده که در زبان گیرندگان آن دقیقاً تنها یک مفهوم و نه بیشتر افاده می‌گردد، چندین بار با کمک منشی شرقیش آنها را حک اصلاح می‌کرده است. سپس به منظور ضبط در بایگانی خود دستور می‌داده تا آن را به زبان انگلیسی هم ترجمه کنند.

ناگفته پیداست که اینگونه نامه‌ها مانند اسناد اصلی به زبان انگلیسی بخوبی خوانده نمی‌شد و گفته می‌شود که مقامات رسمی وزارت امور خارجه و اداره امور هند در اینگونه موارد از شیوه رک و بی‌پرده کاکس انتقاد می‌کردند.

با وجود این در سرتاسر طول خدمت کاکس هیچ سوء تفاهمی ناشی از مکاتبات او به زبان عربی و یا فارسی که کاکس خود پیش نویس آن را تهیه می‌کرده است، بوجود نیامد. در خلال این ایام حساس و حیاتی افسر سیاسی ارشد (کاکس) به گونه‌ای خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌کرد و اخبار و اطلاعات را از افسران سیاسی انگلیس در خلیج فارس، منابع اطلاعاتی متعدد عربی و سایر دوستان، جمع‌آوری می‌کرد.

او از نشانی و محل سکونت راهنماهای دریایی، بلدهای خشکی و مترجم‌ها

حضور در محل آگاه بود و بطور مداوم با شیوخ خرمشهر و کویت مکاتبه می‌کرد و در تماس بود. اندکی پیش از شروع جنگ حکومت هند به این حکام قول داده بود که اگر آنها نهایت تلاش خود را بکار برده و افراد قبایل خود ساکن در سرزمین ترک‌ها را وادار به طرفداری از انگلستان نمایند، نخلستانهایشان در تملک خود و ورثه‌شان باقی مانده و از پرداخت مالیات هم معاف خواهند شد.

اکنون که حکومت عراق به عنوان جانشین ترک‌ها مطالبه مالیات از نخلستانهای شیخ فعلی کویت واقع در سرزمین خود می‌کرد، چنین تعهدی از سوی حکومت هند قابل انتقاد بود. سر آرنولد ویلسون چنین تعهدی را زائد قلمداد کرده اما می‌افزاید چنانچه دولت انگلستان در این مورد کوتاهی می‌کرد این شیوخ اموالشان را از دست می‌دادند و به هر حال کمک‌های آنها و بخصوص یاری شیخ خزعل برای این لشکرکشی، بسیار ارزنده بود^(۱).

از پنجم نوامبر دهانه اروند رود از وجود مین‌های دریایی پاک شده بود و در سحرگاه روز بعد توپخانه شناور اودین آتش مدافعان قلعه فاو را خاموش ساخت و با پیاده شدن گروه‌هی از نیروها، آنجا به اشغال نظامیان انگلیسی در آمد.

روز بعد یگانهای شناور بخاری به آهستگی رهسپار قسمت علیای رودخانه شده و دلامین افراد تحت امرش را در آبادان پیاده کرد. اخباری که شیخ خزعل در شب دهم نوامبر به کاکس فرستاد - دایر بر اینکه «سامی بی» "SAMI BEY" فرمانده نظامی ترک در بصره به نقطه‌ای روبروی خرمشهر رسیده و آنجا را مورد حمله قرار خواهد داد - هرگونه تردیدی که راجع به مقاصد ترک‌ها وجود داشت بر طرف شد.

در ساعت ۳ بامداد روز بعد شیخ خزعل با استفاده از علائم رمز شروع عملیات دشمن را اطلاع داد. فرمانده ترک بعد از دو ساعت و نیم دست به حمله زده بود که بلافاصله دفع شد. سه روز بعد سرلشکر سر آ. بارت "LT. GEN. SIR A. BARRET" با بقیه واحدهای اعزامی به منطقه عملیاتی وارد شد و فرماندهی آنجا را در دست گرفت. سرلشکر بارت چون از طرف کاکس آگاه شده بود که شیخ خزعل مورد حمله قرار گرفته

دست به عملیات تهاجمی زد.

در روز ۱۵ نوامبر دلامین پیشروی به سوی مواضع دشمن را آغاز کرد آنها را در «سیل هان» "SAILHAN" شکست داد. سرلشکر بارت در روز ۱۷ نوامبر مواضع سنگربندی شده ترک‌ها را در حوالی ساحیل "SAHIL" کشف و به آن حمله کرد. جنگ بسیار سختی بود. و ستاد عملیاتی زیر آتش سنگین دشمن قرار گرفت و دستیار کاکس سروان بردوود "CAPT. BIRDWOOD" از پای در آمد - ضایعه‌ای که فرمانده‌اش را عمیقاً متأسف ساخت.

کاکس در برابر هرگونه خطر عموماً خونسردیش را حفظ می‌کرد و هر وقت هم که در این گونه موارد بویژه هنگامی که در زیر آتش دشمن قرار می‌گرفت و آرامشش را از دست نمی‌داد و از او تحسین می‌کردند، تا حدودی با تندی می‌گفت که او اینطور ساخته شده و بدان هم اهمیتی نمی‌دهد.

در این عملیات ترک‌ها شکست خوردند و به موضعی که بصره را هم شامل می‌شد، عقب نشستند. سرلشکر بارت خود را آماده می‌کرد که به آنها حمله کند اما شیخ خزعل - که واحد اطلاعات و جاسوسیش عالی عمل می‌کرد - در روز ۲۱ نوامبر به کاکس اطلاع داد که دشمن بصره را تخلیه کرده است. افراد مهم و سرشناس آن شهر ضمن اینکه این خبر را تأیید نمودند این راه هم اضافه کردند که ساکنان عرب بصره، شهر را تهدید و غارت می‌کنند. لذا شبانگاه واحدهای شناور اسپیگل "SPIEGLE" و اودین به موقع در آن شهر وارد شدند و مانع از آن گردیدند که گمرک خانه آنجا بیشتر طعمه حریق گردد... و صبح روز بعد که دو گردان از نیروهای انگلیسی با دو فروند شناور - که آبخورشان کم بود - به آنجا انتقال داده شدند، آنها وارد شهری امن و آرام گردیدند و در روز ۲۳ نوامبر قوای انگلستان با تشریفات کامل پای به درون شهر گذاشت. آقای بولارد "BULLARD"، کنسول انگلیس، که پیش از شروع جنگ به خرمشهر فرا خوانده و به کاکس پیوسته بود کنسول‌های خارجی و افراد سرشناس شهر را به سرلشکر بارت معرفی کرد. بنابر این پرچم انگلستان در آنجا به اهتزاز در آمد و از سوی فرمانده نظامی انگلیس، آقای کاکس بیانیه‌ای را خطاب به ساکنان شهر به زبان عربی قرائت کرد. در این بیانیه به مردم بصره یادآوری شد که امپراتوری انگلستان از گذشته‌ای بسیار دور حتی بیش از ترکیه دارای اتباع مسلمان بوده است. در این بیانیه توضیح داده شده بود که چگونه ترک‌ها علیرغم توصیه‌های انگلستان و با تحریک آلمانها

وارد جنگ شده‌اند. و در ادامه آمده بود که :

«اکنون دولت انگلستان بصره را به اشغال در آورده و با وجودی که هنوز حالت جنگی با دولت عثمانی برقرار است، مع الوصف ما نسبت به ساکنان بصره - که امیدواریم نشان دهیم برای آنها دوستان و مدافعانی مهربان هستیم - هیچ دشمنی و سوء نیتی نداریم. اکنون آثاری از حکومت ترک‌ها در این منطقه وجود ندارد و در عوض پرچم انگلستان برافراشته شده است که تحت آن اکنون شما از مزایای آزادی و عدالت، هم در مورد مسائل دینی و هم راجع به مسائل مادی، برخوردار هستید. من به نظامیان فاتح تحت امرم مؤکداً دستور داده‌ام تا در اجرای وظایف محوله با ساکنان شهر با دقت کامل و دوستانه رفتار نمایند. اکنون بر شماست که با آنها همین شیوه را بکار بندید».

با صدور این بیانیه اطمینان خاطری به اهالی بصره داده شد تا با آزادی کامل حرفه و کسب و کارشان را دنبال کنند و در پایان آن سرلشکر بارت اظهار امیدواری نموده بود که تجارت بصره احیاء و رونق یابد. در همان روز یعنی ۲۲ نوامبر کاکس محرمانه به نایب السلطنه تلگراف کرده بود که خود و سرلشکر بارت جزییات عوارض طبیعی زمین و نقشه‌های وابسته برای پیشروی به سوی بغداد را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند و شیخ قدرتمند قبیله منتفیق "MUNTAFIQ" عرب، عجیمی ابن سعدون، پیشنهاد کرده است که به نیروهای انگلیسی ملحق گردد و بازتاب پیروزی انگلستان بسیار گسترده بوده و پیشروی فوری در خلال فصل سرما به اشغال سهل و ساده بغداد خواهد انجامید. او در تلگراف خود اضافه کرده بود:

«با بررسی‌هایی که صادقانه و با جدیت پیرامون جر و بحث‌های موافق و مخالف انجام گرفت برای اینجانب دشوار است که ما چگونه می‌توانیم چشم‌پوشی از اشغال بغداد را تصور کنیم. ما به هیچ وجه نه به ترک‌ها می‌توانیم اجازه دهیم که آنجا را در تملک داشته و برای مادر بصره ایجاد درد سر کنند و نه به قدرت دیگری. اما هر وقت که آنجا را به اشغال در آوریم باید در آنجا باقی بمانیم چه ما نمی‌توانیم بعد از اینکه همکاری اعراب را با این تفاهم به دست آوریم که رژیم ترک برای همیشه از بین رفته است، اجازه دهیم که ترک‌ها مراجعت نمایند».

کاکس در تلگراف خود افزوده بود که سرگرد شکسپیر را نزد ابن سعود فرستاده تا پای او را به طرف شمال بکشانند و چنانچه به کمکش نیاز باشد نزد او باقی بماند «همراه با

قبایل آن سوی بصره». کاکس در واقع به مضامین منطقی اشغال بصره و همچنین ناممکن بودن حالت دفاعی صرفاً منفعلانه - اگر قرار بود که اعراب عراق با بریتانیای کبیر همکاری کنند - پی برده بود. سرلشکر بارت هم مفاد آن تلگراف را تأیید کرده بود. ظاهراً نه سرلشکر و نه کاکس هیچ انتظاری نداشتند مگر اینکه می خواستند حکومت هند را ترغیب کرده تا اهدافشان را روشن سازد. بنابراین بعد از رد و بدل چندین تلگراف بین دهلی و وایت هال، پیشنهاد حمله به بغداد کنار زده شد اما به سرلشکر که از اول ماه دسامبر استعداد قوای تحت امرش را به اندازه توان نظامی یک لشکر افزایش داده بود اجازه داده شد تا به قورنه "KURNA" پیشروی کند. او تصمیم گرفته بود تا این شهر که مشرف بر ملتقای دجله و فرات است و افزون بر این اعرابی دوست در آن سکونت داشته - و شیخ آنجا آقاباشی "UKBASHI" اخیراً با کاکس تماس گرفته و قول پشتیبانی داده بود - به اشغال در آورد.

لذا در روز چهارم دسامبر عملیات مشترکی توسط ارتش و نیروی دریایی آغاز شد و پنج روز بعد شهر قورنه سقوط کرد و شیخ و ساکنان آنجا دوستانه از نظامیان استقبال کردند و بعدها هم دردسری برایشان بوجود نیاوردند.

موقعی که سرهنگ صبحی بی "COL. SUBHI BEY" والی بصره و فرمانده عملیات، خود با ستادش تسلیم نیروهای فاتح انگلیسی شدند، کاکس، ژنرال فری "GEN. FRY" و ناخدا یکم هایس سادلر "CAPT. HAYES SADLER" - جمعی نیروی دریایی سلطنتی - حضور داشتند. اما در حالی که کاکس امیدوار بود تا همکاری اعراب را در سطحی گسترده به دست آورد، به یکباره مایوس گشت.

او در روز ۲۷ نوامبر به لرد هاردینگ تلگراف کرده و اجازه خواسته بود تا اشغال بصره را به طور دائم، آشکارا اعلام کند و در عین حال تأکید کرده بود که :

«هر روزه بیشتر آشکار می شود و بعید به نظر می رسد که اعراب عموماً بخاطر هراسی که از اقدامات تلافی جویانه ترک ها دارند بتوانند بطور قطعی مسئولیتی را قبول کنند»^(۱).

کاکس قویاً احساس می‌کرد که بدون این تضمین - دایر بر اینکه از اعراب در مقابل اقدامات کینه جوینه اربابان سابقشان دفاع خواهد شد - غیرممکن است که بتوان از آنها خواست تا نسبت به آرمان انگلستان وفادار باشند و از طرفی هم بی‌جهت آنها را امیدوار کردن و در دام انداختن، کاری شرم‌آور تلقی می‌کرد. حکومت هند از او پشتیبانی می‌کرد اما دولت انگلستان به این دلیل که مبادا متحدانش او را متهم به پیمان شکنی کنند از تصویب آن سر باز زد. تصمیم دولت انگلستان توجیه‌پذیر می‌نمود. اما به هر حال آثارش ناگوار بود. همانگونه که آرنولد ویلسون^(۱) اشاره کرده است: «از آن زمان به بعد ایجاد همکاری بین انگلستان و اعراب در سطحی گسترده غیرممکن گردید. ما تنها در جایی می‌توانستیم اعراب را به گونه‌ای دوستانه و ادار به حفظ مواضع بی‌طرفانه کنیم که در آنجا قدرتمند بوده و یا اینکه می‌توانستیم به آنها کمک مالی پرداخت کرده، منابع درآمدی برایشان فراهم آورده و یا اینکه آنها را به استخدام در می‌آوردیم. اما رهبران عرب که در خارج از منطقه تحت اشغال نظامی ما بودند یا در کنار ترک‌ها باقی می‌ماندند و یا اینکه در این باره مردد و دو دل می‌شدند».

در این گیر و دار محدوده وظایف کاکس هر روز افزایش می‌یافت و حالتی دو سویه به خود می‌گرفت. او می‌بایست ارتش و حکومت هند را از تأثیر جنگ بر اذهان حکمرانان و مردم خرمشهر، کویت، قطر و بحرین، از مقاصد و بلندپروازیهای عبدالعزیز بن سعود و وهابی‌های طرفدارش، درباره تحرکات رقیب عبدالعزیز و طرفدار ترک‌ها - ابن رشید حکمران حیل "HILL" - و درباره عوامل ترک و آلمان که در میان اعراب و جنوب ایران می‌زیستند، آگاه سازد. او همچنین بر حسب وظیفه می‌بایست ستاد کل قوای اعزامی را از اطلاعات سیاسی و روابط قبایل عرب ساکن بین قورنه و بغداد و ایالت ایرانی همجواری خوزستان، ویژگی‌ها و قدرت حکمرانان آنجا، تعداد مردان جنگی که این قبایل می‌توانستند به مناطق عملیاتی اعزام دارند و دورنمای جلب حمایت آنها، آشنا سازد. افزون بر این، وظیفه اداری کاکس حکم می‌کرد که از جنبش‌های فکری ساکنان مناطق اشغال شده و مناطقی که بعدها به اشغال نیروهای انگلیسی در می‌آمد، آگاه شده و

واکنش‌های آنان را درباره قوانین و مقررات مختلفی که نیروهای فاتح برقرار می‌کردند به اطلاع مافوقش برساند. اما این وظایف تنها یک سوی کارهای اداری او را تشکیل می‌داد. تشکیلات اداری و حکومتی ترک‌ها در بصره برچیده شده بود و نه تنها یادداشت^۱ و سوابق از بین رفته بلکه یک نفر مقام رسمی هم بر جای نمانده بود. بنابراین می‌بایست تشکیلات اداری جدید بوجود آید، نظم و آرامش برقرار شود، تدارکات لازم از قبیل مواد غذایی، نیروی انسانی، جا و مکان و علوفه برای نیروهای اعزامی تأمین شود، از همکاری غیرنظامیان با نیروهای دشمن جلوگیری به عمل آید و این در حالی بود که تمامی این کارها را هم با حداکثر صرفه‌جویی از نیرو باید انجام می‌گرفت. کاکس در سال ۱۹۱۵ اکثراً تمام کارهای اداری را به تنهایی انجام می‌داد. کاری که افراد بی اسلوب و ناشکیبا و یا افرادی که دارای خلق و خوی زیادی هم بودند از پای در می‌آورد^(۱).

خواه در جبهه‌های جنگ و شریک در درد و رنج افراد در آبهای گرم و باتلاق‌های پر از پشه دجله و فرات و خواه در سلول‌های تاریک خانه‌های عربی - که در تابستانهای گرم و بلند بصره به عنوان محل کار از آن استفاده می‌کرد - کاکس این شهرت را بدست آورده بود که روزانه ۱۲ ساعت کار می‌کند. او در بصره نخست افسرانی را دور و بر خود جمع کرد^۲، با علاقه‌ای صادقانه خدمت می‌کردند و توانسته بودند بر خرابه‌های بر جای مانده از ترک‌ها تشکیلاتی نو بوجود آورند که کاری بس شگفت بود. سر آرنولد ویلسون در اثر قابل تحسینش از کارهایی که این افسران انجام داده بودند مفصل و با کلامی سپاسگزارانه یاد کرده است. این افسر (ویلسون) که بعدها به درجه ناخدا یکمی ارتقاء یافت و به خدمتش در خرمشهر و سایر جاها اشاره رفت دستیار نماینده سیاسی مستقیم و معاون کاکس بود و این در حالی بود که تا یکم دسامبر ۱۹۱۶ کسی رسماً به عنوان «دستیار ارشد افسر سیاسی» گماشته نشده بود. او اندکی پیش از شروع جنگ و بعد از پایان کار کمیسیون بین‌المللی تعیین حدود مرزهای ترکیه - ایران - که به عنوان نماینده دولت انگلستان در آن شرکت کرده بود - به خلیج فارس مراجعت کرد. ویلسون درباره روابط خود با کاکس می‌نویسد:

«از ما، ژوئیه به بعد که با هم کارهای اداری را انجام می دادیم (پس از مراجعت ام از ناحیه فرات) او کارهای زیادی را به من محول می کرد. ما پیش نویس های همدیگر را امضاء می کردیم طوری که کسی آن را تشخیص نمی داد. من یار شفیق و فرمانبر او بودم»^(۱). آقای گریگسون "GREGSON" جمعی پلیس هند که بعدها به درجه سرگردی ارتقاء یافت و در مقابله با مهاجمین در مرز شمال غربی هند و رویارویی با قاچاقچیان اسلحه در خلیج فارس تجربه هایی را به دست آورده بود به عنوان رئیس پلیس بصره برگزیده شد. در ماه مارس ۱۹۱۵ به سرهنگ دوم اس. جی. ناکس "LT. COL. S. G. KNOX" جمعی اداره امور سیاسی هند که پیش از این بیش از یکسال سمت معاونت ژنرال کنسولگری بوشهر را در دست داشت، مأموریت داده شد تا به منظور محاکمه و رسیدگی به اموری که مستقیماً با مسائل امنیتی انگلستان ارتباط نداشت دادگاه مدنی تشکیل داده و مقدمات تدوین مجموعه قوانین مدنی را نیز فراهم آورد.

در ژانویه ۱۹۱۵ آقای اچ. آر. سی. دابز "H. R. C. DOBBS" جمعی اداره امور سیاسی هند وارد بصره شد و مأموریت یافت تا «اداره درآمد» تشکیل دهد. این اداره با ادغام در سایر دوایر به صورت تشکیلاتی مانند وزارت دارایی، برای مناطق تحت اشغال قوای انگلستان درآمد^(۲). دابز به بین النهرین و ایران مسافرت کرده بود و سوابق درخشانی در امور مالی و مسائل قضایی خدمات مدنی هند به دست آورده بود و این بار نیز خدماتش در عراق شهرت و اعتبارش را فزونی بخشید. در ماه اوت اداره گمرک به گونه ای مستقل توسط آقای سی. آر. واتکینز "C. R. WATKINS" جمعی خدمات گمرک هند، سازماندهی شد. سایر اعضای ستاد افسران سیاسی ارشد، هر یک درباره نواحی عراق اطلاعات ویژه ای داشتند. آر. دبلیو بولارد که سمت معاونت کنسولگری بصره را در دست داشت راجع به امور ترک ها بسیار خبره و آگاه بود. سروان نوئل "NOEL" که خوانندگان با او در مورد مسائل بوشهر آگاه هستند، بختیارها را می شناخت. ضمناً به سروان مک فرسون "McPHERSON"

۱ - نامه ای از آقای ویلسون خطاب به مؤلف به تاریخ ۱۹۳۹/۳/۲۱.

۲ - بنیاد خیریه، اداره ثبت املاک و اراضی، اداره اراضی خالصه، اداره مالیاتهای مستقیم و فروض ملی از جمله دوایری بودند که در آن ادغام شدند. ن. ک.

که ده سال در عراق خدمت کرده بود مأموریت داده شد تا پلیس روستایی سازماندهی کند که به «شبان» "SHABANA" شهرت یافت و همین نیرو بود که اساس تشکیل پلیس و تا حدودی ارتش عراق را پایه‌ریزی کرد. آقای ای. بی. سون "E. B. SOANE" متخصص در امور کردها بود و سروان لیچ من "LEECHMAN" هم به عربستان مسافرت‌های متعددی انجام داده بود.

این افسران و سایرین که به نام همه آنها در این مقال نمی‌توان اشاره نمود، گروه ممتازی را بوجود آورده بودند و زمانی که کادرشان تکمیل شد، مافوق آنها توانست بهره‌ارزنده‌ای از آنها ببرد.

اما در نخستین ماه‌های اشغال بصره، کاکس اغلب کارها را به تنهایی انجام می‌داد و بهتر از هرکسی می‌توانست یکه و تنها کار کند. او کسر شأن خود نمی‌دانست که نامه‌هایش را خود تایپ کند و یا اینکه با دست بنویسد. کاکس در موقع لزوم تلگراف‌های ارسالی را به صورت رمز در می‌آورد و یا دریافتی‌ها را خود رمزگشایی می‌کرد. او هیچوقت کاری را با عجله انجام نمی‌داد و از طرفی هم نمی‌گذاشت که فشار کار سبب گردد تا عجله‌ای تصمیم بگیرد و زمانی هم که به کارهای فوری رسیدگی می‌کرد نمی‌گذاشت کارهای عادی اداری انباشته گردد و هر وقت هم که می‌خواست کاری را با فوریت انجام دهد، شیوه‌ای احتیاط‌آمیز در پیش می‌گرفت. او ترجیح می‌داد که در صورت امکان پیش از آنکه به رختخواب برود پیش نویس نامه‌های اداری را تهیه و یا پاسخ دهد و روز بعد آن را ارسال دارد. کاکس دو نفر از زیردستانش که برای هر مقدار از کار اداری و در تمام ساعات شب و روز می‌توانست به آنها اعتماد کند با خود از بوشهر آورده بود. یکی رادلف فرناندز "RADULPH FERNANDEZ" که بایگان بود - چه او خیلی وسواس نشان می‌داد و اصرار می‌ورزید که تمام مدارک بایگانی شود - و دیگری هم یک نفر ایرانی بنام «خان بهادر میرزا محمد» که منشی شرقی او بود. در ضمن همانطور که کاکس دلواپس بود، به دنبال اشغال قورنه و به علت توقفی که در عملیات نظامی بوجود آمده بود، دشمن را دلگرم می‌ساخت، چه ترک‌ها و آلمان‌ها در خوزستان و سایر جاها در جنوب ایران دست به فعالیت‌های تبلیغاتی خطرناکی می‌زدند. در عراق، روحانیون جهاد یا جنگ مقدس را تبلیغ و ترویج کرده و مسلمانان شیعه ساکن در فرات را علیه انگلستان تحریک می‌کردند.

اعلام جنگ مقدس (جهاد) حتی در بصره و از آن بدتر در خوزستان - که دشمنان خزعِل روز به روز خطرناکتر می شدند - احساسات عمومی را برمی انگیزخت. کاکس تصور می کرد که آخرین حد پیشروی نظامی قوای انگلیس، اشغال قورنه است. بنابر این بنا به دلایل سیاسی، اداری و بازرگانی ضمن اینکه قویاً خواستار تجدید نظر در چنین بینشی بود، بر حمایت از پیشروی به سوی نصیریّه و عماره هم اصرار می ورزید.

کاکس اظهار می داشت که اشغال نظامی این دو محل بهیچ وجه ما را مجبور نخواهد کرد که دست به عملیات نظامی بیشتری بزنیم. اما حکومت هند در پاسخ به وی اعلام کرد که ضمن اینکه بطور قطع اشغال قورنه آخرین حد پیشروی نظامی محسوب نمی گردد، بنا به دلایل نظامی پیشروی بیشتر هم مورد دلخواه نیست. بنابر این «سیاست کنونی حکم می کند که مواضعمان را استحکام بخشیده و در انتظار رویدادهای بعدی بمانیم».

فصل هشتم

جنگ - ۲

قورنه به کورت

مبلغان جنگ مقدس (جهاد) نطق‌های آتشین خود را ادامه می‌دادند و در این میان آن‌چه را که اهمیتش فزونی می‌یافت ورود نیروهای تازه نفس ترک به جبهه‌های جنگ از شمال بود. لذا کاکس بیش از پیش دلوپس و نگران بود. او در ژانویه ۱۹۱۵ از سرگرد شکسپیر - که در آن هنگام نزد ابن سعود بسر می‌برد - نامه‌ای دریافت کرده بود که خبر تضمین و قول شاهزاده سعودی، دایر بر همسویی اش با نیروهای انگلیسی را کاملاً تأیید می‌کرد.

در عربستان از بیانیه انگلستان راجع به مصونیت اماکن مقدس مسلمانان بسیار قدردانی شده بود. از طرفی نقشه ترک‌ها برای بوجود آوردن ائتلافی از فرمانروایان و بزرگان عرب علیه انگلستان نقش بر آب شده بود. ابن سعود در صدد بود تا به ابن رشید حمله کند و در این راستا از بریتانیای کبیر درخواست انعقاد قراردادی قاطع و روشن می‌کرد چه موقعیت مبهم و نامطمئنش بگونه‌ای نگران‌کننده درآمده بود و بدون چنین قراردادی مجبور می‌شد دست به اقداماتی زند که ظاهراً مورد پسند ترک‌ها قرار می‌گرفت.

«این گزارش تا آنجا که به این مطالب می‌پرداخت رضایتبخش بود، اما... این را هم روشن می‌ساخت که ما انگلیسی‌ها نمی‌توانستیم برای مدتی از ابن سعود در منطقه فرات

انتظار هرگونه کمکی را داشته باشیم»^(۱).

اخبار دریافتی از اهواز و خرمشهر نشان از اوضاع وخیم آنجاست داد. کاکس در اواخر ماه ژانویه آگاه شده بود که قوای ترک با پشتیبانی قبیله «بنی طُرف» "BANI TURUF"، ساکن در بخشی از خوزستان واقع در بین دجله و کارون و قبیله «بنی لحم» "BANI LAM"، ساکن در کناره چپ دجله علیرغم اعتراض‌های دولت ایران، در حال عبور از مرز ترکیه - ایران می‌باشند. دشمنان دیرینه و قدیمی شیخ خزعل رهبری نیروهای کمکی عرب را در دست گرفته بودند طوری که شیخ به هراس افتاده و دست و پای خود را گم کرده بود. سرلشکر بارت درخواست اعزام نیروهای تازه نفس می‌کرد، چه نمی‌توانست به اندازه کافی سرباز به اهواز اعزام دارد. لرد هاردینگ که در آن هنگام رهسپار بصره بود در کویت با کاکس ملاقات کرد و با وجودی که نخست نمی‌پذیرفت که از دست دادن اهواز و حمله به مناطق نفت خیز پیامدهایی جدی ببار خواهد آورد مع الوصف موافقت کرد تا توان نظامی قوای اعزامی موسوم به "D" به اندازه استعداد دولشکر افزایش یابد. ظاهراً موقعی که او به بصره وارد شده بود با دیدی خوش بینانه به اوضاع می‌نگریست. چه در همین اثنا یک هنگ پیاده به سوی بصره در حرکت بود اما هنگ دیگری که آماده اعزام به عراق بود لرد هاردینگ شخصاً اعزام آن را ملغی اعلام کرد.

با وجود این پیش از آنکه دیدار کوتاهش پایان یابد اوضاع به وخامت بیشتری گراییده بود. در حالی که سران بختیاری از مناطق نفت خیز مراقبت می‌کردند در روز پنجم فوریه جریان نفت در لوله‌ها بطور موقت قطع شد. دو قبیله جعب (با کعب) و باوی که سیادت و سروری خزعل را تأیید می‌کردند به یکباره علیه او دست به شورش زدند. ضمناً آقای واسموس، شبح سرگردان سازمان تبلیغاتی آلمان در ایران در سر راهش به ایالت فارس از خوزستان هم عبور کرده بود. قوای مشترک ترک - عرب هم در برابر قورنه متمرکز شده بودند. قوای دیگری هم که از ناحیه فرات گذشته بود از سوی مغرب و یا از سمت بیابان هجوم به بصره را تهدید می‌کرد. این در حالی بود که در مناطق تحت اشغال نیروهای انگلیسی هم رویدادهای تحریک آمیزی رخ می‌داد و در روز چهاردهم فوریه کاکس به

شیوخ ایالت بصره و همچنین به شیوخ مناطق اشغال نشده عماره و منتفیق هشدار داد «کسانی که از راه دوستی و بی طرفی منحرف گردند اموالشان در ایالت بصره مصادره خواهد شد».

با وجود این رئیس قبیله منتفیق "MUNTAFIQ" در کنار، ترک‌ها باقی ماند و این در حالی بود که عجمی ابن سعدون هم به قوای ترک‌ها که بصره را تهدید می‌کردند پیوسته بود. عجمی بطریزی گنگ و مبهم پیشنهادهایی را به انگلیسی‌ها داده بود اما در عین حال مردد بود که به کدام طرف ملحق گردد، اما زمانی که کاکس ابتکار عمل را در دست گرفت و او را تحت فشار قرار داد تا در شعبیه، نزدیک بصره، به ملاقاتی تن در دهد در جواب گفته بود که اگر بدون دلیل از ترک‌ها کناره‌گیری کند، حیثیت و اعتبارش لکه دار خواهد شد^(۱). دشمنی او با سید طالب که او به عنوان مرغ دامن پدرش را به دام انداخته بود و کسی که می‌پنداشت مورد حمایت انگلیسی‌ها است و از طرفی پیشنهاد ترک‌ها مبنی بر اینکه اراضی خالصه را در بصره به تملک او در خواهند آورد سبب می‌شد که عجمی به ترک‌ها متمایل گردد که سرانجام هم به هواداری آنها برخاست. کاکس در روز ۱۶ فوریه با اطلاع شد که سرگرد شکسپیر در جنگ بی سرانجام «جراب» "JERRAB" بین ابن سعود و ابن رشید، در گذشته است و این خبر او را بی‌اندازه اندوهناک ساخت. ابن سعود شخصاً نامه‌ای به کاکس نوشته و از درگذشت «دوستی مهربان و نیکخواهی بی نظیر» بی‌اندازه اظهار تأسف کرده و افزوده بود که افسری با استعدادی فوق‌العاده و دانشی کم‌نظیر روی در نقاب خاک کشیده است. بعد از این، ابن سعود در موقعیتی نبود که بتواند به نیروهای انگلیسی در شمال یاری رساند چه در واقع او ماه‌ها می‌بایست با شورش قبیله عجمان دست به گریبان باشد. ترک‌ها و متحدین عربشان از ماه مارس در نواحی اهواز و حوالی بصره با قوایی برتر دست به کار شده بودند و این در حالی بود که هسته مرکزی آنها نیز تفوق خود را در برابر قورنه به نمایش در می‌آوردند. در روز دوم مارس نیروی کوچکی از سربازان انگلیسی به منظور دفاع از اهواز اعزام شدند که ترک‌ها و عرب‌های مهاجم - به خاک ایران - تقریباً از پس آنان بر می‌آمدند گو اینکه تلفات دشمن چنان سنگین بود که نتوانستند از

موفقیتشان بهره برداری کنند. کاکس در روز چهارم مارس اوضاع عمومی را تلگرافی به اداره امور هند گزارش کرد.

در این گزارش ارزیابی های کاکس دقیقاً معقول و منطقی بود. دشمن پیشروی اش را به سوی بصره ادامه می داد اما دلهره ای از حمله غافلگیر کننده آنها به جناح نیروهای انگلیسی وجود نداشت. این بود اوضاع اهواز که کاکس را نگران کرده بود. سرلشکر بارت هر چه را که از دستش بر می آمد انجام می داد اما کاکس بیمناک بود که مبادا اوضاع ناگواری که در پی حمله به خوزستان بوجود خواهد آمد، باز هم آنطور که باید و شاید مورد دقت و توجه قرار نگیرد. تقریباً تمامی قبایل به شیخ خزعل پشت کرده بودند و «محسین» قبیله خودش هم تهدید می کرد که چنانچه نیروهای کمکی برایشان فرستاده نشود آنها نیز اهواز را ترک خواهند گفت.

ساکنان رامهرمز - در ۵۵ مایلی شرق اهواز - دست به شورش زده و منطقه ای را در جنوب شرق اهواز به اشغال در آورده بودند. دسته ای از نظامیان انگلیسی که در اهواز مستقر بودند شاید از این قدرت برخوردار بودند که بتوانستند حمله ترک ها را دفع کنند، با وجود این آنها نمی توانستند از آن شهر در برابر حملات اعراب ساکن در شرق (اهواز) محافظت کنند.

کاکس از اینکه به او به عنوان فردی جنجال برانگیز می نگرستند اظهار تأسف می کرد اما در عین حال این را هم خاطر نشان می ساخت که به دنبال سقوط اهواز ضمن اینکه تأسیسات نفت رسانی متلاشی خواهد شد، دشمن هم در مقابل جناح نیروهای انگلیسی به پایگاهی مستحکم دست خواهد یافت که در نتیجه بگونه ای همه جانبه خواهد توانست شورش های مسلحانه ای را علیه ایران و انگلیس در ایالت خوزستان به راه اندازد. لذا به شدت پافشاری می کرد که به منظور کنترل اوضاع اقدامات نظامی باید به اندازه کافی انجام گیرد که هنوز هم کاری شدنی بود. هشدارهای کاکس به موقع بود چه به حکومت هند قاطعانه دستور داده شد تا نیروهای اعزامی را تقویت کند و در همین راستا در اواسط ماه مارس دو تیپ دیگر به منطقه عملیاتی اعزام گردید. جنگی که در حوالی اهواز در گرفت آرامشی را به دنبال آورد اما در اواخر ماه، اعراب خوزستان دوباره دست به شورش زدند. کاکس هم در ۱۵ مارس بیانیه ای خطاب به شیوخ و افراد قبیله کعب (چعب)

صادر کرد و در باره نقض بیشتر بی طرفی ایران به آنها هشدار داد: «اگر شما کعبی‌ها تا به این اندازه اغفال شده باشید که روستاهایتان را ترک و علیرغم بی طرفی ایران به دشمن دولت انگلستان ملحق شوید دولت انگلستان هم مجبور خواهد شد که دشمنی را با دشمنی پاسخ گوید و این در حالی است که تجهیزات نظامی انگلیس هم سریع عمل می‌کند و هم بُرد مؤثر خیلی بیشتری دارد. بنابر این هشدار دوستانه را بپذیرید و بی جهت خود را به زحمت نیندازید».

کعبی‌ها توصیه‌ او را بکار بستند و به ناآرامی‌ها خاتمه دادند. ضمناً قبیلهٔ باو "BAW" کماکان به دشمنی خود ادامه می‌داد اما متحدانِ ترکِ آنها به آن اندازه قدرتمند نبوده که از عهدهٔ کاری برآیند به همین سبب شیخ خرمشهر کم‌کم مواضع از دست رفته‌اش را دوباره باز یافت. ضمناً در حالی که در این نقطه اوضاع سر و سامان می‌یافت به سروان نوئل مأموریت داده شد تا واسموس را تعقیب کند. واسموس در جنوب ایران بطرزی خطرناک فعال شده بود و افسران سوئدی - جمعی ژاندارمری ایران - و حکمران کل فارس در اجرای اقداماتش به منظور برانگیختن قبایل و عشایر برای حمله به کنسولگری‌های بوشهر و شیراز، او را یاری می‌دادند. واسموس فردی بود پولدار*، زبان آور و برخوردار از دانش و اطلاعات محلی، اما ضعف دولت ایران برایش بهترین امتیاز محسوب می‌شد.

همانگونه که کاکس در گزارش‌های ارسالی‌اش از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۳ اشاره می‌کند، سستی و قصور دولت مرکزی - در تهران - در تحت کنترل در آوردن تنگستانی‌ها و قشقایی‌ها، ساکن در پس کرانه‌های بوشهر، سبب شده بود تا سران این قبایل و عشایر به صورت فرمانروایان واقعی بخش اعظمی از ایالت فارس در آیند. تنگستانی‌ها تا دندان مسلح بودند چه فعالانه به قاچاق اسلحه می‌پرداختند، در نتیجه آنها هم با دولت ایران و هم با نیروی دریایی انگلستان - که از سال ۱۹۱۰ به بعد علیه قاچاق اسلحه مبارزه می‌کرد - به گونه‌ای یکسان خصومت می‌ورزیدند.

رفتار خصمانهٔ آقای لیستمان "LISTEMANN" کنسول آلمان در بوشهر، انگلیسی‌ها را

* - واسموس نه تنها پولدار نبود، بلکه برابر اسناد متقن که نزد «سردار خان» نوهٔ زابر خضر خان اهرمی موجود است، نامبرده حتی بدهکار مجاهدین جنوب ایران هم بود و سالها بعد از جنگ در جنوب ایران (روستای چغادک) ماند تا شاید بتواند قروضش را ادا کند - مترجم.

کرده بود که گوی به عمد این تلگراف به او نشان داده شده مبنی بر اینکه بنا به دلایل سیاسی پیشروی نظامی امری پسندیده و مورد دلخواه است. اما دلیلی در دست نیست که بتوان پذیرفت که این پیام چیزی بیش از یک گزارش رسمی بوده و کاکس به عنوان افسر ارشد موظف بوده است این موضوع را به اطلاع فرماندهانی برساند که دلوایس رفتار اعراب بوده‌اند. در هر حال تونش به اطلاع نیکسون رسانیده بود که او رفتار و نگرش اعراب را به عنوان عاملی تعیین کننده در عملیات نظامی به شمار نمی‌آورد زیرا آنها همیشه افرادی غیرقابل اعتماد بوده‌اند^(۱).

کاکس هرگز این اعتقادش را پنهان نمی‌کرد که اشغال بصره مستلزم چیرگی بر بغداد و اشغال دائمی آنجا است، مشروط بر اینکه اعراب عراق بگونه‌ای چشمگیر از انگلستان علیه ترک‌ها، پشتیبانی می‌کردند. شایان ذکر است که کاکس به اندازه کافی به فوت و فن نظامی آشنا بود که بدون ترس و با اطمینان نمی‌توان ملاحظات نظامی را تابع مرایای سیاسی قرارداد و از طرفی هم با مسائل سیاسی مشرق زمین آشنا بود که بیشتر و بهتر از خیلی از نظامیان بدانند که یک قمار نظامی ناموفق، مستلزم رویارویی با خطرهای سیاسی بسیار جدی است.

از طرفی کاکس این وظیفه را نداشت تا راجع به مسأله‌ای کاملاً نظامی توصیه کرده و یا راجع به آن اظهار عقیده نماید. بهر حال در روز ۱۹ نوامبر ژنرال تونش با وجود کاستی‌های ترابری، کمبود تدارکات دارویی و فقدان یگانهای پروازی و شناور از عزیزی به طرف بغداد راه افتاد. در روز ۲۲ نوامبر جنگ سه روزه «تیسفون» بین سه تیپ پیاده تحت امر تونش و قوای ترک به استعداد ۲۰/۰۰۰ نفر - که عمدتاً ترک‌های اناطولی و به مراتب هم از نظر نظامیگری از اعراب برتر بودند - در گرفت. در این عملیات با عقب نشینی شجاعانه پرسنل جمعی لشکر ششم پیاده پیروزی اپیروس^(۲)، نصیب نیروهای انگلیسی در مقابل قوای ترک شد. نیروهای ترک از جبهه قفقاز تقویت شده بودند و اکنون هالیل پاشا - که برادرزاده‌اش، انور پاشا وزیر جنگ و از شخصیت‌های قدرتمند سیاسی - نظامی

1 - O. H. H. P. 40.

۲ - پیروس پادشاه اپیروس "EPIRUS" در سال ۲۲۹ قبل از میلاد رومیان را شکست داد ولی این پیروزی برایش خیلی سنگین تمام شد و قسمت اعظم سپاهانش را از دست داد - مترجم.

که بتواند دستورالعمل هایش را به اجرا در آورد:

- ۱ - کنترل کامل بین النهرین سفلی که ایالت بصره هم شامل می‌گردید.
- ۲ - تامین امنیت مناطق نفت خیز، لوله‌های نفت و پالایشگاه شرکت نفت ایران و انگلیس.

۳ - به دنبال آشنا شدن خودش با شرایط موجود، طرح‌های زیر را نیز عرضه دارد:

الف: اشغال بالفعل ایالت بصره

ب: پیشروی بعدی به بغداد

ج: احترام به مواضع بیطرفانه ایران «تا آنجا که ضرورت‌های نظامی و سیاسی حکم می‌کند»^(۱).

ژنرال مصمم شد تا با پاکسازی ناحیه اهواز اجرای دستورالعملش را آغاز کند. شکست ترک‌ها در شبیه آنها را مجبور ساخته بود تا آنجا را تخلیه کنند. ضمناً ژنرال گورینگ "GEN. GORRINGE" هم در نبرد فرساینده هفت هفته‌ای، متحدان عرب ترک‌ها را چنان گوشمالی داد که تعداد زیادی از آنها سلامتشان را از دست دادند.

نیکسون در یازدهم ماه مه به ژنرال تونش "GEN. TOWNSHED" اختیار داده بود تا هسته اصلی نیروهای ترک مستقر در حوالی قورنه را مورد حمله قرار دهد که این عملیات جنگی در سی و یکم ماه مه آغاز شد. کاکس همراه با تونش و افسر ارشد نیروی دریایی، ناخدا یکم نون "CAPT. NUNN" با شناور کامت "COMET" در عملیات تعقیب فراریان دشمن شرکت کرد و آنان را تا کلات صالح "KALLAT SALIH" تعقیب نمود. کاکس در آنجا به قایق موتوری مسلح «شیطان» "SHAITAN" انتقال یافت. این قایق، به فرماندهی ناویان مارک سینگلتن "LT. SINGLETON" و ۸ نفر ملوان، کشتی‌های ترک را که از کنار عماره - و زیر پل شناوری که دشمن برای عبور یک فروند کشتی تعبیه کرده بود، می‌گذشتند - تعقیب می‌کرد.

بنابر این کاکس در یکی از شگفت‌انگیزترین عملیات جنگی حضور داشت؛ عملیاتی که در آن بیش از دو هزار نظامی ترک تار و مار شدند و یازده نفر افسر و ۲۵۰ نفر

افراد به اسارت در آمدند - توسط تنی چند از ملوانان انگلیسی که دشمن در هر لحظه می توانست آنان را نابود سازد. موقعی که قایق موتوری به عماره مراجعه کرد تونشده که از شناور کامت در آنجا پیاده شده بود اسرا را که شامل حکمران، فرمانده نظامی و بیش از ۶۰۰ نفر افراد بود، تحویل گرفت. در سپیده دم روز چهارم ژوئن که پیش قراولان لشکر اعزامی به آنجا وارد شدند تا هم از اسرا مراقبت کرده و هم شهر را به اشغال در آورند نگرانی نیروهای اندک انگلیسی - شامل ۵۰ نفر از تمام درجات مستقر در آنجا - هم برطرف شد. این پیش قراولان برای جلوگیری اعراب از چپاول شهر به موقع در آنجا حضور یافته بودند. اکنون که عملیات جنگی به منطقه فرات کشیده شد کاکس نیز که در تهور آمیزترین صحنه جنگ شرکت کرده بود، بلافاصله به محل کارش، بصره مراجعت کرد. در روز ۱۵ ژوئن سروان آ. تی. ویلسون که در ماه آوریل به عنوان افسر سیاسی جهت خدمت در عملیات اهواز - به فرماندهی ژنرال گورینگ - اعزام شده بود به «ستاد فرماندهی مراجعت کرد که چیزی هم نگذشت با همان سمت جهت شرکت در عملیات «نصیریه» به فرماندهی ژنرال گورینگ، به جبهه جنگ فرا خوانده شد. این عملیات جنگی در روز سی ام ژوئن و در گرمایی بسیار وحشتناک آغاز شد. در روز پنجم ژوئیه کاکس از بصره وارد جبهه جنگ شد و روز بعد همراه یکم نون شهر مهم «سوق الشویخ» را در دست گرفت و پرچم انگلستان را در آنجا به اهتزاز در آورد و مسئولیت این شهر را به یکی از شیوخ سپرد.

آرنولد ویلسون می نویسد: «در آنجا بدون شور و اشتیاق اما با ادب و احترام از او استقبال شد چه شهرت و اعتبارش پیش از خود او به آنجا رسیده بود. تسلط کامل به زبان عربی، استحکام شخصیت و استعداد بی نظیرش در تشخیص و قضاوت، او را قادر ساخته بود که می توانست پُلی بوجود آورد که آدمهای متزلزل بتوانند بدون اینکه اعتبارشان را - که به آن خیلی ارزش قائلند - از دست دهند، از روی آن گذشته و به ما ملحق شوند»^{۱)}. کاکس بی درنگ به بصره مراجعت کرد و نصیریه بعد از نبردی سنگین در روز ۲۵ ژوئیه سقوط کرد و در نتیجه اشغال نظامی کامل ایالت بصره هم تقریباً به پایان رسید. بنا به

دلایل سیاسی کاکس از پیشروی نظامی به «نصیریه» پشتیبانی می‌کرد. چه آنجا مقرگروهی از تیره‌های منتفیک بود. ژنرال نیکسون پا را حتی فراتر هم می‌نهاد. او در روز ۲۴ ژوئن از پیشروی به طرف کوت العماره که تنها در چهار مایلی آن سوی مرز ایالت بصره قرار دارد، حمایت کرده بود.

نایب السلطنه و فرمانده کل نیروهای نظامی در هند با این نظریه در وهله نخست مخالفت کردند. چندی بعد ستاد کل ارتش هند نسبت به پیشروی نظامی به بغداد اظهار علاقه نشان داد و در ضمن هم اشاره نمود که برای اجرای چنین عملیاتی کوت بهترین پایگاه می‌باشد. در همین گیر و دار ناآرامی‌هایی در حوال بوشهر رخ داد و سروان رنکینگ "RANKING" دوست دیرینه کاکس و شایسته‌ترین افسر کنسولی از پای در آمد و نمایندگی سیاسی انگلیس در ماه ژوئیه مورد حمله تنگستانیها قرار گرفت^(۱).

به دنبال این رویداد و با اعزام نیروهای کمکی از بین النهرین، پادگان کوچک انگلیس‌ها در بوشهر تقویت شد و آن شهر به اشغال نیروهای انگلیسی درآمد^(۲). به هر حال تا زمانی که ترک‌ها کوت را در دست داشتند و از طرف دجله مناطق نفت خیز و لوله‌های نفت، در معرض حمله قرار می‌گرفت، هنوز هم دلوپسی‌هایی وجود داشت. اداره امور هند پافشاری می‌کرد که باید نصیریه را تخلیه کرد چه با فراخوانی نیروها از این شهر ناسالم و استقرار آنها در منطقه اهواز، بگونه‌ای قدرتمندانه می‌توان از آنجا دفاع کرد. از دیگر سو ژنرال نیکسون خواستار ادامه اشغال نصیریه بود و توصیه می‌کرد که نیروها باید از اهواز فراخوانده شوند و با پرداخت کمک مالی به اعراب و به ویژه قبیله باوی، مراقبت از مناطق نفت خیز، به آنها سپرده شود. او بر این باور بود که حمله به بغداد بهترین تضمین علیه ناآرامی‌ها در جنوب ایران خواهد بود. با وجودی که راجع به کمک مالی پیشنهادی، چیزی با کاکس در میان گذاشته نشده بود، مع الوصف او با موفقیت علیه این کمک مالی دخالت کرد و خاطر نشان ساخت که چنین کاری سبب خواهد شد تا سلطه شیخ خرمشهر بر اتباعش تضعیف گردد، اشتباهی اعراب افزایش یابد و دست آخر با توجه به اینکه هیچ خطر جدی دیگری از سوی ترک‌ها اهواز را تهدید نمی‌کند، چنین کاری کاملاً

۱ - افزون بر رنکینگ، مازور اولیفانت هم کشته شد - مترجم.

۲ - در ۲۷ رمضان ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با هشتم اوت ۱۹۱۵ میلادی - مترجم.

غیرضروری است. کاکس در تمام دوران خدمت سیاسی و اداریش در عراق با گرفتاریهای دیگری - که کمتر از آن سخن به زبان می‌آورد - دست به گریبان بود. او به عنوان افسر سیاسی ارشد قوای اعزامی وظیفه‌اش ایجاب می‌کرد تا درد و رنج‌هایی را که به علت جنگ گریبانگیر غیرنظامیان شده بود تسکین داده و رفتار و نگرش‌های دوستانه اعراب در حفظ بیطرفی - چیزی که مهاجمین انگلیسی رسماً از او می‌خواستند - تحکیم بخشد. اما اعراب بجز ساکنان بصره و کناره‌های اروند رود، قورنه و تعدادی گروههای کوچک، کاری نکردند که مستحق حسن نیت نیروهای انگلیسی باشند. آنها افرادی آزمند، خائن و سنگدل بودند. چه زمانی که اربابان ترکشان شکست خوردند، از آنها کناره گرفته و آنها را به قتل رسانیدند و افسران انگلیسی و هندی و سربازان را دلداری که نمی‌دادند هیچ، بلکه زخمی‌ها را به هلاکت رسانده، اجساد قربانیان را از زیر زمین در آورده و بعد از چپاول وسایلشان اجساد را به دست کلاغ‌ها و شغال‌ها می‌سپردند. انبازهای تدارکاتی نیروهای انگلیسی را غارت کردند و افراد قبایلی که تا چند روز قبل سرانشان پیشنهاد هرگونه کمک می‌دادند از کمینگاه بر روی اردوی انگلیسی‌ها آتش گشودند. گزافه‌گویی نیست که بگوییم قسمت اعظم افراد قوای اعزامی اعم از انگلیسی، هندی مسلمان و یا هند و از اعراب بیزار بودند. این دشمنان به اصطلاح «بیطرف» سزاوار آن نبودند که بابت کرایه خانه اجاره‌ای منصفانه به آنها پرداخت شود و دستمزد کارگران و قیمت اجناس هم عادلانه پرداخت گردد. یکی از وظایف بسیار دشوار کاکس این بود که از اقدامات تلافی جویانه - بدون تشخیص صحیح - جلوگیری کند و فرماندهان نظامی را تشویق نماید تا در مجازات خیانتکاران در چارچوب مقررات رفتار نمایند. دستیاران کاکس همگی سفارشات و راه و روش او را در نشان دادن نرمش و خویشتن داری پی می‌گرفتند - حتی با وجود مانع شدن فرماندهان محلی بهترین روش را در مقابله با اشخاص غیرقابل اعتماد بکار می‌بستند. اینکه سخت کوشیهای آنها تا حدودی همیشه نتیجه بخش بود نشان از سیاست خردمندانه‌ای می‌داد که کاکس از آغاز جنگ آن را بکار می‌بست و خود هم بگونه‌ای موفقت‌ر در تمام طول جنگ آن را القاء می‌نمود. از طرفی تعلیمات نظامی کاکس او را قادر ساخته بود تا فشارهایی را که اعراب خیانت پیشه بر سربازان انگلیسی وارد می‌آوردند درک کند. علت اینکه در خلال جنگ تصمیم گرفته شده بود تا از کارهای اجباری و استناده

از وسایل غیر نظامیان خودداری شود روشی بود که او خود آن را بوجود آورده بود و نادیده گرفتن حق سیاسی ای که به سادگی قابل اجرا بود نتایجی ببار آورد که کاملاً توجیه کننده این قصور مصلحت‌آمیز می‌باشد^(۱).

اینها همگی مسؤولیت‌های افسر سیاسی ارشد را تشکیل نمی‌داد چه زمانی که او سرگرم کارهای اداری و سیاسیش در بصره بود به مسایل سیاسی خلیج فارس هم توجه می‌کرد. او می‌بایست مراقب اوضاع در کویت هم باشد زیرا مبارک که در موقع شکست ابن سعود کمک‌های ارزنده‌ای از قبیل پول و سرباز در اختیار او گذاشته بود اکنون پیر و از کار افتاده شده بود و پایبندی جانشینش به آرمان انگلستان چندان قابل اعتماد نبود. در مسقط شورش عیسی بن صالح شروع جنگ عمومی را در آنجا جلو انداخته و فراگیر شدن بلوا را بدنبال آورده بود.

سربازان انگلیسی در ماه ژانویه توانسته بودند حمله شورشیان به مسقط را دفع کنند اما آنها گستاخانه و با بی‌پروایی مناطق داخلی را در دست گرفته بودند و سید تیمور* که فاقد توان مالی و قدرت نظامی بود نمی‌توانست آنها را تعقیب کند. از اینها گذشته کاکس می‌بایست نزاع بین ابن سعود و مخالفانش در عربستان مرکزی و اوضاع جنوب ایران - که عناصر متخاصم حتی بعد از شکست تنگستانی‌ها در نهم سپتامبر در حوالی بوشهر هنوز هم فعال بودند - کاملاً زیر نظر داشته باشد. سرانجام همسر کاکس موفق شد در بصره به او محلق گردد. خانم کاکس بعد از اینکه دریافت که کاروانی دریایی متشکل از ۴۷ فروند شناور همراه با اسکورت، بمبئی را به مقصد نامعلومی ترک می‌کند سه هفته بعد به اتفاق ندیمه‌اش، خانم فولر، رهسپار بوشهر شد. آنها هر دو در بوشهر مهمان سرهنگ ناکس "KNOX" قائم مقام نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس، بودند آنگاه بی‌باکانه چند روزی را در خرمشهر تحت مراقبت سرگرد ترور "MAJ. TREVOR" گذراندند و در روز ۱۵ مارس اجازه یافتند که به بصره مسافرت کنند. در بصره، دکتر کانتین، دوست دیرینه آقای کاکس، چون خود و همسرش عازم هند بودند خانه‌شان را در اختیار آنها گذاشتند.

۱ - تنها مورد استثناء بکارگیری افراد در موقع طغیان رودخانه و جاری شدن سیل بود که این کار در عراق و مصر باستان امری متداول بوده است.

* - در متن انگلیسی سید تبلور SEYYID TAILUR نوشته شده است - مترجم.



سید تیمور جانشین سید فیصل



این سعودی و سر یرسی کاکس

خانم کاکس می نویسد: «بصره بگونه‌ای وحشتناک گرم بود.... میانگین دمای هوا در اتاق پذیرایی ما، بعد از ظهرها ۴۰ درجه بود و تا غروب آفتاب نمی توانستیم در آن سکونت کنیم».

او به ندرت همسرش را می دید زیرا کاکس ساعت‌های زیادی را در «خلوتگاه مخوفش»، یعنی محل کار اداریش کار می کرد و این در حالی بود که اکثراً هم به جبهه‌های جنگ فراخوانده می شد. اما اکنون آنچه را که برای خانم کاکس مهم بود این بود که در حول و حوش همسرش بسر می برد. ضمناً مقارن همین احوال تصمیم گرفته شده بود که کوت را به اشغال در آورند. به همین منظور در روز ۲۳ اوت به ژنرال تونش دستور داده شد تا عملیات پیشروی را آغاز کند. در روز ۱۲ سپتامبر ژنرال نیکسون با ستاد فرماندهی اش بصره را به مقصد عماره ترک کرد کاکس هم به همراه او رهسپار عماره شد و مسؤولیت پایگاه را به ویلسون سپرد و به او اختیار کامل داد تا ضمن اینکه تلگراف‌ها را بنام خود مخابره کند در سایر موارد هم به عنوان معاون عمل نماید. در خلال ۲۳ تا ۲۹ سپتامبر تونش ترک‌ها را در "ES-SINN" شکست داد اما در به اسارت در آوردن قسمت عمده قوای آنها آنگونه که امیدوار بود ناکام ماند هر چند که توانست آنها را تا «عزیزیه» "AZIZIYA"، در بیش از ۶۰ مایلی آن سوی کوت، تعقیب کند. سر جان نیکسون و ستادش در کوت باقی ماندند. در روز ۲۷ اکتبر از وزارت جنگ به او اختیار داده شد تا فرمان پیشروی به سوی بغداد را صادر کند.

درباره این تصمیم ناخوشایند در «تاریخ رسمی» "OFFICIAL HISTORY" بحث‌ها و گفتگوهای مربوطه انعکاس یافته است. در اینجا تنها باید گفت که اوضاع سیاسی اروپا آنگونه که وایت هال بدان می نگریست، بیشتر از ملاحظات سیاسی محل و یا ملاحظات استراتژیکی، بر وزارت جنگ "WAR OFFICE" تأثیر می گذاشت. ظاهراً آقای کاکس در اتخاذ این تصمیم هیچ دخالتی نداشته است. او در واقع در روز ۱۴ اکتبر به سرگرد لیچ من "MAJ. LEECHMAN" یکی از ماهرترین افسران سیاسی اش که تحت امر ژنرال تونش خدمت می کرد تلگراف کرده و اعلام داشته بود که به سبب عدم فعالیت نیروهای متوقف شده در عزیزیه، رفتار اعراب ساکن در کرانه دجله هم نامطمئن گردیده است.

لیچ من تلگراف فوق را به نظر تونش رسانید اما او این پیام را طوری تعبیر و تفسیر

مجبور ساخته بود تا او را به هند تبعید کنند. سروان نوئل در رأس تعدادی از تفنگچیان محلی توانست واسموس را غافلگیر کرده و به دام اندازد. متأسفانه موقعی که نگهبانان ایرانی او خواب بودند واسموس توانست از چنگ آنها فرار کند. او تا پایان جنگ بطور آزاد و به صورت عنصری همیشه خطرناک در جنوب ایران بسر می‌برد. بازداشت افراد و تبعید لیستمان موجب شد تا دولت ایران به انگلستان اعتراض کند.

وزرای ایرانی عملاً اذعان می‌کردند که آنها خود از جلوگیریِ این افراد و تعداد زیادی از عوامل آلمان - که به عنوان کنسول خود را جازده و فعالانه به عملیاتی خصمانه علیه انگلستان در ایران می‌پرداختند - عاجز بوده‌اند^(۱). اسناد و کاغذهای واسموس که در کنسولگری آلمان یافت شد نشان داد که آلمانها خود بیطرفی ایران را آشکارا نقض می‌کردند و از طرفی هم آنها طراحی کرده بودند تا ایران و افغانستان را علیه انگلستان بشورانند، لذا بهانه خوبی به دست ما انگلیسی‌ها افتاد تا در موارد متعددی بیطرفی ایران را نادیده انگاریم. چون تصمیم گرفته شده بود توان نظامی قوای "D" افزایش یابد لذا موضوع انتصاب یک نفر فرمانده ارشد و افزایش افراد ستادی هم به میان کشیده شد. بنابراین در روز نهم آوریل ژنرال سر جان نیکسون "GEN. SIR JOHN NIXON" وارد بصره شد تا پست فرماندهی را از سر آرتور بارت - سربازی محتاط‌تر که احتمالاً بطرزی شایسته‌تر از جانشین پر تحرکش می‌توانست مسأله نظامی بین‌النهرین را حل کند - تحویل گیرد.

در روز ۱۲ آوریل جنگ شبیه "SHAIBA" در گرفت. در این نبرد یک قوای انگلیسی - که تعدادشان کمتر از ۶۰۰ نفر بود و جاری شدن سیل هم آنها را به فاصله‌ای در حدود ۱۲ مایل از بصره جدا کرده بود - در نبردی سه روزه نیروهای ترک و عرب را کاملاً شکست دادند. فرمانده نیروهای ترک دست به خودکشی زد. نیروهای محلی عرب که در این نبرد فعالیت‌های ناچیزی را انجام داده بودند از ترک‌های شکست خورده پشت کردند و به کشتار و غارت آنها پرداختند و در ضمن عجیمی را برای مدتی نزد اربابانش بی اعتبار ساختند. این پیروزی نتایج چشمگیری ببار آورد و ژنرال نیکسون اکنون امیدوار شده بود

ترکیه به شمار می‌رفت - بر آن فرماندهی می‌کرد.

ژنرال نیکسون، رئیس ستاد قوای اعزامی و همچنین آقای کاکس، تونش را در این پیشروی نظامی همراهی می‌کردند و از نزدیک این عملیات جنگی را نظاره‌گر بودند. به دنبال عقب نشینی تونش، ژنرال و رئیس ستاد به زحمت زیاد نخست توانستند خود را به کوت رسانیده و آنگاه در روز یکم دسامبر راهی ستاد خود در بصره شوند و کاکس هم همراه با نیروهای اندکی که در آنجا باقی مانده بود در انتظار تونش نشست و از طرفی هم می‌خواست از ایجاد آشوب در شهر جلوگیری کند. در شب ۳ - ۲ دسامبر، ژنرال ریمنگتون "GEN. RIMMINGTON" که اکنون سمت فرماندهی قوا را در دست داشت و افسر ستادش، سروان ژولیوس، راجع به اینکه درباره حفظ شهر کوت چه توصیه‌ای می‌بایست به تونش - در موقع ورودش - می‌کردند با هم ملاقات کرده و به بحث نشستند. کاکس در این باره اشاره می‌کند که: «به اتفاق آراء به این نتیجه رسیدیم، هر چند از نظر سیاسی، خط مقدم جبهه ما برای ایجاد ثبات در میان قبایل ساکن در پشت این خط بسیار مناسب است با وجود این و کلاً از نقطه نظر نظامی - نظر به اینکه انحاء و خمیدگی کوت چون دام مرگ می‌مانست - ژنرال ریمنگتون و ژنرال....^(۱) توصیه کردند که آنجا را باید تخلیه کرد. در تعقیب این جلسه هرگز نشنیدم که ژنرال ریمنگتون و یا سروان ژولیوس چه اقدامی به عمل آوردند ولی به هر حال به محض اینکه ژنرال تونش را ملاقات کردم او به من اطلاع داد که در نظر دارد در کوت باقی بماند و از طرفی هم احساس اطمینان می‌کرد که از عهده حفاظت از آنجا بر می‌آید. من که فقط از نقطه نظر سیاسی مسئولیت داشتم..... این کار برایم مایه کمال مسرت بود و لذا نکوشیدم او را از اجرای این کار باز دارم». کاکس پیشنهاد کرده بود تا نزد تونش باقی بماند که او خوشبختانه آن را رد کرد. چه استعدادها، او هدر می‌رفت و مأموریتش هم - هر چند که از نظر او اهمیت چندانی نداشت - پیش از موقع به پایان می‌رسید.

پیش از آنکه کاکس آنجا را ترک کند، تونش نظر او را راجع به ساکنان عرب کوت جویا شده بود. در گزارش کمیسیون بین‌النهرین آمده است که تونش بنا به «پافشاری

مجدانه سرپرسی کاکس» تصمیم گرفت ساکنان را اخراج نکند و در شرحی هم که او خود درباره این محاصره نوشته است می‌گوید: «اینکه تصمیم گرفتم ساکنان در آنجا باقی بمانند علتش پا در میانی سرپرسی کاکس از سوی آنان بود»^(۱).

کاکس تا کسی از او نمی‌خواست توصیه‌ای نمی‌کرد و در شرح مذاکراتش با تونشد آمده است که :

«بعد از اینکه مرا از قصدش - دایر بر باقی ماندن در آنجا - آگاه ساخت او (ژنرال تونشد) به تجربه هایش در چیترال "CHITRAL" اشاره کرد و گفت، نخستین کاری که باید انجام شود این است که ساکنان را از آنجا بیرون کنیم. ولی او تصور می‌کرد که این اقدام ظرف ۶ هفته به انجام خواهد رسید و احتمالاً کاری ضروری نبوده و منوط به تعداد سربازان مستقر در آنجا بوده است. او نظر مرا به عنوان افسر سیاسی راجع به اخراج ساکنان بومی جویا شد. من در پاسخ گفتم که دست آخر روشی را که باید به کار بست در گرو مصلحت اندیشی نظامی است. اما خود باید تصمیم بگیرد و در نظر هم داشته باشد که اکنون فصل زمستان است و شب‌ها هوا به شدت به سردی می‌گراید و این یک اقدامی جدی است که چهار یا پنجهزار نفر را در این شرایط آواره ساخت. او می‌گفت نخستین کاری که باید انجام شود موضوع تدارکات محلی است که در این باره به سرهنگ انسلی "COL. ANNESLEY" رئیس کل تدارکات مراجعه خواهد کرد تا فوراً به آن بپردازد. در آن موقع سرهنگ انسلی در محل حضور داشت و ما بلافاصله موضوع تدارکات محلی را مورد بررسی و مطالعه قرار داریم. زمانی که کوت را در شروع عملیات محاصره نظامی ترک می‌کردم سرهنگ انسلی هنوز هم به این موضوع می‌پرداخت».

کاکس بلادرنگ از بصره عازم قطر و اوجیر "OJEIR" شد چه در خلال تابستان ترتیب ملاقاتی را با عبدالعزیز بن سعود، امیر نجد، داده بود.



همانگونه که ملاحظه گردید تغییر سمتِ کاکس از رزیدنسی و سرکنسولی بوشهر در دسامبر ۱۹۱۳ م / ۱۲۹۲ هـ. ش عملی گردید و با آغاز جنگ جهانی اول (اوت ۱۹۱۴ م / ۱۳۳۳ هـ. ق) بار دیگری که در طولِ سالیان گذشته در خلیج فارس تجربیات ارزشمندی به دست آورده بود در اواخر سال ۱۹۱۴ به عنوان مشاور سیاسی در دستگاه فرماندهی کل قوای انگلیس در عراق تعیین گشت. در مدت چهار سال جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) سرپرسی کاکس وظیفهٔ اساسی خود را که به عهده داشت با لیاقت و کاردانی به انجام رسانید. با پایان یافتن جنگ جهانی اول، کاکس سفری به انگلستان کرد و به هنگام مراجعت به هندوستان در ژوئیه ۱۹۱۸ م / ۱۳۳۷ هـ. ق متصدی پست وزیر مختاری بریتانیا در تهران گشت. سرپرسی کاکس از اوت ۱۹۱۸ تا اکتبر ۱۹۲۰ قریب دو سال وزیر مختار بریتانیا در تهران بود. به دنبال شکست امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، دولتهای انگلیس و فرانسه براساس قرارداد «سایکس و پیکو» وزرای خارجه انگلیس و فرانسه، خاور میانه را میان خود تقسیم کردند و عراق تحت سیطره انگلیس درآمد و کاکس که از شخصیت‌های با تجربهٔ استعمار انگلیس بود به عنوان حاکم سیاسی عراق تعیین گردید و کلیه اختیارات قانونگذاری و اجرایی عراق از طرف دولت انگلستان به او واگذار شد.

فصل نهم

گاکی در قمران

کاکس و همسرش در روز ۱۵ سپتامبر وارد تهران شدند. آنها سفرشان را از بغداد نزدیک به یک هفته از طریق مسیر سخت و ناهموار خانقین، کرمانشاه و همدان طی کرده بودند و در بین راه صدمات زیادی به خودروها وارد شده بود. هنگامی که آنها این مسیر را طی می‌کردند بطور شگفت‌انگیزی به نظر می‌آمد که ایران در شرف محقق شدن به دشمنان انگلستان است و حتی در همدان کاکس تلگرافی دریافت کرده که در آن به او یادآور شده بود که زمان برای انجام مأموریتش خیلی دیر شده و بهتر است مسیرش را ادامه ندهد.

با این همه کاکس با استواری و ثبات قدم به سفر خود ادامه داد و سالم به تهران رسید.

روز بعد او وظایف و مسئولیتش را بدست گرفت و آقا و خانم مارلینگ نیز با همان اسکورت رهسپار بغداد شدند. کاکس در تهران با اوضاع نادر و کم نظیری مواجه شد زیرا با وجودی که تمام مردم دنیا می‌دانستند که قوای دول مرکزی و ترک‌ها در جبهه‌های نبرد به صف آرایی پرداخته‌اند، دیدگاه ایرانیان جور دیگری بود. عقب نشینی «دانستر فورس» "DUNSTERFORCE" از باکو افکار عمومی را مشوش کرده و برای ترک‌ها و آلمان‌ها فرصتی بوجود آورده بود تا به تبلیغات دست بزنند که در نتیجه آن مردم برای بیرون کشیدن موجودیشان بطور دسته جمعی به بانک ایران "BANK OF PERSIA" هجوم بردند و کابینه

دچار تزلزل گردید. کاکس در روز ۲۳ دسامبر با ارسال تلگرافی اعلام کرد: با وجودی که تصورش هم برایم دشوار است که چگونه ایرانیان زیرک و باهوش می‌توانند فکر ورود به جنگ به طرفداری از ترک‌ها، در سر پیورراند، مع‌الوصف از طریق منابع معدودی با اطلاع شده‌ام که ایرانی‌ها در صورتی که ترک‌ها پیروزیهای بیشتری را نصیب خود کنند - آنها هم به چنین کاری دست خواهند زد.

کاکس به دولت ایران - که خواستار مواضع بیطرفانه خیرخواهانه بود - اظهار داشت که قوای انگلستان مستقر در ایران بیشترین تلاش خود را خواهد کرد تا از شهرهای انزلی، رشت، قزوین و زنجان، دفاع کند. با وجود این کاکس متوجه شد که دولت ایران نه تنها نگران و دلوپس اوضاع است بلکه از توان خود هم برای حفظ موقعیت‌اش مردد می‌باشد - مگر اینکه بعضی از کمک‌ها و امتیازات اعطایی انگلستان اعلام گردد.

دولت ایران در این مورد پیشنهادات سه‌گانه خود را با ایشان در میان گذاشت:

(۱) دولت انگلستان موافقت کند و به اطلاع عموم برساند که مصمم است تا استقلال ایران را محترم شمارد (۲) دولت انگلستان متعهد گردد به محض اینکه در شرایط بهم ریخته کنونی روسیه دولتی بر سر کار آمد که بتوان با آن وارد مذاکره شد، نسبت به الغای کنوانسیون ۱۹۰۷ انگلستان - روسیه، پافشاری کند و (۳) دولت انگلستان موافقت کند که «تفنگداران جنوب ایران» - نیرویی محلی که انگلستان با هزینه خود آن را تعلیم داده بود تا عناصر دشمن را، اعم از داخلی یا خارجی، در ایالات جنوبی خلیج فارس سرکوب کند - به دولت ایران واگذارد و اجازه دهد که کمیته‌ای متشکل از افسران بیطرف رهسپار تهران شوند و نقشه تشکیل ارتش ملی ایران که بتوان تفنگداران جنوب ایران را هم در آن ادغام کرد، طراحی نمایند.

دولت انگلستان به دو پیشنهاد نخست با نظر مساعد نگریست^(۱) اما پذیرش پیشنهاد سوم برایش دشوار بود. گفتنی است دیدگاه دولت انگلستان و نقطه نظر ایرانیان راجع به «تفنگداران جنوب ایران» بطور کلی با هم در تضاد بود. وزرای مختار انگلستان بر این باور بودند که این نیرو تحت مدیریت متهورانه سر پرسی سایکس SIR PERCY

"SYKES"، برای نجات منطقه خلیج فارس از هرج و مرج، بدرد بخور بوده است. از نظر ایرانی‌ها افراد ابواب جمعی این نیرو فقط مزدورانی بودند که از آنها بیشتر برای بلندپروازیهای انگلستان - و نه ایران - استفاده می‌شد و اما از نقطه نظر حکومت هند این نیرو فقط یک «تعهد» بود.

در اوایل اکتبر کاکس گزارش کرد که پیروزی بزرگ ژنرال آلن بای "ALLENBY" در فلسطین و تهاجمات موفقیت‌آمیز نیروهای انگلیسی در مقدونیه و عراق نگرانیهای دولت ایران را بر طرف کرده، طوری که آنها پیشنهاد کرده‌اند تا به عنوان متحد انگلستان وارد جنگی رو به پایان شوند.

از نظر کاکس بجز «بریگاد قزاق» که فرماندهی‌اش به عهده ژنرال روسی استاروسلسکی بود (و می‌خواست نفوذ روسیه را در ایران حفظ کند) و نیروهای بختیاری که آنها هم فقط در پی حفظ منافع خود بودند هیچ یک از نیروهای ایران چندان ارزشمند نبود لذا او قبول پیشنهاد ایران را توصیه نکرد.

کاکس به تازگی با کسانی در ارتباط نزدیک بود که روی هیئت سیاسی انگلستان در تهران بسیار حساب می‌کردند و آنها عبارت بودند از وثوق الدوله - صدراعظم - که زمانی انقلابی و اکنون محافظه کار و شاهزاده نصرت الدوله پیروز.

کاکس دریافته بود که صدراعظم برای کار کردن با او فردی جدی و قابل است. از این روی او در اوایل نوامبر گزارش کرده بود که به رغم خواسته‌های جاه‌طلبانه ایرانیان در کنفرانس صلح و اعلام اینکه کشورشان دست کم مورد تهاجم چهار قدرت متخاصم - روسها، ترک‌ها، آلمانها و انگلیسی‌ها - قرار گرفته و متحمل خسارت‌ها و ویرانی‌هایی زیادی شده که باید جبران گردد، مع الوصف نگاه و نگرش دولت ایران در این راستا کاملاً با آن متفاوت است.

دولت ایران در این هنگام سخت در مضيقه مالی بود و صدراعظم امیدوار بود بتواند مساعدت‌هایی بدست آورد. در اوایلی که وثوق الدوله قدرت‌ها را بدست گرفته بود کاکس نوشت:

«او تشخیص می‌داد که خود و همقطاران‌ش به تنهایی توان اجرای اصلاحات را ندارند و بدین منظور به پول و مشاور خارجی نیاز داشت و نظر به اینکه قوای بریتانیا بخش

عمده‌ای از خاور نزدیک و میانه را در اشغال خود داشت، لذا طبیعی بود که او به بریتانیای کبیر روی آورد».

اما او متأسفانه - همانگونه که کاکس طی پیامی که در روز ترک مخاصمات به رشته تحریر در آمده، اشاره کرده بود - با پذیرش مشاور مالی انگلیسی موافقت نمی‌کرد که این اقدام او کاری سخت گیرانه بود زیرا «کل ساختار مالی ایران بر پایه کمک‌های انگلستان استوار بود».

کاکس در می‌یافت که حکومت هند و ایندیا آفیس با هر پیشنهادی که او با آقای بالفور - که تا ۲۴ اکتبر وزیر امور خارجه بود - و بعدها با لرد کرزن در میان می‌گذاشت مخالف می‌شود. در دهلی به حمایت کاکس، از تضمین تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران، بدبینانه نگرسته می‌شد و در آنجا دیدگاه غالب این بود که این تعهد برای حکومت هند، مسئولیت سنگینی به بار می‌آورد. افزون بر این با این پیشنهاد هم که دولت انگلستان باید برای الغاء کنوانسیون انگلستان - روسیه مذاکره کند، مخالفت می‌گردید. با وجودی که این پیشنهادات هم مورد تأیید آقای بالفور بود و هم اینکه لرد کرزن از آن جانبداری می‌نمود، مع الوصف نگرانیهای حکومت هند و آقای مونتاگو، برطرف نگردید.

آنها بیم آن داشتند که این پیشنهادات و پیشنهادات دیگر به مفهوم مداخله تلقی گردد و مداخله در کشوری آشفته و بی‌سامان هم اوضاعی بوجود می‌آورد که ژاپنی‌ها در چین بوجود آورده بودند. دهلی با حمایت مونتاگو پافشاری می‌کرد که ما باید از طریق اعمال سیاستی آزاد منبانه و از بین بردن علت‌های آزادی‌ها و نیز مساعدت به ایران - از طریق دادن پول و جنگ‌افزار - و یافتن یک نفر مشاور مالی تبعه انگلیس و یا موافقت با یکنفر مشاور مالی آمریکایی برای حکومت شاه، اعتماد ایرانیان را جلب کنیم. از سوی دیگر کاکس از سیاستی بسیار سازنده‌تر جانبداری می‌کرد. او بر این باور بود که پیروی از کنوانسیون انگلستان - روسیه، که ظاهراً حکومت هند از آن پشتیبانی می‌کرد - موجب می‌شود تا دوستی ایرانیان را از دست بدهیم. او تصریح می‌کرد «باور همگان این بود که دلیل عمده سلب اعتماد ایرانیان از مقاصد خیرخواهانه ما حمایتی بود که بعد از انعقاد کنوانسیون ۱۹۰۷، از سیاست تجاوزکارانه روسیه کردیم».

کاکس، در صورتی که حکومت هند در می‌یافت که سوء حکمرانی طبقات حاکمه

در ایران زمینه را برای بروز انقلابی توسط طرفداران بلشویک‌ها مساعد می‌کند که برای انگلستان هم ناخوشایند است، با دیدگاه‌های غیرمداخله جویانه حکومت هند همسویی بیشتر نشان می‌داد.

بدون تردید این اختلافات پیامد قانون طبیعی بود که وزرای مختار منتخب دایره خدمات هند، به محض اینکه وارد تهران می‌شدند، از دیدگاه‌های وزارت امور خارجه، پیروی می‌کردند. سر چارلز مارلینگ در وایت هال با ارسال یادداشتی به وزارت امور خارجه، پیشنهادهای که ظاهراً توسط آقای مونتاگو عنوان شده بود - دایر بر اینکه ایران باید از ما «دعوت کند» تا به آن کشور سر و سامان دهیم - مردود اعلام کرد.

او بیم از آن داشت که تصور ایرانیان از چنین دعوتی این باشد که «شما پول پرداخت کنید و ما هم بدون نظارت و کنترل آن را هزینه خواهیم کرد» و مارلینگ کسی بود که کشور ایران را بخوبی می‌شناخت. دست آخر اوضاع طوری از کنترل وزرای مختار انگلیس در تهران و یا حکومت دهلی در آمد که آنها مجبور شدند این طرح‌ها و نقشه‌های رقیبانه را کنار بگذارند.

بنابر این دولت ایران در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۹ خواسته‌های خود را با کاکس در میان گذاشت:

- الف - حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح.
- ب - الغای کنوانسیون انگلیس - روسیه و سایر قراردادهایی که برای استقلال ایران زیان آور است و تضمین یکپارچگی این کشور در آینده.
- پ - پرداخت غرامت به ایران بابت خساراتی که کشورهای متخاصم در ایران سرزمین بوجود آورده‌اند.
- ت - آزادی اقتصادی ایران.
- ث - تجدید نظر در قراردادهای و الغاء قراردادهای کاپیتولاسیون.
- ج - هماهنگی با مواد فوق، تجدید نظر در امتیازاتی که در حال حاضر در دست اجرا است.

ج - تنظیم دوباره سرحدات و پرداخت بابت دست‌اندازیهای گذشته.
ایرانی‌ها بابت تمامی این خواسته‌ها - که بعضی از آنها هم به وضوح قابل اعتراض

بود - خواستار پشتیبانی انگلیسی‌ها بودند. با وجود این، شرایط و اوضاع و احوال ایرانیان توجیه‌گر این خواسته‌های بزرگ نبود، زیرا به جز بریگاد قزاق، از نیروی نظامی محروم بودند. از سویی ایرانی‌ها در شمال با خیزش جنگلی‌ها دست به گریبان بودند، واسموس و سایر عمال آلمانی هنوز هم در میان طوایف و عشایر جنوب بسر می‌بردند و ترک‌ها بنا به شرایط ترک مخاصمات، آذربایجان را تخلیه کرده اما مردم آن سامان را آشفته و به فقر و فلاکت کشیده بودند.

نمایندگان ایران که عبارت بودند از مشاور الممالک، وزیر امور خارجه و برگزیده شاه، معین‌الوزرا، ناظری‌امین و ضیاءالملک - که در امور داخلی و خارجی نقش عمده‌ای را ایفا نکرده بود - رهسپار ورسای شده بودند و در رویای بدست آوردن دوباره بخشی از ماوراء قفقاز، کردستان ترکیه، عراق و ترکستان بسر می‌بردند و این در حالی بود که برای نگهداری آنها ایران فاقد نیروی نظامی بود.

ضمناً دموکراتهای افراطی - که دستشان به قتل‌های سیاسی بیشماری آلوده بود - و در خلال جنگ به ترک‌ها و آلمانها یاری رسانیده بودند اکنون با ناسیونالیست‌های ترک و روسیهٔ بلشویسم روابط بسیار دوستانه و نزدیک برقرار کرده بودند. لذا وثوق الدوله در اوایل دسامبر تعداد شانزده نفر از آنها را دستگیر و تبعید کرد و این در حالی بود که شاه از رفتار خودکامهٔ صدراعظم خود نزد کاکس گلایه کرد.

از جمله گرفتاریهای مصیب بار ایران این بود که شاه هم به اندازه دموکراتهای افراطی و دسته‌های راهزن مسلح در ایالات، در راه ایجاد استحکام و یکپارچگی کشور، اشکال تراشی می‌کرد. شاه شخصی بی‌حال، ترسو و حریص بود. او به این شرط که وثوق الدوله را مدتی تنها بگذارد از دولت انگلستان کمک مالی دریافت کرد و با وجودی که با تمجید و ستایش از کاکس برای گزینش والیان از او درخواست مشورت نمود*، مع الوصف دیری نپایید که از صدراعظم خود اظهار نفرت نمود.

کاکس برای وصله و سر هم بندی کردن این کشمکش با مشکلاتی مواجه بود و سرانجام وثوق الدوله با فراخوانی برادرش** از سمت والیگری خراسان - که مدیری مفید

* - 17. XI. 1918.

** - منظور احمد قوام

هم بود - مجبور شد بهایی را بپردازد. کاکس معتقد بود که مسامحه یا ناآگاهی شاه جوان از اصول مشروطیت و قانون اساسی و نیز گزینش های ناخوشایندی که برای سمت های مورد علاقه عامه انجام می داد موجب می گردید که کابینه بدنام و بی اعتبار شود.

بهر حال در اواخر دسامبر با انتصاب سپهسالار به عنوان وزیر جنگ و شاهزاده صارم الدوله به عنوان وزیر مالیه، کابینه ترمیم گردید. یادآوری می گردد در حالی که کاکس نخستین نظر سنجی های سیاسی اش را انجام می داد وقوع دو حادثه تأسف بار، اقلیت کوچکی دیپلماتیک تهران را شگفت زده ساخت. وزیر مختار ایتالیا که دچار جنوب و شیدایی شده بود خود را مسلح نمود و بیهوده به جستجوی همسرش پرداخت و آنگاه دست به خودکشی زد. همچنین در شب ۲۲ - ۲۳ اکتبر آقای ام..... یکی از نایب کنسول های انگلستان - سرهنگ دوم سر والتر بارتلوت، وابسته نظامی هیئت سیاسی انگلستان را به ضرب گلوله از پای در آورد. نایب کنسول به مدت سه ماه در اسارت جنگلی ها بود و سختی و مشقت زیادی را متحمل شده بود. در غیاب او، وابسته نظامی با همسرش روابط بسیار نزدیک و دوستانه ای برقرار کرده بود طوری که زمانی که آقای ام..... از اسارت آزاد و به تهران برگشت این موضوع موجب شده بود تا شایعات زیادی، بوجود آید.

دلایل و مدارک موجود حاکی از این بود که آقای ام..... نامه ای یافته بود که به سوءظن اش بیشتر دامن می زد. ضمناً در آن هنگام همسرش از تهران خارج شده و شنیده بود که وابسته نظامی نیز به زودی آنجا را ترک خواهد کرد لذا او بدگمان شده بود که آنها بدینوسیله یک دیدار پنهانی را با هم ترتیب داده اند. بنابر این او خود به بهانه معالجاب پزشکی مرخصی گرفت، اما پیش از آنکه تهران را ترک کند خود را مسلح ساخت و آن شب وارد اتاق خواب وابسته نظامی شد. با آنکه راجع به این مورد بطرزی محکمه پسند به عنوان قتل رأی صادر شد کاکس هم به عنوان ژنرال کنسول همراه با چهار نفر کارشناس در ۲۵ و ۲۷ فوریه و در یکم مارس ۱۹۱۹ نایب کنسول را در تهران محاکمه کرده بود. در این محاکمه وکیل مدافع اقامه نموده بود که متهم قصد کشتن وابسته نظامی را نداشته بلکه او بطور ناگهانی دچار خشم و عصبانیت شده است و این در حالی بود که متهم خود اقامه می کرد که او بارتلوت را بخاطر دفاع از خود از پای در آورده است.

کاکس - در جریان دادرسی - با وجودی که موضوع خشم و عصبانیت را می‌پذیرفت اشاره می‌کرد که این حادثه از عنصر اساسی، یعنی «ناگهانی بودن» ارتکاب قتل، برخوردار نیست.

او تأکیدش این بود کسی که شب هنگام بطور مسلح به منظور مشاجره و دعوا وارد اتاق خواب دیگری می‌شود نمی‌تواند، در حادثه‌ای که او خود کلاً آن را بوجود آورده است، موضوع حق دفاع از خود را اقامه کند.

بنابر این کاکس متهم را به عنوان قاتل شناخت و ادامه داد:

«با وجودی که قانع شده‌ام که برابر قانون انگلستان این تنها تحقیقات ممکن است..... مع الوصف قویاً اعتقاد دارم که شرایط این حادثه تأسف بار به متنها درجه در شمول کیفیات مخففه جرم قرار می‌گیرد.... کشور در حال جنگ بود و هر دو افسر فوق نیز بطرزی فعال در خدمت کشورشان بودند. در خلال سه ماه نخست مورد گفتگو یکی از این افسران، یعنی طرف زیان دیده به عنوان اسیر جنگی در دست دشمنان نیمه وحشی [! م] صدمات و مشقات زیادی را متحمل گردیده بود. طرف دیگر، که پیش از این در سایر میادین جنگ با سربلندی و افتخار خدمت کرده بود، در این مدت به عنوان وابسته نظامی، از شرایط خدمتی بسیار راحت‌تری برخوردار بود. لذا چون او خود فردی متأهل است.... بخاطر بی‌احترامی به آبرو و حیثیت همسر همقطارش و سعادت کشورش، به شدت باید محکوم گردد».

ضمناً کاکس به عنوان قاضی در جریان دادرسی بیشتر برای هیئت منصفه فاش ساخت که این اسیر جنگی از آشفتگی روانی و بیماری بی‌خوابی رنج می‌برده است و لذا بعد از بررسیهای دقیق و همه جانبه پیرامون این حادثه تأسف بار، او را به دو سال حبس با اعمال شاقه، محکوم کرد.

لرد کرزن بعد از مطالعه گزارشات مربوطه و دریافت نقطه نظرات مشاوران حقوقی وزارت امور خارجه، به کاکس نوشت که راجع به این محکومیت می‌بایست تأییدیه وزیر امور خارجه دریافت شود، با وجود این او افزود:

«از نظر من قضاوت جنابعالی بسیار عادلانه و منطقی است و من هم اعتقاد دارم نظر جنابعالی کاملاً درست است که عمل انجام شده برابر با ارتکاب قتل است و همانگونه که

بحق متذکر شده‌اید شرایط وقوع این حادثه در شمول کیفیات مخففه جرم قرار می‌گیرد. بنابر این، این محکومیت..... از نظر من هم عادلانه است و هم مدبرانه و بخاطر شیوه ماهرانه‌ای که در جریان دادرسی این مورد پراضطراب بکار برده‌اید باید مراتب سپاسگزاری‌ام را به جنابعالی اعلام دارم. ضمناً مراحل دادگاه و قضاوت بنحوی قابل تمجید صورت گرفته است».

در این اثنا، نقطه نظرات دولت انگلستان درباره اعمال سیاست آینده در ایران، توسط لرد کرزن شکل دهی و هدایت می‌گردید. او با شور و حرارت به ایران اظهار علاقه می‌کرد زیرا این کشور اطلاعات و مدارک لازم را برای تألیف اثر تاریخی‌اش، فراهم می‌آورد^(۱). او از دیرباز رویای تشکیل یک رشته کشورهای حایل "BUFFER STATES" - که از مصر تا مرز هند کشیده می‌شد - برای دفاع از هند و حفظ ارتباطات دریایی انگلستان، در سر می‌پروراند.

لرد کرزن در ۲۵ ژوئن ۱۹۱۸ راجع به لزوم دورنگهداشتن آلمان و ترکها از کشورهای عربی و نیز بازآفرینی روسیه به عنوان سپر بلایی در قبال پیشروی آلمان به هند و اینکه «با تمام امکاناتی که در قوه داریم باید تلاش کنیم تا ایرانی دوست و افغانستانی وفادار بوجود آوریم»، کابینه جنگ را مورد خطاب قرار داده بود^(۲). در این هنگام نیروهای انگلیسی در تمام اطراف ایران، مستقر بودند^(۳).

دانسترفورس که بعدها به عنوان نور پرفورس "NOR PERFORCE" شناخته می‌شد کمربندی را از بغداد تا بحر خزر تشکیل می‌داد و نیروهای هند انگلیس مرزهای هند و افغانستان را از خلیج فارس تا خراسان در اختیار داشتند. «تفنگداران جنوب ایران» همراه با سربازان هندی به فرماندهی سرپرسی سایکس با قشقایی‌ها و سایر عشایر شورشی و ماجراجویان ترک و آلمانی دست به گریبان بودند. فرماندهی و هدایت قزاقان ایرانی در پایتخت به عهده افسران «روس سفید» بود و مقرری آنها از کمک‌های انگلستان پرداخت می‌گردید. به محض اینکه جنگ به پایان رسید هواداران کاهش هزینه‌ها بنای مخالفت

1 - RONALDSHAY, III, P. 209.

2 - IBID, PP. 210-212.

3 - IBID

گذاشتند و لرد کرزن - با وجودی که تشخیص می داد استقرار نیرو و تأمین اعتبارات مالی برای مدتی نامعین و بدون بهره در ایران امکان ناپذیر است - مع الوصف گوشش برای تخلیه نیروهای انگلیسی از ایران، بدهکار نبود. لرد کرزن در ۳۰ دسامبر سیاست فراخوانی نیروهای انگلیسی از ایران را سیاستی «غیر اخلاقی، سست و مصیبت بار» توصیف کرد و کمیته شرقی با جانبداری او از انعقاد قراردادی موافقت کرد که چهار شرط عمده آن عبارت بود از الغاء کنوانسیون انگلستان - روسیه، تضمین استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران توسط انگلستان و تعهد ایران دایر بر استخدام یک نفر انگلیسی به عنوان فرمانده کل ارتش ملی ایران و استخدام یک نفر انگلیسی دیگر به عنوان مشاور مالی.

کاکس نیز به تازگی نظر سنجی های مقدماتی را انجام داده و نتایج آن را با مافوق خود در میان گذاشته بود. لذا آشکار بود که مذاکرات باید در تهران انجام شود. کسی کاری به کار مشاور الممالک - که مستقل از دولت متبوع خود مذاکرات مبهمی را با قدرتهای مختلف در پاریس انجام می داد و با کبکبه و دبدبه از تماس با انگلیسی ها خودداری می ورزید که این امر موجب ناخشنودی لرد کرزن می شد - نداشت. لرد کرزن در ژانویه با وزیر مختار ایران در لندن به گفتگو پرداخت و با صراحت اعلام کرد که ایران می تواند از این سه راه، یکی را برگزیند. دولت ایران می تواند مستقلاً با سایر کشورها به حل و فصل مسائل خود پردازد و کاری به کار بریتانیای کبیر نداشته باشد - تجربه ای که در گذشته بکار رفته و ناموفق بوده است. دولت ایران می تواند قدرتی را به قیمومیت بپذیرد که تسلیم به چنین چیزی موجب جریحه دار شدن غرور ملی اشان خواهد شد با وجود این هستند قدرتهایی که چنین مسؤولیت سنگینی را استقبال کنند. دست آخر دولت ایران می تواند با بریتانیای کبیر به تفاهم برسد. در واقع شق دیگری هم وجود می داشت که نه لرد کرزن و نه معاصرین او آن را پیش بینی نمی کردند و آن تشکیل حکومت ملی ایران بود که حکمرانی اش در دست توانمند شاء سربازی قرار می گرفت.*

تشکیل چنین دولتی توسط قاجارهای فرومایه و حسود امکان پذیر نبود اما زمان آن موقعی فرا رسید که احمد شاه کوشش را ترک کرد و به دام مشروب فروشی های آمریکا و

* - اشاره نویسنده به حکومت رضا خان می باشد. مترجم.

باشگاههای شبانه پاریس افتاد و به یکی از سربازان سابق ارتش خود فرصتی داد تا ایرانی مستقل و قدرتمند بسازد و دودمانی تازه تأسیس کند. سرانجام نطق‌های رک و بی‌پرده کرزن و نیز دیپلماسی دوستانه و با پشتکار کاکس، وثوق‌الدوله ترغیب شد تا باب مذاکرات را کم و بیش - براساس چهار اصلی که وزیر امور خارجه در ۳۰ دسامبر برشمرده بود - باز کند.

علیرغم مشکلاتی که - نگرانی‌های شاه و وزرای عمده‌اش خبر از وقوع آن می‌داد - مذاکرات با پیشرفت ادامه یافت. شاه جوان اظهار می‌داشت که از قرارداد پیشنهادی حمایت خواهد کرد، اما پافشاری می‌نمود که پاداش هوادارانش بحق این است که پرداخت کمک‌ها به او ادامه یابد و انگلستان موقعیت شخص او و دودمانش را تضمین نماید. وزرای عمده هم از دموکراتهای افراطی بیمناک بودند و اظهار امیدواری می‌نمودند که در صورت وقوع خیزشی انقلابی انگلستان به آنها پناهندگی داده و از دریافت درآمدی خاطر جمع‌اشان خواهد کرد که علی‌القاعده از املاک خود بدست می‌آورند. گفتنی است نه کاکس و نه مافوقش این خواسته‌ها را تأیید نکردند. ضمناً کاکس به شاه - که کماکان کمک‌هایش را دریافت می‌کرد - اطلاع داد که بهبود پیش‌بینی شده در عایدات و سعادت ملت ایران به همان اندازه که خزانه‌داری کشور از آن بهره‌مند می‌شود اعتبار ویژه برای شاه هم باید از آن بهره‌برد. از سویی به وزراء هم قول پناهندگی داده شد و تمام کارها رو به راه گردید. شاه که همواره به کاکس می‌گفت چقدر آرزوی گذران تعطیلی در اروپا دارد، مجبور شد مسافرتش را به تعویق اندازد و از این بابت اظهار نارضایتی می‌کرد. یادآوری می‌گردد - در مراحل آغازین مذاکرات، واسموس به اسارت در آمد. واسموس از قبول شرایطی که دولت انگلستان موافقت کرده بود به او پروانه عبور بدهد سر باز زده و در میان طوایف و عشایری - که متحدین عمده‌اش بودند - بسر می‌برد. سرانجام او می‌کوشد همراه با یکی از همقطاراناش موسوم به هر اورتل "HERR ORETEL" و دو نفر خدمتکار ایرانی رهسپار تهران شود. واسموس به عنوان یکنفر انگلیسی - که در خدمت شرکت فرش است - این مسیر را طی می‌کند در حالی که هر اورتل خود را به عنوان یک نفر روسی جا می‌زند.

آنها در ۲۵ ژوئن در قم توسط ایرانیان دستگیر و به تهران انتقال داده می‌شوند. لرد کرزن پیشنهاد می‌کند که واسموس باید به بوشهر فرستاده شود تا توسط مقامات نظامی

انگلستان - که این بندر را در اشغال خود داشتند - بخاطر تخلف از قوانین جنگ محاکمه شود.

اما کاکس یادآور می‌شود که این کار عملی نیست چه آنها توسط ایرانیان به اسارت در آمده و تنها باید در اختیار انگلیسی‌ها قرار گیرند تا به آلمان فرستاده شوند. اما وزیر مختار اسپانیا - که حافظ منافع آلمان بود - و رئیس هیئت نمایندگی آلمان مصرانه از دولت ایران می‌خواستند تا آنها را جهت بازگرداندن به وطنشان، به هیئت آلمانی، تحویل داده شوند. اما کاکس که از پیشینه گریزپایی واسموس با خبر بود چنین کار پرخطری را انجام نمی‌داد. کاکس به دولت ایران گفته بود که انگلستان بطور مشروط پیشنهاد اعطای پروانه عبور به واسموس کرده، اما او از قبول آن سر باز زده و لذا به او قول داده شده که واسموس و اورتل به او تحویل داده شود. بنابر این آنها را از پادگان ژاندارمری در تهران با درشکه‌ای در بسته به هیئت سیاسی انگلستان انتقال می‌دهد و کاکس آماده می‌شود تا از این زندانی شجاع دشمن و در عین حال همقطار سابق - که با تمامی افتخارات جنگ بنحوی شایسته به او احترام می‌گذاشت - استقبال کند. متأسفانه واسموس با رفتار خود تمامی این صحنه را ضایع کرد.

موقعی که درشکه متوقف شد اورتل با دومین درخواست آن را ترک می‌کند اما واسموس از جای خود تکان نمی‌خورد. بنابر این معاون وابسته نظامی به اسکورتی - متشکل از یک نفر سرجوخه و چهار سرباز - که می‌بایست واسموس را به مرز انتقال دهد دستور می‌دهد تا او را از دورشکه پیاده کنند. واسموس از پیاده شدن خودداری می‌کرد و اطراف درشکه را قرص گرفته بود. بنابر این دو ضربه سر نیزه به او زده شد. سرانجام چون او به پشت خوابیده و از جا تکان نمی‌خورد پاهایش را کشیدند و او را از درشکه پیاده کردند. کاکس که این صحنه دردناک را تماشا می‌کرد با انزجار زیاد به مطالعه‌اش پرداخت. دست آخر واسموس را کشان کشان به دفتر وابسته نظامی بردند و از او بازرسی بدنی کردند. آنگاه دستش را بسته و در خودرویی قرار دادند - و بعد از اینکه به او هشدار دادند که اگر بخواهد فرار کند به او تیراندازی خواهد شد - توسط وابسته نظامی و اسکورت به قزوین انتقال دادند. او در این مسیر در دسر چندانی بوجود نیاورد اما به تلخی از خیانت ایرانیان شکوه می‌کرد. او در قزوین به مدت زیادی در توقیف انگلیسی‌ها نبود

چه دوباره همراه با اورتل فرار کرد و از همان مسیر که آمده بود به هیئت نمایندگی آلمان در تهران برگشت و کاکس از این بابت بسیار ناراحت شد. در پی این رخداد مذاکرات آغاز شد و واسموس اعتراض کرد چنانچه با اورفتاری آبرومندانه شود او هم مبادی آداب را رعایت خواهد کرد و سرانجام تعهد سپرد که از اقدامات ضد انگلیسی بیشتر در ایران خودداری ورزد که در نتیجه به او اجازه داده شد تا از طریق باکو به آلمان مراجعت کند. در اواسط آوریل کاکس راجع به خطوط اصلی قرارداد انگلیس - ایران مذاکرات لازمه را انجام داده بود.^{*} این اعلام دولت انگلستان مبنی بر اینکه از نظر این کشور کنوانسیون انگلستان - روسیه فاقد اعتبار است، برای انجام مذاکرات کاکس بسیار مفید و کارساز بود. در ماه مه هم در مورد یک وام ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریالی توافقی اصولی به عمل آمد و مقرر گردید که نصف آن حکومت هند و نصف دیگر دولت انگلستان به ایران بپردازند. از این گذشته مسافرت شاه به اروپا به همراه نصرت الدوله برای انجام مذاکرات بسیار سازنده بود. با مسافرت شاه، صدراعظم توانست از دخالت‌های او آسوده شود زیرا در غیاب شاه، شاهزاده محمد حسن، برادر و وارث احتمالی شاه، نایب السلطنه بود. او جوانی خوش برخورد و مشروطه خواه بود و روابطی بسیار دوستانه با کاکس داشت. بنابراین کاکس و وثوق الدوله در نهم اوت [۱۹۱۹] قرارداد مورد نظر را امضاء کردند.^{**}

* - در سرتاسر تابستان ۱۲۹۸ شمسی مذاکرات مربوط به قرارداد براساس همان مورد تنظیم شده در لندن، در ییلاق پس قلعه تهران، در یک محیط استتار کامل و دور از چشم اکثریت اعضای کابینه، با وزیر مختار بریتانیا و مشاوران سیاسی وی در جریان بود. محارم ایرانی این جلسات علاوه بر شخص احمد شاه قاجار (که پیشرفت مذاکرات پس قلعه مرتباً به حضورش گزارش می شد) عبارت بودند از میرزا حسن خان وثوق الدوله (صدراعظم)، صارم الدوله اکبر میرزا قاجار (وزیر دارایی)، نصرت الدوله فیروز میرزا قاجار (وزیر دادگستری) و میرزا علی خان منصورالملک (رئیس اداره انگلیس در وزارت امور خارجه). اما شخص وزیر امور خارجه (علیقلی خان انصاری مشاور الممالک) که حقاً می بایست در تمام مذاکرات مربوط به سیاست خارجی کشور شرکت داشته باشد، از همان آغاز کار، به جرم میهن پرستی، جزء نامحرمان تشخیص داده شد و به این محفل سری دغلکاران دعوت نشده بود و به جای وی روزنامه نگاری جوان و جاه طلب به نام سید ضیاءالدین طباطبایی (مدیر روزنامه انگلوفیل رعد) که در این تاریخ سی سال داشت و رابط اصلی میان سفارت انگلیس و شخص نخست وزیر بود در تمام مراحل مذاکرات و در کلیه جلسات محرمانه پس قلعه شرکت داشت. سه وزیر ایرانی که قرارداد را امضاء کردند بعدها به ارکان ثلثه قرارداد (TRIUMVIRATE) معروف شدند. دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی «سیمای احمد شاه قاجار» جلد یکم، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳، نشر گفتار، ۱۳۶۸ - توضیح مترجم.

** - در روز ۱۵ اوت ۱۹۱۹ (۱۳ ذی قعدة ۱۳۳۷ قمری و ۱۸ اسد ۱۲۹۷ شمسی) وثوق الدوله ضمن صدور یک بیانیۀ

در نخستین بند قرارداد دولت انگلستان «با قاطعیت هر چه بیشتر تعهدات گذشته خود را دایر بر محترم شمردن تمامیت ارضی و استقلالی ایران» تکرار کرد. دو بند بعدی قرارداد به تأمین متخصص و مشاور انگلیسی به ایران می‌پرداخت که دو دولت آن را ضروری تشخیص می‌دادند و براساس آن انگلستان ملزم می‌گردید متخصصان نظامی و تجهیزات مدرن مورد نیاز برای تشکیل ارتش ملی - مطابق با نظریات کمیسیون مشترک نظامی انگلستان - ایران که به زودی می‌بایست تشکیل شود - در اختیار ایران قرار دهد. مطابق بند ۴ قرارداد دولت انگلستان از طریق تهیه وام اعتبارات مالی لازم برای انجام اصلاحات، برای دولت ایران فراهم می‌آورد. همچنین برابر بندهای ۵ و ۶ قرارداد توافق شد که دولت انگلستان - به منظور ترغیب تأسیس راه آهن مشترک و سایر طرح‌های حمل و نقل و نیز در امر انتصاب کمیته مشترکی از متخصصان برای بررسی و تجدید نظر تعرفه‌های گمرکی - با دولت ایران همکاری کند. ضمناً توافق مربوط به پرداخت وامی به مبلغ ۲/۰۰۰/۰۰۰ لیره با نرخ ۷ درصد و دو نامه دیگر - که کاکس از طرف دولت متبوع خود به صدراعظم ایران تسلیم می‌کرد - ضمیمه قرارداد ۱۹۱۹ بود.

در نخستین نامه دولت انگلستان - منوط به انعقاد قرارداد - متعهد می‌گردید تا به منظور تضمین شرایط قرارداد، پرداخت خسارات و اصلاح مرزها (در صورتی که قابل توجیه باشد) که مورد درخواست ایرانیان است، با دولت ایران همکاری کند. در دومین نامه توافق شده بود که دولت انگلستان نباید بابت هزینه نیروهایش - که به علت ضعف ایران در دفاع از بیطرفی‌اش به این کشور اعزام شده بود - ادعایی کند و از سوی دیگر دولت ایران نمی‌بایست - بابت خساراتی که احتمالاً این نیروها بوجود آورده بودند - ادعای خسارت کند.

روی هم رفته به استثنای دموکراتهای افراطی، اکثر علمای مذهبی محافظه کار و پایگاه نفوذ روسیه تزاری یعنی بریگاد قزاق، این قرارداد در ایران بخوبی مورد استقبال

ادامه پاورقی از صفحه قبل

رسمی متن قرارداد و مفاد مراسلات وزیر مختار بریتانیا که ضمیمه قرارداد بود را رسماً به اطلاع همگان رسانید. جهت کسب اطلاعات بیشتر ن.ک. دکتر ایرج ذوقی «تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ ۱۹۲۵ - ۱۹۰۰» شرکت انتشاراتی پازن، تهران، پاییز ۱۳۶۸. - توضیح مترجم.

واقع شد.

لرد کرزن از این بابت خرسند شد و به کاکس تلگراف کرد «تبریکات صمیمانه خود را بابت اتمام موفقیت آمیز مذاکرات که با توان و استعداد زیاد آن را به سامان رساندید، به جنابعالی تقدیم می‌دارم». انعکاس این مطلب در جراید انگلستان کلاً تحسین آمیز اما تفسیر پیرامون آن در جراید فرانسه و آمریکا خصمانه بود. مطبوعات فرانسه انگلستان را متهم می‌کردند که بر متحدان خود پیشدستی کرده است و ناراحتی دولت فرانسه - توسط وزیر مختار این کشور در تهران - که تصور نمی‌کرد قرارداد به این فوریت انعقاد یابد و یا احتمالاً چون خود از بیماری روانی رنج می‌برد و خشمگین بود - انعکاس می‌یافت. رفتار وزیر مختار آمریکا هم خصمانه بود و او به محض اینکه متن قرارداد انتشار یافت بطرز شگفت‌انگیزی حسن رفتار دیپلماتیک را زیر پا گذاشت و بدون اطلاع دولت ایران بیانی‌ای را در اختیار مطبوعات گذاشت و این مطلب را که دولت آمریکا از کمک به ایران خودداری کرده تکذیب کرد و با صراحت اشاره نمود که شکست هیئت اعزامی ایران در کنفرانس صلح علتش عدم حمایت دولت متبوع خود بوده زیرا در آن هنگام برای انعقاد این قرارداد در حال مذاکره با انگلستان بوده است.

بعد از مدتی این جوّ پر شور و حرارت دیپلماتیک در تهران کم و بیش فروکش کرد اما سناتورهای آمریکایی کماکان از این قرارداد به عنوان اشغال عملی ایران، یاد می‌کردند و آمریکایی‌هایی هم که دارای منافع نفتی در خاورمیانه بودند به رقبای انگلیسی خود حسودانه می‌نگریستند.

با همه اینها انعقاد این قرارداد هنوز هم خوش‌یمن می‌نمود زیرا نصرت‌الدوله که به عنوان پیام‌آور شاه در ماه سپتامبر به لندن سفر کرده بود، دیدارش از آنجا موفقیت‌آمیز بود. شاه ایران نیز که در اوایل اکتبر طی دیدار مجلل و تشریفاتی‌اش به لندن رسیده بود در مراسم استقبال، ضمن اظهار خوشوقتی از تصویب قرارداد هم به گرمی سخن به میان آورد. بنابر این ژنرال دیکسون "DICKSON" در رأس کمیسیونی نظامی - که قرار بود با نمایندگان وزارت جنگ ایران، موضوع تشکیل ارتش ملی این کشور را مورد مطالعه قرار دهد - به موقع وارد ایران شد و بدنبال او آرمیناژ اسمیت - از مقامات برجسته خزانه‌داری انگلستان - در رأس هیئتی به ایران آمد. لذا اگر وثوق‌الدوله در آن فصل پاییز مجلس را فرا

می‌خواند در ماه سپتامبر این قرارداد به تصویب می‌رسید، اما با دفع الوقتِ او قرارداد شکست خورد. گفتنی است مخالفان کم‌کم قدرتمند شدند و پیروزی بلژیکی‌ها از اواخر سال و نیز تبلیغات فزایندهٔ آنها در شمال ایران چنان بر افکار عمومی تأثیر گذاشت که آنها به مخالفت با صدراعظم برخاستند. مراجعتِ شاه به ایران به این موضوع کمک نکرد، در کابینه اختلاف نظر بوجود آمده بود و متأسفانه نصرت‌الدوله، زمانی که در پاریس بود این نقطه نظر را بوجود آورده بود که اعتراض و مخالفت فرانسه از قرارداد - چیزی بیش از حالت حسادت و آه و ناله بوده است - و لذا این موضوع بر مطبوعات و سیاستمداران فرانسه در پایان جنگ، مستولی گشته بود.

کاکس نیز قادر نبود دولت را در خلال پاییز و زمستان به پذیرش خط مشی بی‌باکانه‌تر، تشویق کند. گفته می‌شود که کاکس نتوانست آنگونه که با اعراب کنار آمد با ایرانیان پُر چانه کارش را پیش ببرد با وجود این او در میان افراد بااهمیت دوستان خوبی در تهران داشت و بی‌هیچ تردید او در آنجا دیپلماتی بصیر و آگاه بود.

زندگی در هیئت سیاسی آرام و بی‌سرو صدا بود و دوستان کاکس در عراق و هند از طریق تهران می‌گذشتند که در میان آنها چیسمن "CHIEESMAN" بود که کاکس به همراه او به گردش پرنده‌شناسی در کوه‌های البرز پرداخت.

کاکس همواره بوسیله سرهنگ آ. تی. ویلسون، گرترویدل و سایرین - که زیر دستش کار کرده بودند - نامه و گزارش از بین النهرین دریافت می‌کرد. زمانی که کاکس به تهران انتقال یافت، به او تفهیم شده بود که سمتِ سرپرستی امور کشوری در عراق هم، به عهده دارد، از این روی راجع به مسائل مهم سیاسی و از جمله روابط انگلستان با ابن سعود، همواره مورد مشورتِ وایت هال و بغداد قرار می‌گرفت. اما در عراق به دلیل وجود این باور که کاکس دیگر به انجام مراجعت نخواهد کرد، آثار و علائم رقابتی پرشور بر سر جانشینی او، بوجود آمده بود. خانم گرترویدل در نوامبر ۱۹۱۸ محترمانه از سرهنگ آ. تی. ویلسون، نایب کمیسونر کشوری عراق می‌خواهد تا از طرف او تلگرافی خصوصی به مونتاگو بفرستد و در عین حال به او اطلاع دهد که این خانم نسخه‌هایی از این تلگراف به مونتاگو و سایر دوستان هم پست کرده است. در این تلگراف این خانم پیشنهاد کرده بود چون بدیهی است که آقای کاکس تا روشن‌تر شدن اوضاع در ایران و روسیه باید در تهران



گرتروود بل

بماند، لذا ژنرال مک نون باید به این سمت در عراق منصوب شود که دانش او راجع به این کشور و قدرت سازماندهی‌اش وی را برای قبول این پُست واجد شرایط ساخته است و ابقاء ویلسون نیز امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. ویلسون نیز به او پاسخ می‌دهد که نمی‌تواند با این پیشنهادها موافقت کند.

آنگاه با ارسال تلگرافی بطور محرمانه به هرتزل اطلاع می‌دهد که راجع به سمتِ کمیسونر عالی در بین‌النهرین اعمال نفوذهای جدی صورت می‌گیرد و بعد از اینکه از طرح این پیشنهادات دوری می‌جوید ادامه می‌دهد:

«اگر زمانی قرار است تغییر و تحولی صورت گیرد، اقدام بدیهی این است که فردی به تهران اعزام گردد تا سرپرسی کاکس بتواند دوباره سمتِ خود را در عراق به عهده گیرد. موقعیت منحصر به فرد و بی‌نظیر مشارالیه نزد اعراب و قاطبه مردم موهبتی است که نمی‌توان راجع به آن به گزافه‌گویی پرداخت و بی‌تردید برای اینجانب موجب کمال مسرت است که برای مدتی نامحدود زیردست ایشان انجام وظیفه نمایم».

ویلسون در مورخه ۱۹۱۸/۱۱/۲۰ نسخه‌ای از این تلگراف را به کاکس فرستاد و نامبرده نیز به او پاسخ داد:

«از اظهارات فرزندانۀ جنابعالی راجع به شخص خودم و ارزیابی اتان دربارهٔ ارزش نسبی‌ام که مورد تأیید ستاد فرماندهی کل قوا هم است، بی‌اندازه سپاسگزارم.... هر چند خود را تا این حد شایسته نمی‌دانم».

کاکس در ادامه یادآور شده بود که به لرد هاردینگ و لرد چلمسفورد "CHELMSFORD" گفته است که تصورش این است که بعد از پایان جنگ و استقرار صلح بدلیل اینکه خود و همسرش به اندازهٔ کافی طعم آب و هوای گرم منطقه را چشیده‌اند لذا انتصاب فردی جوان برای این سمت، شایسته‌تر است.

لذا او انتظار نداشت که آنها این سمت را به کسی پیشنهاد دهند که سنین عمرش از ۶۰ سال گذشته است. کاکس همچنین در پایان نوشته بود با این همه اگر آنها چنین تصمیمی بگیرند «فقدانِ دو نفر از عزیزترین بستگانمان در انگلستان نگرش و دیدگاهمان را تغییر می‌دهد».

کرزن در ۱۴ نوامبر به کاکس تلگراف کرده بود که اوضاع عراق، موجب نگرانی و

دغدغه خاطر دولت می شود، زیرا سیستم اداره امور کشوری که بوجود آمده ظاهراً مفاد اعلامیه مشترک انگلستان - فرانسه مورخه ۸ نوامبر ۱۹۱۸ را تحقق نمی بخشد و آمال و آرمان افراد محلی را برآورده نمی سازد و گذشته از اینها پیشرفت امور هم به اندازه کافی شتاب نمی بخشد. گفتنی است این نظامی وابسته به حکومت انگلستان بود که در آن بجای اینکه حکومتی عربی توسط انگلیسی ها مورد مشاوره و راهنمایی قرار گیرد در مقیاسی کوچک اعراب به آن نظر مشورتی می دادند و بنابر این همه اقشار و از جمله مقامات صلاحیت دار خودمان به شدت از آن انتقاد می کردند.

کرزن تصریح کرده بود:

«همه توافق دارند که نخستین شرط برای اعاده اعتماد مردم و حل و فصل مسائل در آینده این است که جنابعالی به عنوان کمیسور عالی به آنجا مراجعت کنید. البته من هم با شما هم عقیده ام که تا زمانی که قیمومیت "MANDATE" برقرار نشده کار کردن برایتان دشوار است با وجود این شما می توانید با اقتدار کامل انجام وظیفه نمایید. ظاهراً احتمال ضعیفی وجود دارد که تا آغاز سال نو، چنین کاری صورت گیرد مع الوصف ما بیشترین تلاش خود را بکار می بندیم تا کنفرانس صلح در امر اتخاذ تصمیم تسریع کند. تصور می کنم دلخواه این است..... راجع به مراجعت مورد نظر جنابعالی از پیش اعلام گردد».

در پی ارسال این تلگراف، کرزن پیشنهادات خود را در مورد انجام اقدامات فوری در بین النهرین، عنوان کرد. کاکس نیز با ارسال پاسخی محافظه کارانه اظهار نظر نمود که سیستم ما در عراق از هر حیث بیانیۀ انگلستان - فرانسه را - هم در لفظ و هم در معنی - به اجرا در نیاورد، با وجود این اظهار داشت که افراد کوچولوی عرب دم دست بودند. کاکس گفت باورش این است که تا زمانی که قرارداد صلح به امضاء نرسیده و دولت آزادی عمل بیشتری بدست نیاورده، مراجعت او به بین النهرین کاری سنجیده نیست.

یادآوری می گردد در بهار ۱۹۲۰، تصمیم دولت انگلستان برای تخلیه ماوراء قفقاز ضربه مهلکی به قرارداد انگلستان - ایران، وارد آورد.

تخلیه نیروها موجب شد تا بروز آشوب و بلوا در جمهوریهای ماوراء قفقاز و ایالات ایرانی همجوار آن توسط طرفداران بلشویست ها به سرعت افزایش یابد و موقعیت طرفداران دولت انگلستان بطرزی فزاینده بی ثبات شود و ایرانیان نیز به اتخاذ سیاست

بیطرفانه غیرمتعهدانه متمایل گردند، البته با تمایل به روس‌ها - زیرا روس‌های سرخ به آنها نزدیک و قدرتمند بودند در حالی که انگلیسی‌ها بی حفاظ و نیروهایشان را هم فرا می‌خواندند.

با وجود این، ناسیونالیست‌های افراطی‌تر، علیه پیوند دادنِ سرنوشت کشورشان به قدرت دیگری، استدلال و جر و بحث دیگری را عنوان می‌کردند.

تحمل ضربه فوق سنگین‌تر از آن بود که بتوان تصور کرد زیرا کمیسیون ژنرال دیکسون در مورد اصلاح ارتش، براساس ادغام بریگاد قزاق و تفنگداران جنوب ایران - یکدیگر برای تشکیل ارتش ملی، با ایرانیان به توافق کامل رسیده و متخصصان امور مالی نیز، مأموریتشان را بخوبی آغاز کرده بودند.

ضمناً در کابینه و بین صدراعظم و شاه مشاجره و اختلاف نظر وجود داشت. کاکس بیشترین تلاش خود را برای ایجاد انسجام در کابینه و ترغیب وثوق‌الدوله بکار بست اما او در امر فراخوانی مجلس کمتر از همیشه تمایل داشت تا دست به این کار مخاطره‌آمیز بزند. از این گذشته شکست روس‌های سفید در دریای مازندران به پیچیدگی اوضاع بیشتر دامن زد. سربازان آنها در بندر انزلی پناهنده شده و بعضی از آنها دوست داشتند به داخل ایران عقب نشینی کنند - چشم‌اندازی که انگلیسی‌ها و ایرانی‌ها با دلهره و اضطراب بدان می‌نگریستند. یکماه بعد از امضای گزارشِ مورد توافق متخصصان نظامی^(۱)، نیروهای شوروی آماده نبرد شدند.

بنابر این کشورِ تاتار آذربایجان سقوط کرد و آنگاه نیروهای شوروی در حالی که بانو را در دست داشتند ناوگانِ روس سفید را تصرف و بندر انزلی را - که نیروهای انگلیسی مستقر در آنجا فرا خوانده شده بودند - به اشغال خود درآوردند. در این موقع عراق نیز در آستانه وقوع شورش قرار گرفت. هنگامی که کاکس بیشترین توش و توان خود را در راستای انعقاد قراردادِ انگلیس - ایران بکار می‌بست اوضاع در حوزه فرات رو به وخامت گراییده بود. پایان جنگ حکایت از آن می‌کرد که ساکنانِ عراق از سر تسلیم و رضا و یا مشتاقانه چشم به راه اشغالِ دائمی آنجا توسط نیروهای انگلیسی می‌باشند. آنها بر این

باور بودند که انگلیسی‌ها خیرخواه‌اشان بوده و بابت رفاه و سعادت‌ی که به دنبال اشغال نیروهای انگلیسی بدست آورده بودند از آنها قدردانی کرده و از سویی انتظار داشتند که الطاف بیشتری نصیب‌اشان گردد.

اما علیرغم مخالفت سرهنگ ویلسون و سر جان مارشال، انتشار بیانیه مشترک انگلستان - فرانسه در مورخه ۸ نوامبر ۱۹۱۸ در بغداد بسرعت نگرش و نگاه آنها را دگرگون ساخت. در این بیانیه آمده بود که منظور و هدف این دو کشور آزادی کامل مردم ستم دیده از دست ترک‌ها و استقرار دولت ملی - که قدرتش منبعث از ابتکار و گزینش آزاد مردم است - می‌باشد و آنها تشکیل چنین دولتی را در سوریه و بین‌النهرین تشویق می‌کنند و نمی‌خواهند نهادهای ویژه‌ای را در این سرزمین‌ها تحمیل کنند و تنها دغدغه خاطر آنها این بوده که از این دولت‌ها - که با گزینش آزادانه بر سرکار می‌آیند - پشتیبانی کنند.

بنابر این ظرف یک هفته بعد از انتشار این بیانیه فکر انتصاب یک نفر امیر عرب برای عراق بطرزی گسترده مورد بحث و تبادل نظر و در عین حال مورد تصویب قرار گرفت هر چند «دربارۀ اینکه چه کسی باید این منصب را عهده‌دار شود اتفاق نظر وجود نداشت». سرهنگ ویلسون مراجعه به افکار عمومی را پیشنهاد کرد، چه به او دستور داده شده بود تا بدینوسیله دریابد که آیا عراقی‌ها از تشکیل دولتی عربی - که از خلیج فارس تا مرز شمالی موصل گسترده باشد - پشتیبانی می‌کنند یا نه و یا آیا آنها خواستار یک نفر امیر عرب تشریفاتی می‌باشند یا نه و اگر جوابشان مثبت است چه کسی را ترجیح می‌دهند. مراجعه به افکار عمومی نشان داد که راجع به مطلب نخست وحدت نظر وجود دارد اما درباره دو مطلب دیگر اختلاف نظر وجود داشت و لذا انگلستان اقدامات بیشتری را به عمل نیاورد. ضمناً مشکلات دیگری هم بوجود آمد.

تشکیل یک دولت عربی به ریاست امیر فیصل در سوریه به عرب‌ها یادآور نمود که آنها تحت اداره مستقیم انگلیسی‌ها قرار گرفته‌اند. بنابر این افسران عراقی که در ارتش فیصل خدمت می‌کردند به زودی راجع به تشکیل یک فدراسیون عربی به بحث و تبادل نظر پرداختند و برای ایجاد مشکلات برای انگلیسی‌های مستقر در عراق، نقشه‌هایی را طراحی نمودند. در ماه مه ۱۹۲۰ انتشار این خبر دایر بر اینکه به انگلستان مسؤولیت قیمومیت بر عراق اعطا خواهد شد آنها را بسیار خشمگین ساخت زیرا آنها قیمومیت را

نامی جدید و یا اقدامی پنهان‌کارانه برای اشغال کشورشان، قلمداد می‌کردند. انگلیسی‌ها این افراد را ماجراجو می‌خواندند. گفتنی است بعضی از آنها ماجراجو بودند، اما بیشترشان میهن‌پرستان واقعی، شجاع، مصمم و از تباری ناشکیبا بودند. در اوایل ماه، شریفیان‌های سوریه پایگاههای نظامی انگلستان واقع در فرات را مورد حمله قرار می‌دادند و در ماه مه وقوع شورشی در عراق اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

بنابر این، در این هنگام انگلیسی‌ها به وسوسه افتادند تا برای اداره امور عراق سپر بلایی را جستجو کنند. بی‌تردید اشتباهاتی صورت گرفت زیرا متصدیان امور افرادی جوان و دو آتشه بودند. آنها شاید هم خیلی کارآمد و با کفایت بودند اما احتمالاً از آن شکیبایی بصیرانه در برخورد با نقطه ضعف شرقی‌ها - که کاکس آن را آموخته بود - بی‌بهره بودند. کاکس هفت سال بعد نقطه نظر سنجیده و حساب شده‌اش را درباره علل این شورش بیان کرد^(۱). او متذکر شده بود از بین رفتن زمامداری ترک‌ها، آنگونه که نیروهای انگلیسی پیشروی می‌کردند هیچ ال‌ترنایتوی برایمان بوجود نیاورد مگر تحقق بخشیدن وعده‌ها و تشکیل دولتی موقت که کارکنانش افراد انگلیسی و هندی جمعی ارتش و یا افراد خدمات کشوری هند بودند و در این مورد بیان داشته بود: «طرز کار دیگری امکان‌پذیر نبود.... در موقع ورودمان به بغداد.... گرایشی بوجود آمده بود مبنی بر اینکه باید اعلامیه صادره.... و بیانیه مشترک انگلستان - فرانسه مورد توجه قرار داد.... در موقع انعقاد صلح می‌بایست برای ملی سازی فوری اداره امور کشور تلاش‌هایی انجام می‌گرفت. این استدلال براساس مبانی نظری موجه می‌نماید و در صورتی که حل و فصل شرایط صلح دقیقاً در پی ترک مخاصمات صورت می‌گرفت احتمالاً این استدلال در عمل هم امکان‌پذیر می‌گردید، با وجود این مسیر حوادث طور دیگری بود»^(۲).

آهنگ روند صلح به کندی پیش می‌رفت زیرا ۶ ماه سپری شده بود که شرایطی که می‌بایست به ترک‌ها تحمیل شود، تازه مورد تبادل نظر قرار گرفت و بیش از ۱۸ ماه گذشته بود که - تخصیص قیمومیت بریتانیای کبیر بر عراق - بر ملا گردید و این اعلامیه تا اوت ۱۹۲۰ - موقعی که قرارداد نافرجام سوریس "SEVRES" به امضاء رسید و هرگز هم تصویب

۱ - این نقل قول و نقل و قول‌های بعدی از "C. IN. L. G. B; II, P. 521 et seq" گرفته شده است.

۲ - این نقل قول و نقل و قول‌های بعدی از "C. IN. L. G. B; II, P. 521 et seq" گرفته شده است.

نگردید - بی اعتبار بود. کاکس افزوده بود:

«در این اثنا بیانیۀ ۱۴ ماده‌ای پرزیدنت ویلسون - که تأکیدش بر خودمختاری بود - به تدریج در مشرق زمین سرایت می‌کرد.... و این در حالی بود که.... موقعیت نظامی،.... به علت اینکه حضور افراد نظامی در عراق به کمترین سطح ممکن کاهش یافته، تضعیف شده بود. گسترۀ وسیعی از کشور.... اکنون تحت سلطۀ ادارۀ امور کشوری قرار داشت و انجام هرگونه تحول جدی در ساختار آن مدیریت مادام که اوضاع این اندازه متزلزل و بی ثبات بود، بسیار پرمخاطره می‌نمود.... من بر این موضوع تأکید می‌کنم.... زیرا موقعی که شورش به وقوع پیوست نگرشی حاکم بود.... تا مراحل پیش پا افتادۀ این شورش را با علت‌های اصلی آن، با هم اشتباه بگیرند».

در ماه مه به کاکس اطلاع داده شد تا برای بازگشت به انگلستان آماده شود. در ۶ ژوئن نیز لرد کرزن با ارسال تلگرافی به کاکس خبر داد که انتصاب وی به عنوان کمیسونر عالی عراق تحت قیمومیت "MANDATE" اعلام خواهد کرد که راجع به تأثیر دلگرم‌کنندۀ آن اظهار امیدواری شده است.

لذا به او دستور داده شد تا با سریع‌ترین مسیر به انگلستان مراجعت کند زیرا دولت می‌خواست راجع به دولت موقت بین‌النهرین - که مراحل نهایی تدوین قانون اساسی اش تحت قیمومت می‌بایست مورد رسیدگی واقع شود - با او مشورت کند. مافوق کاکس به او گفته بود:

«ضمناً نمی‌توانم به شما اجازه خروج از ایران بدهم بدون اینکه بابت کار کارستانی که انجام داده‌اید صمیمانه به شما تبریک نگویم و نیز از اینکه قاطبه مردم درخواست‌اشان این است که حتی - پیش از آنکه این کار به سامان برسد آنجا را ترک کنید - اظهار تأسف نکنم».

برای کاکس ناخوشایند بود که کارش را نیمه کاره در ایران ترک کند با وجود این باورش این بود که نمی‌تواند بر این موضوع - بدون بروز خطر سوء تفاهم - پافشاری کند بنابراین در ۱۱ ژوئن که جانشین او، آقای نورمن "NORMAN" به ایران وارد و استوارنامه‌اش را تقدیم کرد، کاکس نیز به‌همراه همسرش رهسپار بغداد گردید.

او در بغداد به مدت دو روز نزد آقای ویلسون اقامت کرد تا در جریان آخرین

رویدادها قرار گیرد. در بغداد با موافقت دولت انگلستان بیانیه‌ای تنظیم و به نمایندگان پیشرو کمیته ناسیونالیست‌ها در بغداد فرستاده شد. در این بیانیه آمده بود که عراق به تضمین جامعه ملل و تحت قیمومت انگلستان به صورت کشوری مستقل در خواهد آمد و سرپرسی کاکس برای تشکیل دولت موقت عربی و نیز رسیدگی به مقدمات تدوین قانونی اساسی - که در آن حقوق، آرمان و منافع کلیه اقلیت‌ها به دقت پیش بینی شده است - در فصل پاییز به عراق مراجعت خواهد کرد.

انتشار این اعلامیه بسیار دیر بود زیرا زمانی که کاکس در اوایل ژوئیه وارد لندن گردید، قبایل دست به شورش زده بودند. کاکس دریافت که قاطبه مردم از دریافت این خبر بسیار نگران و دولت نیز بابت سیاست خود دست پاچه و متزلزل شده است و این در حالی بود که بخشی از مطبوعات نیز مبارزه‌ای را جهت تخلیه آن کشور، آغاز کرده بودند. لرد کرزن بلافاصله کاکس را فراخواند. ضمناً او با کاکس موافق بود که نخست باید این شورش سرکوب کرد و آنگاه به این موضوع مورد اختلاف پرداخت که آیا باید تلفات و صدمات را کاهش داد و از قیمومیت بر عراق و تشکیل دولت ملی دست کشید یا نه.

لذا وزراء بطور فردی و کابینه راجع به این آلترناتیوها به مشورت با کاکس پرداختند. کاکس در این باره اشاره کرده بود:

«آنها از نقطه نظراتم جويا شدند.... در پاسخ به آنها گفتم به نظر من تخلیه عراق موضوعی ناممکن و باور نکردنی است و به مفهوم چشم پوشی از قیمومیت و از..... و نیز از امتیازات بسیار باارزشی است که در آن کشور داریم. قول شکنی‌های تمام و کمالی را که در خلال جنگ نسبت به اعراب انجام دادیم و رویکرد غیرقابل اجتناب آنها به هرج و مرج و قبول دوباره یوغ منفور ترک‌ها به محض اینکه آنها را ترک کردیم و دست آخر تخلیه - که موجب آزرده‌گی ساکنان سرخورده خواهد شد - تنها می‌توان بدون خونریزی جبران کرد، در صورتی که لشکر دیگری به آنجا، فرستاده شود».

از سویی از کاکس سؤال می‌شود آیا تشکیل یک دولت عربی پیشنهادی از شانس قابل قبولی برای موفقیت برخوردار است یا نه و او پاسخ می‌دهد که تصورش این است که بدون ایجاد اطمینان زیاد، این اقدام کاری خطرناک و بی ارزش می‌باشد.

سپس بعد از بحث و تبادل نظر بسیار از کاکس سؤال می‌شود که اگر این شیوه

پذیرفته شود آیا او انجام این وظیفه سنگین را به عهده می‌گیرد یا نه. او با مراجعت به آنجا موافقت می‌کند مشروط بر اینکه از او خواسته نشود تا برای دو مافوق انجام وظیفه نماید و لذا به او تضمین داده شد که تنها در مقابل یک تشکیلات دولتی پاسخگو خواهد بود*.

لذا یک هفته بعد او عازم بغداد شد. مرخصی کاکس کوتاه اما همراه با کارهایی بسیار سنگین بود. گفتنی است در روز ۱۱ اوت پادشاه انگلستان نشان شوالیه فرماندهی سنت میکائیل و سنت جرج "K.C.M.G" را به او اعطاء کرد.

پیش از ترک انگلستان، فیلیپی "PHILBY"، گاربت "GARBETT" و چسمن "CHESSMAN" داوطلبانه حاضر شدند تا زیردست کاکس انجام وظیفه نمایند. کاکس نیز چون می‌دانست که آنها با نقطه نظراتش همسو هستند آنها را همه با خود برد و چسمن را به عنوان منشی شخصی خود برگزید.

او در خلیج فارس به منظور دیدار کوتاهی از اوجیر "OJEIR" و ملاقات با ابن سعود توقف کرد و آنگاه به کشمکش‌های مرزی در کویت پرداخت و از طریق دوستان قدیمی‌اش از اخبار مربوط به صحرای عربستان آگاه گشت.

* - او هم تحت نظارت «ایندیا آفیس» و هم تحت کنترل «وزارت جنگ» کار می‌کرد اما خود ترجیح می‌داد که برای «وزارت امور خارجه» کار کند.



کاکس در سال ۱۹۲۳ مفتخر به دریافت نشان شوالیه
از پادشاه انگلستان گردید

فهرست اعلام

(۱)

- آبادان: ۶۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱
 آبراه: ۱۳، ۱۴، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۴۹
 آبی (کتاب): ۶۳
 آ. تی. ویلسون: ۸۴، ۱۸۰
 آخوند خراسانی: ۶۳
 آدمیرال: ۲۱، ۹۸، ۹۹، ۱۳۰
 آدمیرال اسلید: ۹۹، ۱۳۰
 آذربایجان: ۵۶، ۱۹۸، ۲۱۲
 آر. دبلیو بولارد: ۱۶۷
 آرمیناژ اسمیت: ۲۰۷
 آرنولد ویلسون: ۶۷، ۱۶۵
 آسیا: ۲۸
 آسیای مرکزی: ۷۹، ۸۵، ۱۱۵
 آصف الدوله: ۵۸
 آفریقا: ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۹۴
 آفریقای جنوبی: ۲۲

آفریقای شرقی: ۱۶

آلترناتیو: ۲۱۶

آلمان: ۶، ۲۲، ۵۲، ۵۳، ۶۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۴۷،

۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵

آلمانها: ۷، ۵۳، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲،

۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸

آلمانی: ۱۷، ۶۶، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۳، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴

آمریکا: ۲۹، ۸۴، ۱۲۲، ۱۳۳، ۲۰۲، ۲۰۷

آمریکایی: ۲۹، ۵۰، ۸۹، ۹۰، ۱۲۲، ۱۹۶، ۲۰۷

آناتولی: ۸۰

آنفلونزای مُسری: ۳۳

آوسی نکو: ۴۸

آیت اله سید عبدالنبی لاری: ۶۳

آیت اله میرزا محمد تقی شیرازی: ۸

(۱)

ابن رشید: ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵

ابن سعود: ۴، ۶، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۷

ابوظبی: ۴، ۵۹، ۱۱۰، ۱۱۱

ابوموسی: ۴، ۵، ۸۲، ۸۳، ۱۳۰

اپيروس: ۱۸۷

اتابک اعظم: ۵۶

اتاوی: ۳، ۶، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۱۳۳

اجتهاد: ۶۳

اجنبی: ۴۷، ۵۵، ۵۷

- ا.ج. آر. سی. دابز: ۱۶۷
- احمد بشیری: ۶۳
- احمد خان دریاییگی: ۶۳
- احمد شاه قاجار: ۲۰۵
- احمد قوام: ۱۹۸
- احمد میرزا: ۷۱
- اداره اراضی خالصه: ۱۶۷
- ادواردگری: ۵۴، ۷۰، ۷۹، ۸۵، ۸۸
- ارتش: ۲، ۸۷، ۹۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
- اردوگاه: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۳
- ارمنی: ۱۱۳
- ارمنی‌ها: ۴۴
- اروپا: ۶۱، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۵
- اروپایی: ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۷، ۴۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۰
- اروپاییان: ۸۱، ۱۵۷
- اروپایی‌ها: ۲۹، ۷۰
- ارومیه: ۴۶
- اروند رود: ۱۳، ۵۱، ۵۲، ۶۹، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۲
- اسپانیا: ۲۰۴
- اسپیگل: ۱۶۲
- استاروسلسکی: ۱۹۵
- استان بوشهر: ۱۰۹
- استانبول: ۱۱۴، ۱۱۶
- استانلی رید: ۱۱۵

استراتژیک: ۸۲

استعمار: ۸، ۲۲، ۳۵، ۵۷، ۷۶، ۸۲، ۹۵، ۹۷، ۱۴۱، ۱۹۰

استمریخ: ۸۱

اسفینکس (ناو سلطنتی): ۳۴، ۱۴۱

اسکات: ۱۱۰

اسکادران: ۱۲۹

اسکله: ۵

اسکورت: ۴۴، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۹۰، ۹۳، ۱۲۷، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۰۴

اسکویت: ۱۵۳

اسلام: ۱۴، ۸۰، ۹۰، ۱۵۴

اسمارت: ۹۳، ۱۲۷، ۱۲۸

اسماعیل حقی بابان زاده: ۸۷

اصغر خان: ۵۶، ۵۸

اصغر شاه: ۵۸

اصفهان: ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۷۰، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۷

اعراب: ۱۵، ۱۶، ۵۱، ۵۹، ۶۹، ۸۷، ۹۷، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱،

۲۱۶

اعلیحضرت: ۲۲، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۶۳، ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷

افسران: ۲، ۴۳، ۴۹، ۶۷، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۰،

۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۳

افسس: ۱۲۲

افغانستان: ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۱۵۳، ۱۷۸، ۲۰۱

افغانها: ۵۱، ۵۹، ۹۹

افغانی: ۹۵

افغانی‌ها: ۶۰

- اقیانوس هند: ۱۳، ۸۱
 اکتشاف: ۵۴، ۶۷، ۱۱۱
 اکسید آهن قرمز: ۸۲
 اکلیپس (ناو فرماندهی): ۲۱
 البرز: ۱۱۳، ۲۰۸
 ام. اتاوی: ۱۹
 امارات متصالحه: ۵۹
 ام القصر: ۱۴۴
 ام القوین: ۴
 امام: ۱۵، ۲۳، ۹۰، ۱۳۳
 امامت: ۳۳
 امام رضا (ع): ۹۰، ۹۴
 امپراتوری: ۷۶، ۸۰، ۱۰۰، ۱۵۹، ۱۶۲
 امپراتوری عثمانی: ۷، ۱۴، ۸۰، ۱۹۰
 امپریالیست: ۷
 امپریالیسم: ۸۰
 ام. دلکاسه: ۱۹، ۲۰
 ام. کنستانت: ۱۰۸
 امیر: ۶، ۵۳، ۸۸، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۸۹، ۲۱۳
 امیر حسین: ۸
 امیر عبدالعزیز ابن سعود: ۶
 امیر فیصل: ۸، ۲۱۳
 امیر منتفیک: ۱۴۸
 امیرنشین: ۴، ۱۴۵، ۱۴۷
 اناتولی: ۱۸۷
 انتشارات پروین: ۱، ۶۳

انتشارات شیرازه: ۱۴۱

انتشارات نوید: ۱۶، ۱۰۹

انجمن: ۱۷، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۸۵، ۱۱۳، ۱۱۵

انجمن تاریخ طبیعی: ۱۱۳

اندیکاتور: ۱۰۷

انزلی: ۱۹۴، ۲۱۲

انقلاب: ۸، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۲، ۸۶، ۸۹، ۹۱

انقلاب اسلامی عراق: ۸

انقلاب مشروطیت: ۶، ۵۲، ۵۵، ۶۰

انگلو فیل رعد: ۲۰۵

انگلیس: ۱، ۴، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱،

۵۳، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴،

۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲،

۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۶،

۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۲

انگلستان: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۳۲،

۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷،

۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴،

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴،

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱،

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴،

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

انگلیسی: ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۶،

۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۵،

۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴

انگلیسی‌ها: ۳، ۶، ۸، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۴۶، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۸۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۸،
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴

انور پاشا: ۱۸۷

اوجیر: ۱۴۶، ۱۸۹، ۲۱۷

اودین: ۱۶۲

اورتل: ۲۰۴، ۲۰۵

اولتیماتوم: ۲۱، ۲۲، ۶۶، ۹۰، ۹۷

اولین گرانٹ دوف: ۵۰

اهرمی: ۶۳

اهواز: ۵۱، ۶۲، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱

ایالات: ۲، ۳۹، ۴۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۱

ایالت: ۲، ۱۴، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۶۹، ۹۹، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱

ایالت فارس: ۴، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۹۳، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۷۴، ۱۷۷

ایتالیا: ۱۹۹

ایران: ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۳۴، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲،
 ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸،
 ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵
 ایرانی: ۷، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۹۱، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵،
 ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱
 ایرانیان: ۴، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۱۱، ۱۲۲،
 ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲
 ایرانی ها: ۲۹، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۲
 ایزولسکی: ۷۹
 ایلات: ۱۴، ۶۰، ۹۲
 ایلخانی: ۵۸، ۱۱۲
 ایل خمسہ: ۹۲
 ایلیاتی: ۹۳
 اینانلو: ۹۲
 ایندیا آفیس: ۲۰، ۱۹۶، ۲۱۷
 ایی. بی. سون: ۱۶۸

(ب)

بارتلوت: ۱۹۹
 بار (رودخانه): ۱۴۲
 باریلی: ۲
 بازرگانان: ۱۴، ۱۷، ۴۳، ۵۲، ۱۰۸
 باسعیدو (جزیره): ۱۳۰
 باصری: ۹۲
 باغ وحش: ۲
 باکو: ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۲
 بالتیک: ۷۶

بالفور: ۱۹۶

بالکان: ۸۷، ۱۵۵، ۱۵۹

بان: ۸۰

بانجی: ۶۰

باو: ۱۷۷

باوی: ۵۱، ۱۷۴، ۱۸۱

بحر خزر: ۲۰۱

بحرین: ۴، ۵، ۱۶، ۸۱، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵

بختیاری: ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۷، ۸۹، ۱۱۲، ۱۷۴، ۱۹۵

بختیاریها: ۵۲، ۵۷، ۶۰، ۶۷، ۷۰، ۹۲، ۱۲۹، ۱۶۷

براون: ۵۰، ۸۳، ۱۰۸

بردگان: ۱۶، ۳۶

بردگی: ۱۶

برده: ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۵۳، ۶۶، ۸۲، ۱۳۶

برده داری: ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۵۰

برده فروشی: ۸۲

برسلو: ۱۵۹

برلین: ۸۰، ۱۵۰

برلینر تاگلبلات: ۸۳

برنت وود: ۲

بروکسل: ۳۶، ۹۴

بریتانیا: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۴، ۱۷، ۲۰، ۵۴، ۶۷، ۷۱، ۸۱، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۳۲،

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۵

بریتانیای کبیر: ۱۴، ۲۴، ۵۱، ۶۹، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹،

۱۶۴، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۴

بریتیش ایندیا: ۴۸، ۵۲، ۱۰۴

بریگاد قزاق: ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۲

بسفر: ۸۰

بصره: ۴۸، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۲۲، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،

۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹

بغداد: ۵۳، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

بلژیک: ۹۵

بلژیکی: ۴، ۴۴، ۵۹، ۶۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰، ۲۰۸

بلژیکی‌ها: ۴۴، ۵۳

بلشویست‌ها: ۲۱۱

بلشویسم: ۱۹۸

بلغراد: ۷۸

بلوچ: ۵۱، ۹۵، ۹۶

بلوچ‌ها: ۲۹، ۵۰

بمبئی: ۳، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۴۸، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۵۹، ۱۸۳

بنادر: ۴، ۳۹، ۴۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۴،

۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۹

بنداب: ۱۴۲

بندر بوشهر: ۴، ۶۳، ۱۰۴

بندر جیصه: ۳، ۲۰، ۳۲

بندر سحار: ۱۱۱

بندر سور: ۲۰

بندر عباس: ۴، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۶۳، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹

بندر لنگه: ۴، ۸۱، ۱۰۸

بند قیر: ۵۱

بن سعود: ۱۴۳

بنگال: ۴۶

بنیاد ایران شناسی: ۱۰۹

بنیاد خیریه: ۱۶۷

بنیاد مستضعفان و جانبازان: ۴۶

بنی طرف: ۱۷۴

بنی لحم: ۱۷۴

بوتلر: ۱۱۷

بوتی: ۹۶

بوریمی: ۱۱۱، ۱۱۰

بوشهر: ۱، ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۹، ۴۴، ۴۶، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲،

۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴،

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۳

بوشهرشناسی: ۱، ۱۵، ۶۳، ۱۱۱

بولارد: ۱۶۷، ۱۶۲

بویه گذاری: ۱۳۷

بهارلو: ۹۲

بهبهان: ۱۱۰

بهداری: ۲

بی دینان: ۱۶

بیرجند: ۷۹

بیل: ۷۱

بین النهرین ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۶۵، ۶۷، ۸۶، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۸،

۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵

(پ)

- پادشاه: ۵، ۲۲، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۷، ۲۱۷
- پادشاهی: ۸، ۱۴
- پارلمان: ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۷
- پاریس: ۲۰، ۳۴، ۱۳۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸
- پاژن: ۲۰۵
- پاسک: ۷۵
- پالایشگاه: ۶۹، ۱۵۸، ۱۷۹
- پان اسلامیس: ۸۶، ۱۵۴، ۱۵۵
- پایتخت: ۳۳، ۵۷، ۷۶، ۲۰۱
- پرتغالی‌ها: ۲۸، ۸۲
- برزوس (ناو سلطنتی): ۱۴۱
- برزیدنت: ۲۱۵
- برزیدنت ویلسون: ۲۱۵
- پرسپولیس: ۶۰
- پرنده‌شناسی: ۳، ۲۰۸
- پروزرپین: ۵۹
- پلوروس (ناو سلطنتی): ۱۴۱
- پلیس: ۱۶۷، ۱۶۸
- پلیمر: ۸
- پوانکاره: ۱۳۲
- پوند (واحد وزن): ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۸۰، ۸۴، ۱۳۲
- پوندیشاری: ۱۰۷
- پی. زد. کاکس: ۱۶۰
- پیشاور: ۱۱۷

پیگو: ۸، ۱۹۰

پیمان: ۱۸، ۳۶، ۷۸، ۱۶۵

پیمان بروکسل: ۳۶

(ت)

تاتار: ۲۱۲

تاجر: ۳۵، ۶۵، ۱۳۰

تاکر: ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

تاونا: ۵۹

تایمز: ۹۵، ۱۱۴، ۱۳۹

تایمز آو ایندیا: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۹

تبریز: ۵۶، ۵۷، ۹۰، ۹۴

تب مالاریا: ۳۳

تپانچه: ۷۰

تجار اسلحه: ۱۳۰

تجارت: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۸۱، ۸۴، ۹۶

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳

تجارت اسلحه: ۱۷، ۳۴، ۹۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۷

تجارت برده: ۱۶، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۹۶، ۱۳۶

تجارتخانه: ۱۷، ۴۶، ۵۲، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۳۱

تجارتخانه وانکھوس: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴

تجارتخانه برادران لینچ: ۵۲

تخت جمشید: ۱۱۲

تراژدی: ۶۰

ترک: ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳

۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۱

ترکستان: ۱۹۸

ترک‌ها: ۱۴، ۳۱، ۳۵، ۵۱، ۵۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴

۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶

ترکیه: ۸۰، ۸۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲

۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۸

تسوشیما: ۷۶

تشاله‌ای: ۱۰۴

تشیع: ۶۶

تفنگ: ۱۷، ۳۴، ۵۹، ۹۷

تفنگچی: ۴۳، ۱۳۹

تفنگچیان: ۱۷۸

تفنگچی‌ها: ۴۳

تفنگدار: ۹۷

تفنگداران: ۷۱، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۲

تفنگداران جنوب ایران: ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۲

تلگراف: ۲۱، ۳۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۷۸، ۸۵، ۸۹، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۶

۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱

تنب: ۴، ۸۲

تنگستان: ۶۵، ۱۴۴

تنگستانیها: ۶۶، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳

تنگه: ۱۳، ۸۲، ۱۵۳

تنگه داردانل: ۱۵۳

تنگه هرمز: ۱۳، ۸۲

تنیس: ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴

توپوگرافی: ۱۰۹

توماس. ام. ریکس: ۱۶

تونس: ۱۳۲

تونشد: ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹

تهران: ۲، ۵، ۷، ۳۹، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۶،

۱۰۷، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰

(ث)

ثقة الاسلام تبریزی: ۹۴

(ج)

جاسک: ۳۴، ۵۹، ۶۰، ۱۴۰

جان براون: ۵۰

جانورشناسی: ۲۷

جایاکار: ۳۱

جبل شمر: ۱۱۲

ج. ج. لوریمز: ۱۰۹

جراب: ۱۷۵

جزایر: ۴، ۵، ۱۳، ۱۵، ۳۹، ۴۷، ۶۳، ۸۲، ۱۳۵

جزیره آبادان: ۶۹، ۱۵۴، ۱۵۸

جزیره قرنطینه: ۲۳

جزیره هنگام: ۴۷

- جغرافیا: ۱۳، ۲۷، ۲۹، ۵۴، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
- جنتلمن: ۷۰
- جنرال: ۶۳
- جنگ افزار: ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴
- جنگ بزرگ: ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰
- جنگ جهانی اول: ۶، ۷، ۱۹۰
- جنگلی‌ها: ۱۱۴، ۱۹۸، ۱۹۹
- جنگ مقدس: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳
- جواسم: ۵
- جورج هامیلتون: ۲۳، ۳۷
- جهاد: ۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳
- جهازات: ۱۷، ۳۳، ۳۸، ۵۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۳۶
- جهان اسلام: ۱۴، ۹۰، ۱۵۴
- جیبوتی: ۹۴، ۹۵
- جی. بی. کلی: ۱۶، ۱۰۳

(ج)

- چارلز مارلینگ: ۵۴
- چسمن: ۲۱۷
- چعب: ۱۷۴، ۱۷۶
- چغادک: ۱۷۷
- چلیک: ۱۰۶
- چیترال: ۱۸۹
- چیروول: ۹۲، ۱۱۴
- چیسمن: ۲۰۸

چین: ۱۹۶

(ح)

حاج محمد حسین: ۶۵

حاجی جابر خان: ۵۱

حاجی حسن: ۸۳

حاجی علی قلی خان: ۶۱

حاکم سیاسی: ۸، ۱۹۰

حجاز: ۴، ۶

حزب ایران جوان: ۵۹

حسا: ۱۴۶، ۱۴۹

حسن زنگنه: ۱، ۸، ۱۵، ۱۶، ۶۳، ۱۰۳، ۱۱۱

حسن سمیه: ۸۲، ۸۳

حقی پاشا: ۱۴۹

حکام: ۴۳، ۴۷، ۷۶، ۸۸، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱

حکمران: ۱۴، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۸۱، ۹۲

۱۰۴، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۰

حکمرانان: ۱۶، ۱۸، ۴۳، ۴۷، ۵۱، ۱۴۷، ۱۶۵

حکمران کل: ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۱۷۷

حکومت: ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷

۳۹، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۹۱

۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶

۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۱۹۶

۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱

حلزون شناسی: ۳

حیل: ۱۴۵، ۱۶۵

(خ)

خان بهادر میرزا محمد: ۱۶۸

خاندان: ۴۹، ۶۳، ۱۴۵

خاندان رشیدی: ۱۴۵

خائقین: ۸۹، ۱۹۳

خاور میانه: ۸، ۱۹، ۸۴، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۹۰

خبرنگار: ۹۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۲

خراسان: ۱۹۸، ۲۰۱

خرم آباد: ۸۹

خرما: ۱۳۳، ۱۳۶

خرمشهر: ۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۹، ۱۰۴،

۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۷،

۱۸۱، ۱۸۳

خلیج فارس: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۳۴،

۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷،

۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸،

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴،

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،

۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۷

خزعل: ۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۸۶، ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۰،

۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶

خلیج عمان: ۱۳

خلیفه: ۱۵۴، ۱۵۵

خمسه: ۷۱، ۹۲
 خوانین: ۵۲، ۶۱، ۶۷
 خود مختاری: ۶۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۱۵
 خُور کلبا: ۳۴
 خور ما کالا: ۳۴
 خور موسی: ۸۹
 خوزستان: ۴، ۶، ۳۹، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۶۷، ۶۹، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
 ۱۷۴، ۱۷۶

(د)

دابز: ۱۶۷
 دارسی: ۶، ۵۴، ۶۷، ۶۹
 دال یل: ۸۵
 دانسترفورس: ۱۹۳، ۲۰۱
 دانشگاه: ۲، ۵۶
 دانشگاه افسری: ۲
 دانشمند: ۸، ۲۹، ۱۲۲
 دبیرستان: ۲
 دیارتمان: ۷
 دجله: ۱۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۶
 دروم (ناو جنگی): ۳۸، ۳۹
 دریابگی: ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۱۳۹
 دریاچه: ۷، ۱۵۰
 دریادار اسلید: ۹۷
 دریانوردی: ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۹۹

- دریای بالکان: ۱۵۹
- دریای پارس: ۱۵، ۱۶، ۸۰، ۸۲، ۱۱۱
- دریای سرخ: ۹۴
- دریای مازندران: ۲۱۲
- دزدان دریایی: ۱۵، ۵۱، ۸۲، ۱۴۱
- دزدی دریایی: ۱۵، ۵۹، ۱۳۶، ۱۴۲
- دژ: ۲۹
- دکتر ایرج ذوقی: ۲۰۵
- دکتر پیروز مجتهدزاده: ۸۲
- دکتر زویمر: ۱۲۲
- دکتر ساموئل زویمر: ۲۹
- دکتر کانتین: ۲۹، ۱۲۲، ۱۸۳
- دکتر لیستمان: ۶۵
- دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی: ۴، ۵، ۲۰۵
- دلامین: ۹۹
- دلامین: ۱۵۸
- دمشق: ۸۰
- دموکراتهای افراطی: ۸۰، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶
- دموکراتیک: ۶۴
- دمیتریف: ۱۰۸
- دوبی: ۹۶، ۹۷، ۱۳۰، ۱۴۰
- دوفاکتو: ۱۸، ۱۴۶
- دوگلاس: ۴۶
- دولت: ۳، ۵، ۸، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵،
۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶

دولتمردان: ۷۷، ۱۵۴

دول محور: ۱۵۳

دونالد سان اسمیت: ۲۲

دونالد هاوولی: ۱۵

دهلی: ۱۰۰، ۱۶۴، ۱۹۶، ۱۹۷

دیپلماتیک: ۵، ۱۹، ۳۹، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۹۹، ۲۰۷

دیپلماسی: ۳۴، ۲۰۳

دیلی میل: ۱۱۴

دین: ۱۴، ۱۶، ۶۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۰۰

دیو: ۱۳۱، ۱۳۲

(ر)

راجپوت: ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱

رادلف فرناندز: ۱۶۸

راس: ۹۳

رامهرمز: ۱۷۶

راه آهن: ۵۳، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۴۷، ۲۰۶

راهداری: ۴۳، ۴۶، ۹۱، ۱۳۹

راهزنی دریایی: ۱۵

رایس: ۵۳، ۷۷، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۰

رایش: ۸۰

- رأس الخیمه: ۴، ۵، ۸۲، ۱۱۰
 رأس مسندام: ۱۳
 رزیدنت: ۲، ۴
 رزیدنت سیاسی: ۲
 رزیدنسی: ۴، ۱۹۰
 رشت: ۵۷، ۹۰، ۱۹۴
 رضا خان: ۲۰۲
 رنکینگ: ۱۸۱
 روپیه: ۳۲، ۹۷
 روحانی: ۱۴، ۶۷، ۹۴، ۱۵۴
 روحانیون: ۵۵، ۶۷، ۱۶۸
 رودخانه تایمز: ۹۵
 روز هدیه: ۹۳
 روس: ۶، ۷، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۴،
 ۱۲۱، ۱۵۵، ۲۰۱، ۲۱۲
 روس سفید: ۲۰۱
 روسها: ۴۴، ۷۹، ۸۸، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۹۵
 روس های سفید: ۲۱۲
 روسی: ۷۷، ۷۸، ۹۰، ۹۴، ۱۲۰، ۱۹۵، ۲۰۳
 روسیه: ۱۴، ۱۹، ۲۲، ۳۵، ۴۹، ۵۴، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹،
 ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
 روسیه تزاری: ۸۰، ۲۰۶
 رومیان: ۱۸۷
 رویام: ۳۴
 ریچموند ریچی: ۷۶

ریچی: ۱۱۷

رییسعلی دلواری: ۶۳

(ز)

زاویه یاب: ۱۱۰

زایر خضر خان اهرمی: ۱۷۷

زبان اردو: ۲

زغال سنگ: ۳، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۷۶

زنجان: ۱۹۴

زنگبار: ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۶۵

زید: ۱۱۱

زیگلر: ۷۰

زیلا: ۲

زین: ۸۶

(ژ)

ژئوپولتیک: ۸۲

ژاپنی ها: ۱۹۶

ژاندارم: ۹۰، ۱۲۹

ژاندارمری: ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۷، ۲۰۴

ژرژ لوید: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

ژنرال: ۲، ۳۹، ۷۶، ۷۷، ۹۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۸،

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲

ژنرال آلن بای: ۱۹۵

- ژنرال بارو: ۱۵۴
 ژنرال تونشد: ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
 ژنرال دیکسون: ۲۰۷، ۲۱۲
 ژنرال ریمنگتون: ۱۸۸
 ژنرال سر جان نیکسون: ۱۷۸
 ژنرال گورینگ: ۱۷۹، ۱۸۰
 ژنرال مک نون: ۲۱۰
 ژنرال نیکسون: ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸
 ژنرال هامیلتون: ۲
 ژورنال: ۲۰، ۱۱۳
 ژورنال دوبات: ۲۰
 ژورنالیستها: ۱۱۴

(س)

- ساحل دزدان: ۸۲، ۱۲۹
 ساحیل: ۱۶۲
 سالارالدوله: ۵۸
 سالیسبوری: ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۷
 سامی بی: ۱۶۱
 سایکس: ۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۱
 سبزآباد: ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷
 سپهدار: ۸۹
 سپهسالار: ۱۹۹
 ستوان: ۲، ۶۷
 ستوان آ. تی. ویلسون: ۶۷

- ستوان ویلسون: ۶۷
- سحار: ۱۱۱
- سر آرتور هاردینگ: ۵
- سر آرتور هرزل: ۱۱۷، ۱۵۳
- سر آرنولد ویلسون: ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۶
- سر ادموند: ۹۸، ۹۹
- سر ادموند اسلید: ۹۸
- سر ادوارد گری: ۵۴، ۷۰، ۷۹، ۸۵، ۸۸
- سر پرسی سایکس: ۱۹۴، ۲۰۱
- سر پرسی کاکس: ۱، ۴، ۷، ۸، ۱۳، ۶۳، ۱۰۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۶
- سر جان مارشال: ۲۱۳
- سر جان نیکسون: ۱۷۸، ۱۸۶
- سر چارلز مارلینگ: ۱۹۷
- سردار ارفع: ۵۱
- سردار اسعد: ۶۱
- سرداران: ۹۵
- سردار خان: ۱۷۷
- سر رزینال وینگیت: ۱۱۲
- سر ژرژ بارکلی: ۸۹، ۹۱، ۱۱۹
- سر سیسیل اسپرینگ: ۷۱
- سر سیسیل اسپرینگ رایس: ۵۳، ۷۷، ۷۸، ۱۱۹
- سر سیسیل رایس: ۱۲۰
- سر فرانسیس برتی: ۱۳۲
- سرکنسول، ۱، ۲، ۴، ۴۳، ۶۳
- سرگرد استوکس: ۹۰
- سرگرد ترور: ۱۲۱، ۱۸۳

- سرگرد سی. بی. استوکس: ۹۰
 سرگرد شکسپیر: ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۵
 سرگرد فاگان: ۳
 سرگرد گاف: ۴۶
 سرگرد لیچ من: ۱۸۶
 سرگرد ناکس: ۱۲۱
 سرگرد نوئل: ۱۱۴
 سرلشکر بارت: ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۶
 سرلشکر دلامین: ۱۵۸
 سرلشکر سر آ. بارت: ۱۶۱
 سر لوئیس مالت: ۷۰
 سر والتر تاوونلی: ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷
 سر والتر لارنس: ۱۱۶
 سر والتین چیرول: ۹۲
 سروان آ. تی. ویلسون: ۱۸۰
 سروان اکفورد: ۱۳۴
 سروان بردوود: ۱۶۲
 سروان ترور: ۷۵
 سروان رنکینگ: ۱۸۱
 سروان ژولیوس: ۱۸۸
 سروان شکسپیر: ۱۱۲
 سروان لیچ من: ۱۶۸
 سروان مک فرسون: ۱۶۷
 سروان نوئل: ۱۶۷، ۱۷۸
 سروان ویلسون: ۱۲۱
 سر ویلیام: ۲۳

- سر ویلیام وارنر: ۷۷
- سر ویلیام ویلاکس: ۶۱
- سر هارکورات بوتلر: ۱۱۷
- سر هامیلتون گرانت: ۱۱۷
- سر هنری مک ماهان: ۱۱۷
- سر هنگ آ. اس. جی. جایاکار: ۲۹
- سر هنگ آ. تی. ویلسون: ۲۰۸
- سر هنگ انسلی: ۱۸۹
- سر هنگ ایی. دبلیو. نوئل: ۱۱۳
- سر هنگ جایاکار: ۲۹
- سر هنگ دلاماین: ۹۹
- سر هنگ دوگلاس: ۴۴
- سر هنگ دوم اس. جی. ناکس: ۱۶۷
- سر هنگ دوم دال یل: ۸۵
- سر هنگ دوم سروالتر بارتلوت: ۱۹۹
- سر هنگ دوم کاکس: ۸۷
- سر هنگ دوم مید: ۲۱، ۳۳
- سر هنگ دوم ناکس: ۸۵
- سر هنگ مید: ۲۱
- سر هنگ ناکس: ۱۸۳
- سر هنگ ویلسون: ۲۱۳
- سعدالدوله: ۶۱
- سعدون پاشا: ۱۴۸
- سفارت: ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۷۱، ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۲۰۵
- سفرنامه: ۲۷
- سفیر: ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۵۴، ۱۳۲

سکستان: ۱۱۰

سلاطین: ۸۶، ۱۳۳

سلطان: ۳، ۴، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۸۰، ۸۱، ۹۵، ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۹

سلطان زنگبار: ۱۴

سلطان سید فیصل: ۱۸

سلطان عبدالحمید: ۸۰، ۸۱، ۱۴۷، ۱۵۵

سلطان فیصل: ۳

سلطان فیصل ابن تیمور: ۳

سلطان نشین: ۴

سلیمان نظیف: ۸۷، ۱۴۷

سلیمان نظیف بی: ۸۶

سماعیل: ۱۲۳

سمیلا: ۲۳، ۶۷، ۱۱۷

سناتور: ۲۰۷

سن پترزبورگ: ۳۵

سنت جرج: ۲۱۷

سنت میکائیل: ۲۱۷

سنجق: ۱۴۶

سند هرست: ۲

سندیکا: ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۸۱

سنی: ۱۵۴

سوئدی: ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۷

سوئدی‌ها: ۱۲۹

سواحل متصالح: ۱۵، ۳۳، ۸۸، ۹۶، ۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷

- سوداگر: ۳۵، ۱۵
 سوداگران: ۱۴، ۳۵، ۳۶، ۹۵، ۱۳۱
 سوره: ۱۶
 سوریس: ۲۱۴
 سوریه: ۲۱۳، ۲۱۴
 سوق الشویخ: ۱۸۰
 سومالی: ۲
 سی. آر. واتکینز: ۱۶۷
 سیاست: ۵، ۶، ۱۸، ۲۸، ۳۵، ۵۲، ۸۲، ۸۹، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۶،
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۶
 سیاستمداران: ۸۷، ۱۱۴، ۱۵۵، ۲۰۸
 سیاهپوست: ۱۶
 سیاهپوستان: ۱۶، ۵۰
 سیخ: ۶۷
 سید: ۷، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۷، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱.
 ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۵
 سید تیلور: ۱۸۳
 سید تیمور: ۱۳۴، ۱۸۳، ۱۸۴
 سید ضیاءالدین طباطبایی: ۲۰۵
 سید طالب: ۸۷، ۱۴۷، ۱۷۵
 سید طالب پاشا: ۱۴۷
 سید عبدالحسین لاری: ۶۳، ۶۵
 سید فیصل: ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴
 سید قاسم یاحسینی: ۱۴۱
 سید محمد حسن نبوی: ۱۰۹
 سید مرتضی: ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶

سید مرتضی مجتهد اهرمی: ۶۳

سیستان: ۷۸

سیل هان: ۱۶۲

سیمای احمد شاه قاجار (کتاب): ۴، ۵، ۲۰۵

(ش)

شاپور ساسانی: ۱۱۲

شارجه: ۴، ۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۱۱

شامپاین: ۸۴

شاه: ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۲، ۳۹، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۰،

۷۱، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۷، ۱۹۶،

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۷

شاهان: ۸۹

شاه جهان پود: ۲

شاهراه دریایی: ۱۳

شاهزاده: ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۹۰، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵

شاهزاده محمد حسن: ۲۰۵

شاه عباس بزرگ: ۸۲

شاه عبدالعظیم: ۵۵

شبانہ (پلیس روستایی): ۱۶۸

شجره نامه: ۲

شرکت حاجی حسن و شرکاء: ۸۲

شرکت سس چای هند: ۴۶

شرکت نفت دارسی: ۶

شرکت وانکھوس: ۸۱، ۸۲، ۸۳

شریعت اسلامی: ۱۶

شریف: ۱۱۳

شریف مکه: ۸

شعاع السلطنه: ۴۹، ۵۵، ۹۰

شعیبه: ۱۷۵

شکسپیر: ۱۱۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۵

شوالیگری: ۱۰۰

شوالیه: ۸۷، ۲۱۷

شوروی: ۲۱۲

شوستر: ۸۹، ۹۰

شوشتر: ۶۷، ۱۲۹

شهید: ۷، ۹۴

شهید سید حسن مدرس: ۷

شیهه: ۱۷۸، ۱۷۹

شیخ: ۴، ۵، ۶، ۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۶،

۹۷، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱،

۲۰۵

شیخ بوتی: ۹۶

شیخ جاسم: ۱۴۳

شیخ جاسم بن ثانی: ۱۴۳

شیخ خزعل: ۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۸۶، ۸۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۲،

۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۶

شیخ مبارک: ۶، ۱۴، ۵۳، ۸۶، ۸۸، ۱۰۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵

شیخ مبارک بن صباح: ۱۴

شیخ محمد خیابانی: ۷

شیراز: ۱۶، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۱،

۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۷

شیطان (قایق موتوری): ۱۷۹

شیعه: ۶۶، ۹۴، ۱۶۸

شیعیان: ۸، ۶۵

شیوخ: ۵، ۱۵، ۱۶، ۵۱، ۶۷، ۸۷، ۸۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۸۰

شیوخ بحرین: ۱۶

شیوخ متصالح: ۱۶، ۸۳، ۱۳۰

(ص)

صارم الدوله اکبر میرزا قاجار: ۲۰۵

صدراعظم: ۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲

صفوان: ۱۴۴

صفویه: ۸۲

صلح دریایی: ۱۳۶

صمصام الدوله: ۵۷

صولت الدوله: ۹۱

(ض)

ضیاء الملک: ۱۹۸

(ط)

طاعون: ۳۳

طنین (روزنامه): ۸۷

طوائف: ۵۸، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۹۸، ۲۰۳

(ظ)

ظلی السلطان: ۵۸، ۶۳

ظہر: ۱۰۴

(ع)

عاشورا: ۹۴

عباس آقا تبریزی: ۵۶

عبدالحمید: ۸۶

عبدالرزاق: ۲۹

عبدالزہرا وطن دوست: ۸

عبدالعزیز: ۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۸۹

عبدالعزیز بن سعود: ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۸۹

عبدالکریم مشایخی: ۱، ۶۳

عثمانی: ۷، ۱۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۷، ۱۱۲،

۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۹۰

عجمان: ۴، ۱۳۰، ۱۷۵

عجمی: ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۸

عجمی ابن سعدون: ۱۶۳، ۱۷۵

عدالتخانہ: ۵۵

عدن: ۳، ۲۰، ۲۳، ۸۴

عراق: ۷، ۸، ۱۴، ۱۷، ۸۷، ۸۸، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳،

۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

عرب: ۶، ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۷، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۱، ۲۱۳

عربستان: ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۳، ۲۱۷

عربی: ۲، ۳، ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۸۰، ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶

عزت الدوله: ۵۰

عزیزیه: ۱۸۶، ۱۸۷

عشایر: ۱۴، ۶۰، ۷۱، ۹۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳

عشایر خمسه: ۷۱

عطایی: ۸۲

عقاب‌ها: ۷۳، ۱۰۰

علاء السلطان: ۵۹

علاء السلطنه: ۱۳۵

علاء السلطنه: ۱۳۵، ۱۳۶

علم الهدی: ۶۳

علیا حضرت ملکه انگلستان: ۲۰

علی اصغر خان: ۵۶

علیقلی خان انصاری مشاور الممالک: ۲۰۵

عمارت: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷

عماره: ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶

عمان: ۴، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۸۵، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶

عمان متصالح: ۱۱۰

عمانی: ۲۰

عید کریسمس: ۹۳

عیسی بن صالح: ۱۸۳

عیسی (قبیله): ۲

عین الدوله: ۵۵، ۵۶

(غ)

غاوی: ۱۰۴

غفیری: ۳۳

غلزایی ها: ۹۵

غواصی: ۱۳

(ف)

فارس: ۴۹، ۵۸، ۱۷۷

فارسی: ۲، ۱۸، ۶۵، ۶۷، ۱۶۰

فاشودا: ۱۹

فاکس (ناو سلطنتی): ۶۶

فاو: ۶۶، ۱۶۱

فجیره: ۴

فدراسیون: ۲۱۳

فرات: ۱۳، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۱۲، ۲۱۴

فرانسوی: ۱۷، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۶۶، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۳۲

فرانسویان: ۳

فرانسوی ها: ۳، ۶، ۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۹۶، ۱۰۷

فرانسه: ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۷۶، ۸۹، ۹۴

۹۵، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴

- فرخ انصاری: ۸
 فرقه اتحاد و ترقی: ۸۶
 فرماندار: ۴
 فرماندار کل: ۴
 فرمانروایان: ۱۷، ۱۷۳، ۱۷۷
 فریزر: ۱۱۵، ۱۱۶
 فلسطین: ۱۹۵
 فولز: ۱۰۴، ۱۸۳
 فیروزآباد: ۱۱۱
 فیصل: ۳، ۸، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۹۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۱۳
 فیلبی: ۲۱۷
 فیلومل: ۱۴۱
 فیلیپ گریوز: ۱، ۴
 فیلیه: ۸۷، ۱۴۲

(ق)

- قاجار: ۲۰۲
 قاچاق اسلحه: ۵۱، ۵۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۷۷
 قاچاقچیان اسلحه: ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۶۷
 قاره آسیا: ۲۸
 قازیک: ۷۹
 قاهره: ۱۱۲
 قبایل: ۲، ۱۵، ۱۷، ۳۱، ۳۳، ۴۳، ۴۶، ۵۴، ۵۸، ۷۱، ۸۷، ۹۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۶۱
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۱۶
 قبیلۀ جواسم: ۵

قرآن مجید: ۱۶

قرنطینہ: ۲۳، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۷۷، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۴۲

قرنہ: ۱۴۲

قزاق: ۴۷، ۵۶، ۷۵، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۲

قزاقان: ۹۴، ۲۰۱

قزاق ہا: ۴۷، ۵۶، ۷۵

قزوین: ۱۹۴، ۲۰۴

قسطنطنیہ: ۵۴، ۸۰، ۱۵۹

قشقایی: ۶۳، ۹۲، ۹۳، ۱۱۲

قشقایی ہا: ۵۷، ۵۹، ۷۱، ۹۲، ۹۳، ۱۷۷، ۲۰۱

قشم: ۸۲

قصر: ۲۱، ۵۴، ۷۹، ۱۴۲

قصر شیرین: ۷۹

قطر: ۴، ۸۱، ۸۸، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۸۹

قطیف: ۱۴۶

قفقاز: ۱۵۳، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۱۱

قفقازی: ۸۹

قلعہ فاو: ۱۶۱

قم: ۲۰۳

قنات: ۱۱۱

قوام: ۵۸، ۹۲، ۱۲۸، ۱۹۸

قوام الملک: ۵۸، ۹۲، ۱۲۸

قورنہ: ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲

قیصر: ۸۰

قیصر آلمان: ۸۰

قیصر ویلہلم: ۸۰

قبطان: ۱۰۶

قیمومیت: ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶

(ک)

کاپیتان صاحب: ۱۰۶

کاپیتولاسیون: ۱۹۷

کاتولیکی: ۲۸

کاخ: ۲۹

کاخک: ۷۹

کارداز: ۵۴، ۵۰

کارگزار: ۵۰، ۳

کارون: ۱۳، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۱۷۴

کاریز: ۱۱۱

کافران: ۱۶

کاکس: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷

- کالج: ۱۳۹
 کالسکه: ۱۰۴
 کامبون: ۳۷
 کامت: ۱۷۹، ۱۸۰
 کانادایی: ۵۵
 کانپور: ۲
 کاوشگران: ۱۱۱
 کاوه بیات: ۸
 کرانه متصالح: ۴
 کربلا: ۸، ۶۵
 گرد: ۸۷
 کردستان: ۱۱۴، ۱۹۸
 کردها: ۴۶، ۱۶۸
 کرزن: ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۶، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶
 کرمان: ۴۷، ۷۹، ۱۴۹
 کرمانشاه: ۵۸، ۷۸، ۱۹۳
 کروماندل: ۱۰۷
 کرومتر: ۱۱۰
 کریسمس: ۹۳، ۹۷
 کریکت: ۷۸
 کشتیرانی: ۱۵، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۶۹، ۸۴، ۹۸، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۴۷
 کشورهای حایل: ۲۰۱
 کشیش: ۲۹
 کعب: ۵۱، ۱۷۴، ۱۷۶
 کعبی ها: ۱۷۷

- کلات صالح: ۱۷۹
 کلاسور: ۱۰۷
 کلکته: ۲، ۱۷، ۱۱۷
 کلیسا: ۲۸، ۱۲۲
 کمیسر عالی: ۱۱۴
 کمیسونر: ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵
 کمیسیون: ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۲
 کنسول: ۱، ۲، ۳، ۶، ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۹
 کنسولگری: ۱۹، ۲۹، ۳۸، ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴
 ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۸
 کنسولی: ۱۹، ۲۱، ۳۵، ۴۷، ۴۹، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۸۱، ۱۹۰
 کنفرانس: ۹۴، ۹۵، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۱
 کنوانسیون: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۵
 کوت: ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹
 کوت العماره: ۱۸۱
 کودتا: ۶، ۵۷
 کودتای نظامی: ۶
 کویت: ۴، ۶، ۱۴، ۵۳، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۱۷
 کویتی: ۵۹

(۴)

- گادابورسی: ۳
 گاربت: ۲۱۷
 گامبیا: ۹۴، ۱۳۲
 گاه شمار: ۱۱۰
 گجراتی: ۳۳
 گرانت دوف: ۵۰
 گراهام: ۴۹، ۵۰
 گرترو دبل: ۲۰۸، ۲۰۹
 گرنی داد: ۱۰۳
 گروه صنعتی پلیمر: ۸
 گریگسون: ۱۶۷
 گلیدونیوکامن: ۴۶
 گمرک: ۳۲، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۶۲، ۱۶۷
 گمرکات: ۴، ۴۴، ۶۴
 گوین: ۱۵۹
 گوردن لوریمر: ۱۰۹
 گوگایر: ۳۵، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۲

(J)

- لارستان: ۶۳
 لارستانی: ۶۳
 لارک: ۸۲
 لارنس: ۱۱۶
 لارنس (کشتی): ۱۱۰، ۱۱۱

لپ وینگ (کشتی سلطنتی): ۸۳

لرد آلبی: ۱۱۴

لرد جورج هامیلتون: ۲۳

لرد چلمسفورد: ۲۱۰

لرد سالیسبوری: ۳۷، ۲۲، ۲۱

لرد کرزن: ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۳، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۶، ۳۹، ۵۶، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۶

لرد کرو: ۱۵۸

لرد کیچنر: ۱۱۲

لرد لندزدون: ۷۶، ۱۲۱

لرد لوید: ۱۱۴

لرد مارلی: ۹۹

لرد مازلی: ۱۳۱

لرد مینتو: ۱۱۵، ۱۱۷

لرد نور تکلیف: ۱۱۵

لرد هاردینگ: ۹۸، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۴، ۲۱۰

لرستان: ۳۹

لرها: ۴۴، ۵۲

لکنهو: ۲

لندن: ۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۶۷، ۷۵، ۱۳۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۶

لنگرگاه: ۶۶، ۱۰۴، ۱۴۲

لنگه: ۴، ۳۹، ۵۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۴۹

لوانت فریزر: ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۲

لورمیر: ۴۴

لوریمر: ۱۰۹، ۱۵۰

لوید: ۱۱۶

لویڈز: ۷۰
 لویسا بل هامیلتون: ۲
 لیبرال: ۷۷، ۱۵۳
 لیج من: ۱۸۶
 لیرہ: ۵۷، ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۶
 لیستمان: ۱۷۷، ۱۷۸
 لینچ: ۵۲، ۱۱۵، ۱۱۶
 لی وارنر: ۲۳، ۷۷، ۱۱۷، ۱۳۱

(م)

مارلی: ۱۱۶، ۱۱۹
 مارلینگ: ۵۴، ۱۹۳، ۱۹۷
 مازندران: ۱۱۳، ۲۱۲
 ماژور اولیفانت: ۱۸۱
 ماژور پرسی کاکس: ۳
 ما کالا: ۳۴
 مالاریا: ۳۳
 مبارک: ۶، ۱۴، ۵۳، ۸۶، ۸۸، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۳
 مبلغان: ۱۲۲، ۱۷۳
 مبلغ مذہبی: ۲۹، ۱۲۲
 متحدان: ۸۹، ۹۹، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۰۷
 مترجم: ۱، ۱۶، ۱۸، ۳۳، ۳۸، ۴۶، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۹۴، ۹۷
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۲، ۲۰۵
 مجاہدین: ۷۱، ۱۴۱، ۱۷۷
 مجتہدین: ۵۶، ۶۵

مجلس: ۶۳، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۹، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۱۲

مجلس شورای ملی: ۵۶

مجلس ملی: ۵۶

مجلس نمایندگان: ۱۹، ۳۵، ۹۴

مجله تایمز: ۷۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵

مجمع الجزائر: ۵

محسین: ۵۱، ۱۷۶

محقق: ۸

محققین: ۸

محمد دیوان: ۵۸

محمد سعیدی: ۶۷

محمد علیشاه: ۶، ۵۶، ۶۳، ۷۱

محمد علیشاه قاجار: ۶۳

محمد علیشاهی: ۶۳

محمرة: ۶، ۵۱، ۵۴، ۸۹، ۱۴۳، ۱۴۵

مدحت پاشا: ۸۱، ۸۸

مدیر عامل: ۸

مراکش: ۱۵۴

مرتد: ۱۵۵

مرجع تقلید: ۸

مرکز مطالعات بوشهرشناسی: ۱

مرمریس: ۸۶، ۹۸

مروارید: ۵، ۱۳، ۳۵، ۸۱، ۱۳۶، ۱۴۰

مستشاران انگلیسی: ۷

مستشاران بلژیکی: ۴

مستعمرة: ۹۴

مستملکات: ۴

مسجد: ۵۵

مسجد سلیمان: ۱۵۸، ۶

مسجد شاه: ۵۵

مستط: ۳، ۴، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱

۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱

۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۸۳

مستطی: ۵۱، ۹۵

مسلمان: ۳۲، ۹۴، ۱۶۲، ۱۸۲

مسلمانان: ۱۴، ۲۸، ۹۰، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۳

مسلمانی: ۱۶، ۱۵۶

مسیحی: ۲۹، ۴۷

مسیحیان: ۲۹

مسیواتاوی: ۶

مسیو دامبرن: ۴

مسیون مذهبی: ۱۲۲

مشاور الممالک: ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵

مشروطه: ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۹۲، ۲۰۵

مشروطه طلبان: ۵۶

مشروطه طلبی: ۵۷

مشروطیت: ۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۱۹۹

مشهد: ۷۸، ۹۰، ۹۴

مصر: ۱۱۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۳، ۲۰۱

مطرح (بندر): ۲۹

مظفرالدین شاه: ۵، ۵۵، ۵۶

معادن: ۸۲، ۸۳

- معدن: ۸۲، ۱۰۹
 معین الوزرا: ۱۹۸
 مغاص: ۸۱
 مقدونیه: ۱۹۵
 مک اید: ۱۴۸
 مکران: ۵۰، ۵۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۲۹
 مک ماهان: ۱۴۸
 مکه: ۸
 ملکه ویلهلمینا: ۱۰۷
 ملوان: ۶۰، ۹۷، ۱۴۱، ۱۷۹
 ملوانان: ۲۳، ۶۶، ۸۱، ۹۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۰
 ملیون: ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۱
 مملکت: ۵۶
 منتفیق: ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۸۱
 مورگان شوستر: ۸۹
 مورنینگ لیدر: ۳۵
 موزة ملی: ۱۱۳
 موصل: ۲۱۳
 موقراللدوله: ۱۳۹
 مونتاگو: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۸
 مید: ۲۱، ۳۳، ۳۴
 میدان نفتون: ۵۴، ۶۷
 میدیلی: ۱۵۹
 میر برکت: ۹۹
 میرزا: ۶۵
 میرزا حاج محمد حسین: ۶۵

میرزا حسن خان وثوق الدوله: ۲۰۵

میرزا علی خان منصورالملک: ۲۰۵

مسیون مذهبی: ۲۹

مینتو: ۱۱۵، ۱۱۷

(ن)

ناخدا یکم دیک: ۹۷

ناخدا یکم فلیکس جونز: ۱۰۳

ناخدا یکم نون: ۱۷۹، ۱۸۰

ناخدا یکم هانت: ۶۶

نادر: ۱۳۳

ناسیونالیست: ۸۶، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۶

ناسیونالیستی: ۱۴۷

ناصرالدین شاه: ۸۹

ناصرالملک قراگوزلو: ۵۶

ناکس: ۸۵

ناوبان اسکات: ۱۱۰

ناوبان سی. آ. اسکات: ۱۱۰

ناوبان مارک سینگلتن: ۱۷۹

ناوبری: ۱۱۰

ناو تیپ: ۹۷

ناو جنگی: ۲۱، ۳۸، ۵۹، ۶۰، ۹۷، ۱۵۷

ناو سرفرماندهی: ۲۱

ناوشکن: ۹۷

ناوگان دریایی: ۶۰

ناو گروه: ۲۱

نایب السلطنه: ۳، ۵، ۷، ۲۲، ۲۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۱، ۲۰۵

نایب کنسول: ۴۴، ۴۷، ۵۱، ۷۱، ۷۷، ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۹

نجد: ۴، ۸۸، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۸۹

نجد شمالی: ۱۱۲

نجف: ۸، ۵۷، ۶۵، ۶۷، ۱۲۸، ۱۲۹

نجف قلی خان: ۵۷

نخست وزیر: ۲۱، ۱۵۳، ۲۰۵

نسب شناسی: ۲، ۳

نصرت الدوله: ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸

نصرت الدوله فیروز میرزا قاجار: ۲۰۵

نصیری: ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱

نظام السلطنه: ۹۱، ۹۲، ۹۳

نظیف بی: ۸۶

نفت: ۶، ۵۴، ۶۷، ۶۹، ۹۹، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱

نفر (تیره): ۹۲

نقشه برداری: ۱۴، ۱۵، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۹

نقیب الاشراف: ۱۴۷

نمایندگان: ۱۴، ۱۹، ۳۵، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۷۸، ۸۱، ۸۹، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۹۷، ۱۹۸

۲۱۶، ۲۰۷

نمایندگی سیاسی: ۳۳، ۳۹، ۴۶، ۵۹، ۶۳، ۷۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۹

۱۸۱

نماینده سیاسی: ۳، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۶۷

۸۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۳

نوئل: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۸

نور پرفورس: ۲۰۱

نورمن: ۲۱۵

نوز: ۴۴

نهضت ملی: ۵۷

نیروی دریایی: ۱۵، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۹۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۴،

۱۷۷، ۱۷۹

نیکسون: ۱۷۹، ۱۸۷

(و)

واسموس: ۶۵، ۸۵، ۱۵۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

والعادیات: ۱۶

والیگری: ۱۹۸

وانکھوس: ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۸

وایت هال: ۱، ۱۷، ۲۱، ۶۷، ۷۶، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۸

وبا: ۳۱، ۳۲، ۳۳

وثوق الدوله: ۲، ۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۲

وحید مازندرانی: ۱۸

وراوی: ۹۱

ورسای: ۱۹۸

وزارت امور خارجه: ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۵۰، ۵۳، ۸۴، ۸۸، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۷

وزارت جنگ: ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۱۷

وزارت دارایی: ۱۶۷

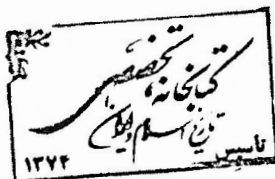
وزارت فرهنگ و آموزش عالی: ۱۸

وزیر: ۲، ۵، ۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۶۵، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۹،

۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
 وزیر امور خارجہ: ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۶۱، ۸۶، ۸۸، ۹۹، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۹۶، ۱۹۸،
 ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵
 وزیر جنگ: ۱۸۷، ۱۹۹
 وزیر دادگستری: ۲۰۵
 وزیر دارایی: ۲۰۵
 وزیر مالیہ: ۱۹۹
 وزیر مختار: ۲، ۵، ۷، ۳۹، ۵۳، ۶۵، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۹۱، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۹۰،
 ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷
 ولینگتون: ۲۷
 وہابی ہا: ۱۵، ۸۶، ۱۴۶، ۱۶۵
 ویدوموستی: ۳۵
 ویرجینیا: ۵۰
 ویکتوریا: ۱۲۲
 ویلسون: ۶۷، ۶۸، ۸۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۰۸،
 ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵

(۵)



ہارت ویگ: ۷۸
 ہاردینگ: ۱۱۷
 ہالول: ۸۱
 ہالیل پاشا: ۱۸۷
 ہامبورگ: ۸۰، ۸۱، ۸۴
 ہراورتل: ۲۰۳
 ہرتزل: ۱۵۳، ۲۱۰

هرمز: ۱۳، ۸۲

هرو: ۲

هرون گیت: ۲

حفوف: ۱۴۶

هک بوت: ۱۱۶

هلند: ۲۹، ۵۳، ۶۱، ۱۰۷

همدان: ۱۹۳

هند: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶

۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴

هندو: ۲۹، ۳۱

هندوستان: ۲، ۳، ۵، ۷، ۱۱۶، ۱۹۰

هندوها: ۲۹

هندی: ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۴۵، ۲۱۴

هنگام (جزیره): ۴۷، ۸۲، ۱۳۰

هنگی ۳۲ پیشاهنگ سیخ: ۶۷

هياسينس (ناو سلطنتی): ۹۶، ۹۷

هیناوی: ۳۳، ۳۶

(ی)

یارد (واحد طول): ۴۸

یپرم خان: ۸۹

یوروز سلطان سلیم: ۱۵۹

یونیورسیتی: ۱۳۹

یهودی: ۴۴، ۴۷